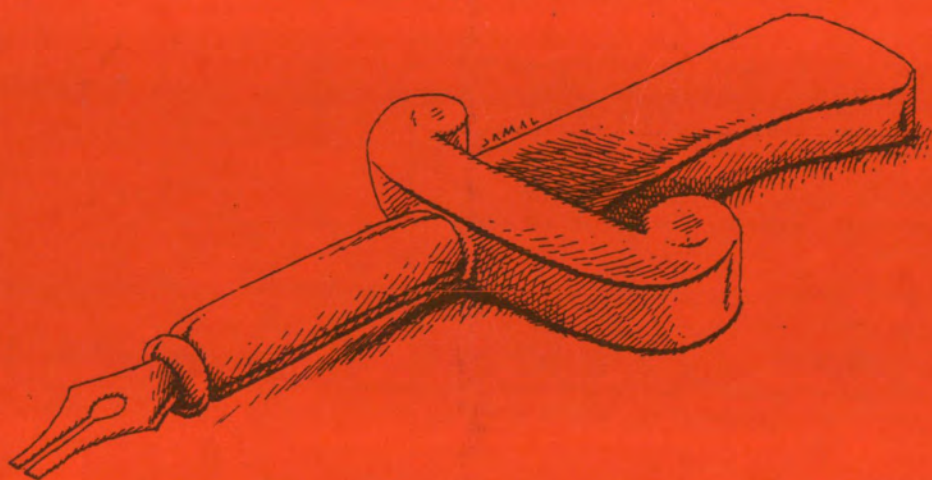


بازار

شماره ۶۵ ، تیر ماه ۱۳۷۸



- * کابوس اقتدارگرایان آشفته تر می شود!
- * وزارت اطلاعات، غده چرکینی که به جراحی احتیاج دارد!
- * مصاحبه با علیرضا نوری زاده پیرامون رویدادهای اخیر کشور
- * علی شاکری : درباره خشونت سیاسی
- * یادواره خلیل ملکی
- * کارل پوپر و خردگرایی انتقادی

اساسی که حق نظارت شورای نگهبان را بیان می کند نرفت بلکه به مواردی از قانون اساسی اشاره کرد که در این مورد صراحت داشته باشد. در این دو اصل آمده است کسانی که به نمایندگی مجلس انتخاب می شوند در جلسه نخست باید به قرآن مجید سوگند یاد کنند و اقلیتهای مذهبی نیز به کتاب آسمانی خود سوگند می خورند. بنابراین چون کمونیستها کتاب مقدس ندارند و از اقلیتهای رسمی قانون اساسی نیز نیستند، نمی توانند در انتخابات شرکت کنند. با وجود اینکه کیانوری، طبری، عمویی و... از کمونیستهای سرشناس، ریشه دار و وابسته به شوروی بودند بلافاصله رد نشدند بلکه دلایل قانونی برای رد آنها پیدا کردند."

آیت الله کروبی در پایان نظارت استصوابی را فاجعه آمیز و موجب حق کشی دانست و گفت: "دور شدن مردم از انقلاب و نظام بر اثر این عملکردهاست و به تازگی موی زنان و سوت و کف مربوط نمی شود. از نمایندگان مجلس تقاضا می کنم به مصالح عالی و دراز مدت کشور بیندیشند و ببینند آیا نظارت استصوابی به مصلحت نظام است؟"

رفسنجانی آینده را قربانی نمی کند!

مجله هفتگی "توانا" در یادداشت شماره ۳۶ خود به تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۷۸ به تفسیری در مورد شخصیت مرموز رفسنجانی و واکنش او در قبال زندانی شدن یار نزدیکش کریاسچی پرداخته می نویسد: "زمانی که رفتن کریاسچی به زندان قطعی شد، گوش ها آماده شنیدن موضعگیری هاشمی رفسنجانی شد. در یک ماه اخیر افزایش ضرب آهنگ کلمات مطبوعات برای اعلام موضع هاشمی متمرکز نشد. ارباب جراید هر چه زدند به در بسته زدند. رفسنجانی سکوت را شکست. او حتا حاضر نشد به صورت شفاهی صریحا از کریاسچی حمایت کند. خود در خانه ماند و همسرش را برای ملاقات به خانه کریاسچی فرستاد. کریاسچی نامه ای به او نوشت که از آن چنین برداشت می شد: "هرچه کردم با اطلاع تو بود و امروز به خاطر آن به زندان می روم" و استنباطی که از پاسخ هاشمی می شد این بود: "دیروز خوب کار کردی. ولی امروز از دست من کاری ساخته نیست، امیلوار باش درست می شود."

"توانا" سپس می افزاید: "با گذشت ۲۰ سال از انقلاب، رفسنجانی از معنود افرادی است که شخصیت سیاسی ماندگاری دارد. هاشمی رفسنجانی یکدکش قدرت است. او توان جابه جایی قدرت را دارد. دهه اول انقلاب را که در سمت ریاست مجلس شورای اسلامی، سپری می کرد، قدرت سیاسی در این سمت متعلق بود. وقتی به ریاست جمهوری رفت، نخست وزیری برچیده شد و رئیس جمهوری قدرت بیشتری در دست گرفت. زمانی که به ریاست تشخیص مصلحت نظام نایل شد، نهاد تشخیص مصلحت فعالیت معنی دارتری را آغاز کرد. ساختار شخصیت سیاسی رفسنجانی درون گراست. او به سیاست پنهان متکی است. صبوری پیشه می کند. تلاش می کند متزه بماند. راهبرد عملیات سیاسی را از بالا به پایین می داند. کمتر تحت تاثیر قرار می گیرد و بیشتر تاثیر گذار است. آلترناتیو رهبری به شمار می آید. رفسنجانی به آینده می اندیشد. حاضر نیست آینده سیاسی خود و جریانی را که به او پیوسته است قربانی کند. هاشمی فردای بهتر را با گره زدن به امروز کسی خراب نمی کند، حتا اگر به او احساس دین کند. هاشمی به گونه ای عمل می کند که بخشی از فعالیتهای او غیر شفاف باشد، و افکار عمومی برای شفاف سازی این بخش به تکاپو بیفتد و فرضیه های مختلف ساخته شود. این فرضیه ها حتا اگر با حقیقت نیز فاصله داشته باشد در نهایت برای هاشمی قابل بهره برداری مثبت است."

آیا خودکشی عامل قتل ها کار واجبی بوده است؟

ابراهیم نبوی، طنز نویس معروف روزنامه "شباط" در ستون طنز خود تحت عنوان "بی ستون"، به بررسی موضوع "خودکشی" سعید امامی، یکی از عوامل قتلهای محفلی که عضو بلندپایه وزارت اطلاعات رژیم بوده و بنا به اظهارات رسمی، در حمام زندان با خوردن داروی نظافت (واجبی) دست به خودکشی زده است، پرداخته و می نویسد: "در راستای اینکه مردم اطلاعات دقیقی دارند و به همین دلیل سئوالات روشنی را می پرسند و در راستای این که خودکشی عوامل اصلی در بسیاری از موارد کار واجبی است، لذا ضروری است به سئوالات چهار جوابی زیر پاسخ داده شود.

سئوال اول: چرا پرونده قتل های اخیر طول کشید؟

- * چون حمام خراب بود.
 - * چون لنگ آماده نبود.
 - * چون صابون گم شده بود.
 - * چون سعید امامی هنوز دلش نمی خواست به حمام برود.
- سئوال دوم: چه کسانی در پرونده قتل های اخیر دست داشتند؟
- * عاملان دست داشتند، اسم هم داشتند.
 - * آمران دست داشتند، ولی اسم نداشتند.
 - * قاتلان و مقتولان دست داشتند، اسم هم داشتند.
 - * تحریک کنندگان دست داشتند، ولی اسم نداشتند.
- سئوال سوم: عاملان اصلی این وقایع چه کسانی بودند؟
- * عوامل خودسر و صهیونیستها و عناصر استکباری
 - * عناصر استکباری و صهیونیستها و عوامل خودسر
 - * صهیونیستها و عناصر استکباری و عوامل خودسر

هر سه جواب صحیح است

سئوال چهارم: چه زمانی معلوم شد که عامل اصلی وقایع با بیگانگان در ارتباط بوده است؟

- * در حین خودکشی
 - * بعد از خودکشی
 - * بین تمام شدن حمام و آغاز خودکشی
 - * هیچکدام
- سئوال پنجم: چرا پرونده قتل های اخیر پیچیده تر شد؟
- * چون از طناب بلند استفاده شده بود.
 - * چون قبلا پیچیده بود و قرار بود باز شود، اما باز نشد.
 - * چون لازم بود پیچیده تر شود.
 - * چون از اول پیچیده تر بود.

سئوال ششم: از چه روشهایی برای خودکشی در حمام می توان استفاده کرد؟

- * پرش از بالای دوش
 - * بلغین سنگ پا
 - * خفگی با بخار آب ولرم
 - * لیز خوردن کف حمام
 - * روشهای دیگر
- سئوال هفتم: آیا خودکشی عامل قتل ها کار واجبی بوده است؟
- * بله، کار واجبی بوده است
 - * نه، کار لازمی بوده است
 - * نه، کار ممکنی بوده است
 - * احتمال آن وجود دارد

سئوال هشتم: برای جلوگیری از خودکشی چه راههایی وجود دارد؟

- * روش مراقبت معمولی و غیر موثر
 - * روش مراقبت ویژه و غیر موثر
 - * روش مراقبت بسیار ویژه و غیر موثر
 - * روش مراقبت کاملا ویژه و غیر موثر
- به کسانی که به کلیه سئوالات پاسخ بدهند یک متر طناب پیچیده جایزه داده می شود.

نتیجه گیری اخلاقی: پیچیدگی بیش از حد نتیجه سادگی بیش از حد است.

کمک های مالی دوستان عزیز از سونید رسید، متشکریم :

- * قارداش آواره ۲۰۰ کرون
- * با وفا ۲۰۰۰ کرون
- * بهروز ۲۰۰۰ کرون
- * بهمن ن. ۵۰۰ کرون
- * اسماعیل مرکزی ۲۰۰ کرون
- * یعقوب ۵۰۰ کرون

کابوس اقتدارگرایان آشفته تر می شود!

جامعه ایران در هفته های گذشته همچنان پهنه کشمکش نیروهای طرفدار و مخالف اصلاحات و توسعه سیاسی بود. جناح محافظه کار حاکمیت، فشار اصلی خود را متوجه عرصه مطبوعات ساخته و در تلاش بود، تا آزادی نسبی مطبوعات را محدود و نشریات اصلاح طلب را به آلت بی اراده سیاستهای محافظه کارانه خود تبدیل سازد. احضار برخی مدیران مسئول روزنامه ها از طرف دادگاه و گرفتن ودیعه های سنگین مالی از آنان با هدف شانتاژ و ارعاب فعالین مطبوعاتی؛ ارائه لایحه ای فوق ارتجاعی به مجلس با مضمون تغییر ترکیب هیئت نظارت و منصفه مطبوعاتی به نفع جناح راست و تعویض حق لغو پروانه و توثیق نشریات به چنین هیئت مسخ شده ای که عملاً تحت اقتدار جناح یادشده قرار خواهد داشت؛ و سرانجام در حرکت ننگه داشتن شمیر داموکلس "دادگاه انقلاب" بر فراز سر ارباب مطبوعات، همه و همه جلوه های گوناگون تشبثات تازه و کهنه جناح انحصار، برای تحدید فضای مطبوعاتی کشور و تهدید روزنامه نگاران شجاع و آزاده ایران بود.

هدف از اینگونه تمهیدات که به گفته یکی از روزنامه نگاران روشن بین ایران "تداوم پروژه محرم در ماه صفر" بود، همانگونه که در گذشته نیز متذکر شده ایم، تخریب اساسی ترین ستون جامعه مدنی ایران یعنی مطبوعات آزاد است که امروزه در غیاب احزاب دموکراتیک، به متابیه قدرتمندترین عنصر آگاهی دهنده و روشنگر و نیز کنترل کننده نهادهای قدرت عمل می کند. آری مطبوعات آزاده ایران، امروز آینه تمام نمای وجدان بیدار اجتماعی هستند و بغض و کین تام گرایانی که دین فروشی را به دستاویزی برای حفظ قدرت و ثروت، تحمیل مردم و سرکوب هرگونه ندای آزادیخواهانه ای تبدیل کرده اند، نسبت به آنها از همینجا ناشی می شود.

بدیهی است که این توطئه های گسترده، از طرف نشریات آزادیخواه ایران و همچنین نمایندگان سراسری شوراهای، بی پاسخ نماند و برعکس واکنش آنها نسبت به خوابی که جناح اقتدارگرا برای جامعه ایران دیده بود، آنچنان گسترده و نیرومند بود که لایحه فوق الذکر، به پایگانی مجلس سپرده شد. البته این بدان معنی نیست که جناح اقتدارگرا در آینده دست از توطئه علیه آزادی مطبوعات برخواهد داشت. قطعاً شاهد توطئه های مشابهی در این زمینه خواهیم بود، به ویژه از آن جهت که در آستانه انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی، مطبوعات به عنوان بی رنگ کننده حنای اقتدارگرایان در میان مردم، نقش مهمی به عهده

دارند و خواب صاحبان زور و زر را آشفته تر خواهند ساخت.

لشگرکشی جناح راست در پناه نظارت استصوابی شورای نگهبان و تقویت آتش توپخانه آن توسط پیام ولی فقیه در پشتیبانی از این نظارت، تلاش دیگری بود که اقتدارگرایان با تکیه بر آن به استقبال انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی می روند. امید آنان در اینست که با بسیج همه امکانات و اهرمهای فشار و اقتدار، با کمترین ضایعات و خسارات ممکن، از دل این انتخابات بیرون آیند و موقعیت خود را در مجلس ششم حتی المقدور حفظ کنند. فضای مطبوعاتی کشور، باب بحث در زمینه "نظارت استصوابی" را همچنان باز نگاهداشته است و امکان سازشی بر سر شکل این نظارت در میان جناحهای حکومتی به چشم می خورد.

اما توطئه های جناح راست حکومتی به اقدامات تزیینی علیه آزادی مطبوعات و بلندکردن چماق "نظارت استصوابی" محدود نماند. ایجاد تنش در جامعه از طریق هجوم باندهای فشار به گردهمایی های دانشجویی، در بسته نگه داشتن دادگاه سردار نقدی برای جلوگیری از فاش شدن "اسرار مگو"، بگیری بندهایی از نوع تعطیل هفته نامه "شویت خویش" که به جای "پیام دانشجوی" منتشر می گردید و در گذشته های نه چندان دور، در انشای فساد و ارتشا درون رژیم و اختلاسهای عظیم دهها میلیاردی نهادها و بنیادهای حکومتی نقش مهمی ایفا کرده بود و بازداشت مدیر مسئول و سردبیر آن حشمت الله طبرزدی که از چهره های پرکار و شناخته شده جنبش دانشجویی اسلامی است و به همراه دفتر تحکیم وحدت جنبش مستقل دانشجویی را نمایندگی می کند؛ و به ویژه سر به نیست کردن یکی از عاملین اصلی قتلهای زنجیره ای پاییز سال گذشته، نمونه های دیگری از تلاشهای تب آلود اقتدارگرایان برای مقابله با روندهای اصلاحات در ایران بود. مورد آخر به روشنی نشان می دهد که این جناح خود را به آب و آتش می زند تا جلوی افشاگریهای بیشتر در زمینه قتل دگرانديشان را بگیرد و یا قربانی کردن پشت پرده چند مهره، دستهای آلوده به خون آمرین و سرنخهای اصلی در دستگاههای حکومتی و امنیتی را از انظار مردم پنهان نگاه دارد. کوشش برای القای این مسئله در میان افکار عمومی که سعید امامی (اسلامی)، معاون وزیر اطلاعات دوره رفسنجانی، عامل سرویسهای جاسوسی غرب بوده و در حمام زندان با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است، از هم اکنون به تف سربالایی تبدیل شده است و نه ختم پرونده قتلهای فجیع

سالهای اخیر، که سرآغاز افشاگریهای تازه ای در شبکه تار عنکبوتی وزارت اطلاعات را نوید می دهد. آنان که در مساجد بزرگ تهران و با حضور حسینیان، عضو هیئت منصفه مطبوعاتی و مسئول دفتر اسناد انقلاب، اقدام به برگزاری مراسم بزرگداشت و ترحیم برای "جاسوس موساد و سیا" می کنند، در واقع مشت خود را باز و با صدای بلند آدرس واقعی آمرین قتلهای زنجیره ای را به مردم اعلام می کنند! اینک برای همگان آشکار است که یکی از عاملین اصلی "قتلهای محفلی" توسط "محفل دیگری" از درون همین وزارتخانه سر به نیست شده است، تا رد پاها به طرف "مراجع بالاتر" پاک شود. این رویداد همچنین موید این واقعیت است که وزارت اطلاعات رژیم، با شبکه های پیچیده و "محافل" در هم تنیده و مخوف خود - که هر آینه نیاز زمانه ایجاب کند به دستور مافوق خود کمر به قتل محفلهای خودی و غیرخودی خواهند بست - نهادیست خشن، بی رحم، سرکوبگر و تا مغز استخوان فاسد، که چاره کار آن نه در دگرگونیهای جزئی پرسنل، که در انحلال، درهم کوبی و دوباره سازی آن با اهدافی روشن در خدمت منافع ملی ایران نهفته است و این نکته ایست که جناح اصلاح طلب رژیم و نیروهای جنبه نوم خردان نمی بایست نسبت به آن غافل شوند، وگرنه مار در آستین پرورده اند!

اصلاح طلبان همچنین باید آگاه باشند که پذیرش و تایید مرزبندیهای مصنوعی "خودی و غیر خودی"، حتی در میان مدت نیز نمی تواند کارایی خود را در جامعه ایران حفظ کند. اعتقاد به اصولی چون حقوق بشر، آزادی، تکررگرای و مدارا، - چنانچه این اعتقاد راسخ و جدی باشد - جبهه گیری مشترک با انحصار طلبان آزادی ستیز، انسانسوز و خشونت گرا را ناممکن می سازد. خط فاصل نه از میان نیروهای حکومتی و غیر حکومتی، که از میان جبهه نیروهای آزادیخواه، اصلاح طلب و مسالمت جو و مخالفین آنها می گذرد. رنگارنگی طیف جبهه مخالفین هنجارهای یادشده و از جمله وجود خشونت طلبان هم در حاکمیت و هم در اپوزیسیون نیز، تغییری در این واقعیت نمی دهد. این امر خود را با سرسختی و دیر یازود به همه نیروهای حاضر در صحنه سیاسی ایران و از جمله اصلاح طلبان حکومتی، تحمیل خواهد کرد.

قطار جامعه مدنی با حرکتی آرام ولی بی وقفه به پیش می رود. معاندین این حرکت که روح زمانه خود را درک نکرده اند، شاید بتوانند با توطئه و خونریزی این قطار را از خط خارج کنند، اما با سرعت گرفتن آن، دیگر هرگز به آن نخواهند رسید!

تداوم رو در رویی ها و بحران ها

ف. آزاد

انقلاب، تغییر هیئت تعیین کننده اعضای هیئت منصفه مطبوعات به نفع جناح راست و مسئول دانستن نه فقط مدیران مسئول بلکه کلیه روزنامه نگاران در مورد محتوای مقالات که انسان را به یاد دادگاههای تفتیش عقاید می اندازد، از دیگر "شاهکارهای" طرح یاد شده است. بی دلیل نیست که نشریه "عصرما" می نویسد: "طرح پیشنهادی فعلی برای محدود کردن مطبوعات چنان است که در صورت تحقق یکی دو مورد از خواسته جناح مزبور، باید منتظر رکود و حتی انسداد در جهت آزادیهای جامعه مطبوعات باشیم".



این طرح به خوبی نشان می دهد که راستگرایان خواستار آرامش گورستان در ایران هستند. چنانکه حتی همه کسانی که به قانون فعلی که خود مصوب سال ۱۳۶۴، یعنی شرایط پس از سرکوب اپوزیسیون و جنگ نوشته شده اعتراض دارند، ناچارند مانند مهرانگیز کار اعتراف کنند که قانون "بد" بهتر از قانون "بدتر" است و به این ترتیب به مخالفت با طرح پیشنهادی راستگرایان پردازند. ولی طبیعی است که یک چنین طرحی، موجی از مخالفت و مقاومت را در مقابل آنان برمی انگیزد. از انجمن روزنامه نگاران و اکثر روشنفکران گرفته تا دفتر تحکیم وحدت و اغلب روزنامه های کثیرالانتشار با ترتیب سینارها، مصاحبه ها و نوشتن مقاله ها، موج عظیمی از مخالفت با این طرح و در دفاع از آزادی مطبوعات بلند کردند که نشان دهنده اشتباه محاسبه راستگرایان و ندیدن واقعیت امروز جامعه از طرف آنان است. چنانکه طرح از ابتدا در مجلس نیز مورد حمایت بخشی از نمایندگان جناح راست قرار نگرفت و به نظر می آید که در کمیسیون مجلس همچنان منتظر بماند.

حربه زنگ زده نظارت استصوابی

در همین حال که راستگرایان با محدود کردن آزادی ها از جمله با طرح های این چنین نشان می دهند که از نظارت جامعه و مردم بیمناک هستند، همزمان با کوبیدن بر طبل نظارت استصوابی و دفاع از آن به عنوان "نظارت" یعنی گرفتن حق واقعی انتخاب از مردم و اجبار به انتخاب از میان دست چین شده گان به وسیله شورای نگهبان را، آزادترین انتخاب در جهان می نامند. آن ها می کوشند با تمام قوا به وسیله اهرم قانونی نظارت استصوابی تا آنجا که ممکن است ترکیب آینده مجلس را طبق میل خود تعیین کنند و به همین دلیل است که در مقابل طرح اصلاح قانون انتخابات از طرف دولت، با تمام زرادخانه خود وارد میدان شده اند و تا آنجا پیش می روند که ولی فقیه نیز مجبور به موضع گیری صریح علیه مخالفین نظارت استصوابی می شود.

انتخابات مجلس شورای اسلامی که ۸ ماه دیگر برگزار خواهد شد، از اهمیت سرنوشت سازی برخوردار است و می تواند یکی از مهمترین مراکز قدرت را به طور کامل از دست راستگرایان خارج سازد.

پس از انتخابات شوراها، برای جناح محافظه کار سنتی تردیدی باقی نمانده است که اگر تغییر و تحول جدی در سیاست کشور اتفاق نیفتد، جناح راست بازنده اصلی انتخابات آتی مجلس خواهد بود. این گرایش است که با انتخاب خاتمی خود را عیان ساخت و سپس در انتخابات شوراها یکبار دیگر به منصفه ظهور رسید. امروزه کمتر کسی را در حاکمیت می توان یافت که متوجه این تحول در جامعه نشده باشد. در درون نیروهای راست محافظه کار، دو برخورد نسبت به این گرایش به چشم می خورد. اگر بخش اعظم آن ها هنوز حساب خود را از تام گرایان جدا نکرده اند، اما بخشی هنوز کوچک، مانند نمایندگان حول روزنامه انتخاب - چنانچه در اولین رویارویی پس از انتخابات شوراها در برخورد به استیضاح مهاجرانی و عدم رای به آن دیده شد - حساب خود را از جناح سرکوبگر به وضوح و با علنی کردن رای خود جدا کرده و می کوشند از نیروهای تام گرا فاصله بگیرند. طبیعی است روند جدایی عقل گرایان محافظه کار از تام گرایان، مورد استقبال و حمایت نواندیشان دینی است ولی تام گرایان در اولین برآمد این جدایی طلایی، با خشونت همیشگی خود آنها را با تهمت و افترا روبرو ساختند.

مرتضی نبوی سردبیر روزنامه رسالت، در مصاحبه با روزنامه جبهه، علت رای نیابردن استیضاح یعنی عملاً تفسیر رای این بخش از نمایندگان مجلس علیه استیضاح مهاجرانی را، نتیجه "کیسه مفتی که در اختیار آقای مهاجرانی گذاشته شده است" ارزیابی کرد و نمایندگان حامی ارزش های اسلامی را در مجلس شورای اسلامی، یک شبه به فروش رای خود متهم ساخت.

توطئه های جدید علیه مطبوعات

راستگرایان در ادامه تهیدات خود، فشار علیه مطبوعات را افزایش دادند. از طرفی کوشیدند با بگیر و ببند سردبیران روزنامه های کثیرالانتشار یعنی روزنامه های جبهه دوم خرداد و گرفتن ودیعه های سنگین، در میان دست اندرکاران این روزنامه ایجاد رعب و وحشت کنند و از طرف دیگر با آوردن طرحی به نام طرح اصلاح قانون مطبوعات تلاش نمودند بوسیله اهرم های قانونی، عملاً محدودیت بازهم بیشتری برای مطبوعات ایجاد کنند.

وردی نژاد مدیر مسئول روزنامه ایران و مدیر عامل سازمان خبرگزاری ج. ا. پس از شش ساعت زندانی شدن با سپردن ودیعه ۱۸ میلیون تومانی به قید ضمانت آزاد شد، هم چنین محمد رضا زهری مدیر مسئول روزنامه آریا با سپردن ۲۰ میلیون پس از دو روز از زندان آزاد می شود. سرنوشت مشابهی شامل حال بسیاری دیگر از ارباب جراید نیز شد.

همزمان در تاریخ یکشنبه ۹ خرداد، لایحه ای به مجلس برده شد که در آن به ترکیب هیات نظارت، وزیر ارشاد، نماینده ای از قوه قضائیه، نماینده مجلس، نماینده مدیران مسئول مطبوعات و یک استاد دانشگاه، رئیس سازمان تبلیغات اسلامی و یا نماینده تام الاختیار وی و یکی از اساتید حوزه علمیه به انتخاب شورای مدیریت حوزه علمیه قم اضافه می گردد و بدین ترتیب با اضافه کردن دو نفر از راستگرایان به ترکیب فعلی هیات نظارت ترکیب آنرا ۴ به ۳ به نفع خود تغییر می دهد. بدین ترتیب این هیات که امروزه نیز ترکیب آن عمدتاً حکومتی است پس از این نه تنها حکومتی بلکه با اکثریت جناح راست حق دارد در هر زمان به سلیقه خود گزینش کند و بر پایه گزینش، اقدام به صدور پروانه، لغو پروانه و توقیف نشریه بنماید. جدا کردن برخی جرائم مطبوعاتی از حوزه قانون مطبوعات و سپردن رسیدگی به دادگاه

در لایحه دولت که به لایحه حذف نظارت استصوابی معروف شده، اگرچه اصل را بر برانگیزش گذاشته و اثبات محکومیت را به عهده محاکم و مراجع ذی صلاح قضائی سپرده است، ولی در همین لایحه مواردی چون داشتن نقش مؤثر در تحکیم مبانی رژیم سابق، وابستگی تشکیلاتی به گروه های غیرقانونی، اقدام علیه جمهوری اسلامی، ارتداد، تجاهر به فسق و موارد دیگر و هم چنین عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام جزو موارد عدم صلاحیت اشخاص قید شده است.

بنابراین حتی با تصویب لایحه و یا طرح اصلاحیه قانون انتخابات پیشنهادی از طرف دولت نیز هنوز آزادی انتخابات برای همه جریان های سیاسی و شهروندان فراهم نشده و بیشتر می توان گفت قدمی در جهت آزادی انتخابات در میان نیروهای خودی است. چنانکه محمد سلامتی رهبر مجاهدین انقلاب اسلامی و یکی از با نفوذترین نیروهای حامی دولت پس از موضع گیری خامنه ای می گوید "منظور مقام رهبری نیروهای داخل نظام نبودند، بلکه مربوط به آن دسته از دگراندیشانی است که از مدت ها پیش با نظام مخالفت کرده و در محور نظارت استصوابی حرف زده اند". شاید بتوان پاشنه آشیل قوی ترین نیروهای متشکل حامی دولت خاتمی یعنی مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز را این دانست که آن ها برای برداشتن محدودیت هائی که جناح محافظه کار برای نیروهای خودی (بخوان خود آنها) ایجاد کرده اند، موضع گیری می کنند و شرکت وسیع مردم را بیشتر برای حمایت از خود و در مقابل تام گرایان طالب هستند و نسبت به شکل گیری و قدرت یابی هر جریانی خارج از محدوده خودی، عکس العمل نشان می دهند. احتمالاً یکی از دلایل عدم توان بسیج مردم در حمایت از برنامه های دولت تاکنون، همین عدم طرح لوایح و اقدامات برای رفع تبعیضات و موانع مشارکت آزاد علیه شهروندان در زندگی سیاسی کشور است. راست گرایان که هنوز در آرزوی خلافت اسلامی خود، به حداقل تقسیم قدرت و حتی مشارکت نیروهای درون نظام نیز قانع نیستند، با اظهارات و اقدام های ناشایسته هر روز بیش از گذشته خود را در میان مردم منفرد می کنند. آقای خزعلی می گوید: "اطاعت از شاه با زور و سرنیزه باطل است، اما اطاعت از ولی فقیه واجب است. الان صدای عده ای روزنامه نویس بلند شده که این دیکتاتوری است، من به آنان می گویم همه باید به قانون الهی عمل کنیم... این قانونی که فقیه می گوید از خودش نیست بلکه از خدا است. آیا مسلمانی هست که بگوید من قانون خدا را نمی پذیرم؟ شش نفر فقیه شورای نگهبان که امام یا رهبر معظم انقلاب آنان را تأیید کرده اند. اگر قانونی را که ۲۷۰ نفر از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی تصویب کنند، رد کنند، آن قانون ارزش ندارد. با گرفتن استصواب از شورای نگهبان، مخالفین امام و انقلاب، نهضت آزادی ها، سلطنت طلب ها و ملی گراها به مجلس وارد می شوند و این مسأله برای تداوم انقلاب خطرناک است". خزعلی می افزاید: "اگر داوطلبی یا خانمی خوش و بش داشته باشد یا پولی را از جایی به دست آورده یا ولایت فقیه را قبول نداشته باشد و یا ... طرفدار مصدق باشد قبول نمی شود".

موضع آیت الله خزعلی از هر تفسیری بی نیاز است. اگر خزعلی نظارت استصوابی را اجرای قوانین الهی به دست شورای نگهبان می داند، حسین پناه تئورسین جدید و جوان تام گرایان، در هفته نامه صبح می نویسد: نه تنها عناصر بی اعتنا به انقلاب، سست عنصر، فاقد حیثیت دینی و ناهوشیار نسبت به مارکسیسم و سایر اندیشه های ضد دینی، که حتی افرادی که در ضدیت با "آمریکا، اروپا و ژاپن" از انگیزه و درک کافی برخوردار نیستند، نباید "در هیچ مرتبه ای از حاکمیت انقلاب اسلامی" قرار بگیرند. او می افزاید که صلاحیت نمایندگان مجلس، باید حتی پس از ورود به مجلس نیز مورد "بازنگری" و نظارت مستمر قرار داشته باشد و در همین ارتباط، تشکیل یک "دادگاه ویژه مجلس را برای استمرار نظارت شورای نگهبان بر روی نمایندگان" پیشنهاد می کند.

این اظهارات آن چنان موجی از مخالفت در میان نهادها و شخصیت های سیاسی ایجاد کرد که روزنامه انتخاب اظهارات خزعلی را مصداق "دفاع بد" از نظارت استصوابی دانست و بسیاری از رد صلاحیت شدگان چون محسن آرمین در مطبوعات طی نامه های سرگشاده در مقابل تهدیدهای خزعلی تقاضای علنی کردن علل رد صلاحیت خود را نمودند. آیت الله کرویسی طی مصاحبه ای نظارت استصوابی را رد کرد. هفته نامه "پیام هاجر" نامه آیت الله منتظری را در پاسخ به سؤال عده ای از طلبه ها در رد نظارت استصوابی و مغایرت آن با قانون نظارت شورای نگهبان چاپ کرد. شکل های دانشجویی

نیز به سهم خود نظارت استصوابی را رد کردند. موج مخالفت آن چنان توی بود که ناطق نوری در مصاحبه ای تأکید کرد "نظر مقام رهبری این نیست که در مورد نظارت استصوابی بحث نظری صورت بگیرد" و روزنامه جمهوری اسلامی نوشت دفاع از اصل نظارت استصوابی مانع از انتقاد به برخی برخوردها و روش های شورای نگهبان نمی باشد. و بالاخره نمایندگان مجلس با مسکوت گذاشتن بررسی طرح اصلاح قانون انتخابات مجلس (از طرف جناح راست) در صدد برآمدند با تشکیل کمیته ای مرکب از نمایندگان مجلس، مجید انصاری از طرفداران طرح دولت و باهنر از جناح راست به عنوان نمایندگان مجلس و هم چنین نمایندگان وزارت کشور و شورای نگهبان جهت بررسی طرح های متفاوت در مورد قانون انتخابات، لایحه دولت و طرح مجلس را برای ایجاد وحدت نظر در قانون انتخابات و طرح آن به مجلس، حداقل شرایط تعدیل و جلوگیری از فعال مایشانی شورای نگهبان را در انتخابات آینده تضمین کنند.

در مقابله با جنبش مستقل دانشجویی

طبیعی است که تام گرایان در اعمال سیاست های خود، به سخنرانی ها و اقدامات شبه قانونی بسنده نکرده اند. حمله به اجتماعات و نشستهای قانونی به دست گروه های فشار و ضرب و شتم شرکت کنندگان در این اجتماعات، مانند گردهمایی بزرگداشت مصدق، و بویژه تظاهرات و میتینگ های دفتر تحکیم وحدت و اتحادیه اسلامی دانشجویان و دانش آموختگان به مناسبت سالگرد دوم خرداد و نشستها و اعتراضهای صنفی دانشجویان دانشگاه آزاد، از جمله عملیات خشونت بار گروه های فشار سازمان یافته، جهت سرکوب جنبش دموکراتیک و آزادخواهانه بود.

انحصارطلبان که از گسترش مواضع مستق و دموکراتیک جنبش دانشجویی به وحشت افتاده اند، علیه این جنبش تبلیغ می کنند و برای سرکوب کامل آن زمینه چینی می نمایند. بیهوده نیست که عسگر اولادی ادعا می کند که کلید دفتر تحکیم وحدت در دست نهضت آزادی است و حسین پناه در مصاحبه با روزنامه افراطی "جبهه" دفتر تحکیم وحدت را جزو نیروهای مرتد از انقلاب در درون جبهه دوم خرداد معرفی می کند که به زعم او باید همراه دیگر نیروهای لیبرال و مرتد سرکوب شود.

جالب توجه است که مواضع رادیکال و مستقل جنبش دانشجویی در دفاع از آزادی دگراندیشان و حقوق همه شهروندان، نه فقط از طرف نیروهای راست سنتی مورد حمله قرار می گیرد، بلکه اخیراً مورد ناراضیاتی بخشی از نیروهای داخل جبهه دوم خرداد نیز واقع شده است. اینان که تا چندی پیش به دفتر تحکیم وحدت به عنوان بازوی سیاسی خود در دانشگاه می نگریستند، مواضع مستقل و پیگیر این جنبش را بر نمی تابند. محسن آرمین و بهزاد نبوی، هر یک در هفته های گذشته، در زیر لوای انتقاد از چپ روی، مخالفت خود را با مواضع دفتر تحکیم وحدت اعلام کردند و به سرزنش آنان پرداختند که چرا از خط قرمزها عبور می کنند!

توقیف دو هفته نامه هویت خویش، پس از شکایت مهاجرانی وزیر ارشاد از این نشریه و دستگیری مدیر مسئول آن حسین کاشانی و سردبیر آن حشمت الله طبرزدی و نیز حمله روزنامه سلام و حتی صبح امروز به طبرزدی با زدن برچسب "مشکوک" (با تکیه به گذشته او در نشریه پیام دانشجویی و دفاع از خامنه ای)، نمونه توافق وسیع "خودی ها" در مقابله با رشد جنبش دانشجویی خارج از کنترل آنان است! شاید هم همداری باشد به دفتر تحکیم وحدت.

مجلس تحریم برای مامور سیا و موساد!

و اما مهمترین و شاید جنجالی ترین رویداد، خبر خبرگزاری ج.ا. مبنی بر اعلام اسامی چهار نفر از دستگیرشدگان به اتهام قتلهای زنجیره ای به نام های مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی بود که در آن از خودکشی سعید امامی به وسیله داروی نظافت (واجبی) خبر داده شده بود و همزمان از طرف شورای امنیت ملی توصیه کرده بود که جهت پنهان کاری، مطبوعات تصویری از قاتلین به خصوص سعید امامی چاپ نکنند. نیازی رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح، طی مصاحبه ای اعلام کرد که سعید امامی متهم اصلی است که بنا بر اظهارات روشن وی محکوم به اعدام بوده و بدین دلیل هنگام استحمام با داروی نظافت خودکشی کرده است. او در همین مصاحبه گفت که تعداد ۲۳ نفر به عنوان متهم در این پرونده بازجویی شده اند که برخی از آنان با سپردن وثیقه آزاد شده اند و ۲۲ نفر در پرونده به عنوان

وزارت اطلاعات، غده چرکینی که به جراحی احتیاج دارد!

در حاشیه سر به نیست کردن سعید امامی

بیژن برهمندی

وی گفت " ممکن است دشمنان هم از فضای نقد و انتقاد آزاد سو استفاده نکنند، اما راهکارش آن نیست که جامعه را از مهم ترین عاملی که می تواند در دنیای امروز التهابات را کنترل کند محروم کنیم."

خاصی در این سخنرانی، بی آنکه معانی واضحی برای کلمات " جاسوس"، " برانداز" و " دشمن" ارائه دهد، ماموران وزارت اطلاعات را ... که خود نخوانده ملا هستند - تشویق کرد که جامعه را برای جاسوس، برانداز و دشمن نامن کنند!

در همین جلسه، حجت الاسلام یونسی، وزیر جدید اطلاعات نیز، سخنانی ایراد کرد و طی آن انتخاب خاصی را به عنوان رئیس جمهور مؤید این نکته دانست که نظام قابلیت بالایی برای حل مسائل خود دارد و مدعی شد که خاصی این قابلیت را به نفع امنیت کشور به کار گرفته است.

وزیر اطلاعات در عین حال یادآور شد که وجود خاصی باعث شده است که نسل دوم انقلاب به امام و رهبری " پیوند" بخورد و این عمل را " عامل مهم تثبیت امنیت جامعه" ارزیابی کرد.

باید یادآوری کرد که یونسی، در پایان سخنرانی خود به " توسعه سیاسی کشور" اشاره کرد و گفت که باید نظام اطلاعاتی را متناسب با شرایط جدید سازمان داد.

با این حال، بیانیه ای که در پایان همایش منتشر شده است، آشکارا براینده گرایش های گوناگون درون نظام و کوششی است برای در ابهام نگاه داشتن مسائل مورد منازعه و راضی کردن همه طرف های درگیر. در این بیانیه، ابتدا از " رهنمودهای حکیمانه" مقام رهبری، رئیس جمهور و رئیس مجلس شورای اسلامی سپاسگزاری شده، بر وفاداری و پایبندی به آرمانهای " معمار کبیر انقلاب" - یعنی خمینی - تاکید شده، با مقام رهبری " بیعت" انجام شده و کارکنان این وزارتخانه، آمادگی خود را برای اجرای " سیاست ها و برنامه های نظام" - و نه دولت - اعلام کرده اند و مقابله با " تحریک های سو ضد امنیتی داخلی و خارجی" را هدف خود قرار داده اند.

در بند ۷ این بیانیه، که موضوع آن " اجتناب از ورود" - به جناح بندیهای سیاسی" بوده است، حتی وزنه سیاسی لازم، برای متقاعد کردن شرکت کنندگان در همایش وجود نداشته است تا لاقبل به طور ضمنی پذیرفته شود که تا به حال وزارتخانه - درست - در اختیار جناح مقابل خاصی بوده است - این موضوع، حتی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی هم صادق بود - و اینک، با تغییر دیدگاه، به اجتناب از ورود به جناح بندی ها متقاعد شده اند. درست به همین دلیل، بند ۷ بیانیه مذکور، با ذهن کجی به همه کوشش هایی که برای تغییر تناسب قوا در این وزارتخانه انجام گرفته است، از " تداوم اجتناب از ورود به جناح بندی ها ..." یاد می کند.

بند سوم بیانیه، برای اثبات اینکه از این به بعد هم وزارتخانه مذکور با سیاست شتر، گاو، پلنگ اداره خواهد شد، تصریح می کند که برنامه ها، سیاست ها، اهداف و مأموریت های وزارتخانه را با " دیدگاههای رهبری"، " سیاست های دولت" و " انتظارات مردم(!)" منطبق خواهند کرد!

بند ۴ بیانیه، مبارزه علیه " توطئه ها و دسیسه های بیگانگان" و " خودفروختگان" را وجهه همت خود قرار داده و بند ۱۱ " مقابله قانونی با فعالیت های ناآگاهان، فریب خوردگان و یا عوامل هدایت شده بیگانگان" را جزو مأموریت های وزارت اطلاعات می داند. مقایسه دو بند اخیر آشکارا نشان می دهد که در بند ۴ " مزدوری برای بیگانگان" مورد توجه قرار داشته است، درحالیکه بند ۱۱ شامل کلیه کسانی است که بر طبق تعریف ماموران وزارت اطلاعات " ناآگاه"، " فریب خورده" و به همین دلیل " هدایت شده" از جانب بیگانگان، به تضعیف امنیت ملی پرداخته اند! روشن است که ←

شش ماه پس از حادثه جانفراش قتل های زنجیره ای و متعاقب آن، افشای نقش وزارت اطلاعات در سازماندهی این جنایات، گرچه هنوز طراحان توطئه در گل گیر کرده اند و حتی با قتل یاران نزدیک قادر به نجات خود نشده اند، با اینحال، تعویض وزیر اطلاعات و احتمالاً جابجانی هایی که در آن انجام شده است، به این وزارتخانه امکان داده است که دوباره نفس تازه کند و آرام و با احتیاط به پا خیزد.

همایش سه روزه مدیران و کارشناسان ارشد وزارت اطلاعات که تحت نام " ثبات، امنیت و اقتدار ملی و تحول و توسعه نظام اطلاعاتی" برگزار شد، از اولین تحرکات این وزارتخانه پس از حوادث اخیر بشمار می رود. قابل پیش بینی بود که همایش مذکور به محل درگیری دیدگاههای متفاوت و روایت های مختلفی که از ثبات و امنیت در درون رژیم ج.ا. وجود دارد مبدل گردد و البته این هم قابل پیش بینی بود که وزیر مربوطه، به مثابه نمره سازشی که میان خاصی و رقبایش به وجود آمده است، بر اختلافات سرپوشی بگذارد و به سیاست نه سیخ و نه کباب متوسل گردد.

به این همایش، خامنه ای و ناطق نوری پیام فرستادند و با ستایش از " فرزندان امام زمان" آنها را به مجاهدت برای حفظ نظام فرا خواندند.

خاصی رئیس جمهور و نیز رئیس شورای عالی امنیت ملی، شرکت کنندگان در همایش را به حضور پذیرفت و کوشید الگوی خود را از امنیت برای آنان ترسیم کند.

وی ابتدا جامعه را مجموعه ای " متنوع و متکثر" نامید که در معرض " تحولات طبیعی، اجتماعی و تاریخی" است و تاکید کرد که این " تحول" در تمام جوامع بشری " گریز ناپذیر" است وی آنگاه به موضوع " انعطاف" در مقابل این تحولات پرداخت و تشریح کرد که در صورت فقدان انعطاف " جامعه دچار تضاد می شود و این تضاد موجب آسیب خواهد شد، " خاصی تاکید کرد که پنهان کردن تضادها مشکل را حل نخواهد کرد و سرانجام به " فروپاشی جامعه" منتهی خواهد شد و یا " سبب می شود که نظام قبلی از بین برود و بر ویرانه های آن نظام جدیدی بنا شود."

وی آنگاه به مقوله " دین" به مثابه یکی از عوامل " وحدت بخش جامعه" اشاره کرد و نتیجه گرفت که هرچه عبادت های دینی و ذهنیت های دینی " سنگواره ای تر" باشد، جامعه ای که زیر بنای آن دین است " از نظر امنیتی آسیب پذیرتر می شود." و از این نکته نتیجه گرفت که بینش و منش دینی " انعطاف پذیر" به گسترش امنیت خواهد انجامید.

خاصی در همین نطق به ضرورت شناخت التهاب های درونی و انتقال آن به بیرون اشاره کرد و آنرا از وظایف مهم وزارت اطلاعات و امنیت خواند و تاکید کرد که " اگر التهاب در درون بماند به صورت انفجار بیرون می آید." نامبرده تشخیص التهاب را در وجود مطبوعات آزاد و آزادی اندیشه دانست و اضافه کرد که این عامل به شفاف شدن مواضع بخش های مختلف جامعه کمک می کند و نیز حکومت را و او می دارد که نسبت به واقعیت های جامعه انعطاف نشان دهد. در همین رابطه، نامبرده " آزادی اندیشه و آزادی نقد" را از " پایه های اساسی حفظ امنیت" ارزیابی کرد و در توضیح محدودیتی که برای آزادی موردنظر خود قائل است، تصریح کرد که " آزادی با قانون ملازم است و قانون حد دارد و در جامعه ما که جامعه ای دینی است حد آزادی، اخلاص به میانی دینی و حقوق عمومی است."

خاصی در این سخنرانی، احتمالاً برای قانع کردن آن بخش از نیروهای رژیم که آزادی ها را مقدمه سقوط نظام قلمداد می کنند تصریح کرد که " نگاه من به آزادی از موضع حفظ نظام است" و در این باره هشدار داد که نباید از وجود " نشاط" در " جامعه متکثر" بهراسیم و آنرا " علامت تهدید" قلمداد کنیم.

مشمولین این بند کمترین احتیاجی به اثبات هر نوع رابطه با "بیگانگان" ندارند! بیانیه تنها به همین تعاریف سرکوبگرانه و پرونده سازانه بسنده نکرده و در بند ۵، از "شگردهای جدید جریانات معاند و برانداز" در عرصه های "فرهنگی"، "سیاسی"، "اقتصادی و اجتماعی" نام می برد که گویا "مخل امنیت، قانون و آزادی" هستند و در بیانیه، سربازان گمنام امام زمان را به هشیاری در مقابله با آنها فرا می خواند!

برای شناخت شگردهای جدید جریانات معاند و برانداز، کافی است هرروزه به نشریات کیهان، شما، رسالت، ابرار، جمهوری اسلامی و غیره مراجعه کنید، تا فهرست کاملی از این "شگردها" و نیز این جریانات "معاند" به دست آورید و تشخیص دهید که ماموران وزارت اطلاعات، باید در مقابل چه کسانی هشیاری خود را حفظ کنند!

وزارت اطلاعات، سنگر تسخیرناپذیر رقیب

نتایج غیرقابل پیش بینی انتخابات دوم خرداد، این پیام را برای سردمداران رژیم به همراه داشت که ضمن پذیرفتن اجباری رای مردم، سه اهرم اصلی قدرت - نیروهای نظامی و انتظامی، نیروهای امنیتی و تبلیغات (رادیو و تلویزیون) - را در دستان خود حفظ کنند.

دو سال پس از پیروزی محمد خاتمی، مبارز برای انتقال این سه اهرم قدرت روز به روز دنبال شده، اما هنوز به هیچ نتیجه ملموسی نرسیده است! در این دو سال، وزارت اطلاعات، یکی از مهمترین مراکز توطئه های پنهانی علیه جنبش مردمی دوم خرداد بوده و هست. این وزارتخانه مخوف که مولود بیست سال حکومت سرکوب و اختناق و ابزار استبدادی یکی از خشن ترین رژیم های قرن است، پس از شکستن طلسم اختناق، به مرکزی برای توطئه ها مبدل شد و سرانجام پس از تدارک و انجام جنایت های زنجیره ای، همچون غده چرکینی ترکیب و به عرصه ای برای تسویه حساب های دو جناح حکومتی تبدیل گشت.

شواهد و حوادث سیاسی دو سال اخیر نشان می دهد که نیروهای اصلاح طلب حکومتی، علیرغم تلاش زیادی که به قصد تسخیر و یا نفوذ در دستگاههای انتظامی و امنیتی کرده اند، در این زمینه موفقیت چشمگیری به دست نیاورده اند و دستگاههای مذکور، اساسا علیه مصالح و منافع جنبش دوم خرداد عمل می کنند.

همین چند وقت پیش بود که خاتمی در یک سخنرانی برای امامان جمعه، به وجود بولتن هائی اشاره کرد که با مهر محرمانه منتشر می شوند و آنها را برای "آیات عظام" و نیز ائمه جمعه می فرستند و در آنها خط معینی را تحلیل می کنند و اخبار معین و نگران کننده ای را در اختیار خواننده می گذارند. نشریه سلام در همین زمینه افشا کرد که جزوه های محرمانه مذکور طوری توزیع می شود که خواننده حق ندارد آنها را به دیگران نشان دهد و باید پس از مطالعه به رابط پس بدهد.

سلام در مقاله دیگری در همین رابطه نوشت که "گفته می شود پیش از وقوع قتل های زنجیره ای در برخی از این بولتن ها مطالبی منتشر می شده که زمینه سازی ذهنی برای انجام قتل ها گردد."

همین اوایل اردیبهشت ماه بود که مهدی کروسی دبیر مجمع روحانیون مبارز، طی یک مصاحبه مطبوعاتی، از جمله افشا کرد که چهار تن از مراجع تقلید دو نامه جداگانه و محرمانه در خصوص مسائل روز به رهبری و رئیس جمهور ارسال کرده اند، اما نامه قبل از اینکه به دست رئیس جمهور برسد، خیرش در برخی روزنامه ها درج می شود و موجب ناراحتی مراجع می گردد! همین حوادث به ظاهر کوچک نشان می دهد که چگونه دستگاه های امنیتی در بالای سر خاتمی و نیروهای حکومتی طرفدارش قرار گرفته اند و حوادث را از نزدیک تحت کنترل دارند.

هشیاری مردم و خود باختگی توطئه گران!

اشاره به ناکامی نیروهای اصلاح طلب حکومتی در دستیابی به اهرم های قدرت، به هیچ وجه به معنای پیروزی رقبای محافظه کار آنان، و یا حتی تثبیت اقتداری که برای خود حفظ کرده بودند نیست.

در دو سال گذشته، زمان، آشکارا به نفع جنبش مردمی عمل کرده است و به یمن وجود مطبوعات آزاد، افکارعمومی، زنده و فعال در صحنه حوادث

سیاسی کشور، حضور خویش را تثبیت کرده و گسترش داده است. این حضور گسترده مردمی، تأثیرات مغرب خود را بر روحیه آثانی که در خلاف این جریان شنا می کنند گذارده و آنان را به موضع یأس و سرخوردگی می کشاند.

توطئه گرانی که تا همین شش هفت ماه گذشته، خونسردانه نقشه های تروریستی می کشیدند و قصابانه به پیکر میهن پرستان و هنرمندان کشور چاقو می زدند، اینک برای گم کردن رد پای آمرسان این جنایات، به مخمصه عظیمی گرفتار آمده اند که پایانی برآن متصور نیست.

در این دوران تدارک لاپوشانی، مسئولانی که وظیفه اینکار را به عهده گرفته بودند، با ناشیگری و زبونی، کوشیدند به توضیحات مبهم و بی خطر اکتفا کنند و مردم منتظر و کنجکاو را متقاعد سازند. اما هیچ کدام از ترندهایشان مؤثر واقع نشد و برعکس، به ضد خود تبدیل شد و آنها را مسخره عام و خاص کرد.

در طیف نشریات هوادار دوم خرداد، گرچه همه به یک اندازه نسبت به این وقایع حساسیت نشان ندادند، اما به ویژه نشریه "صبح امروز" و نیز تا حدودی "خرداد"، هرگز مسئولیت شان را نسبت به این حادثه ملی فراموش نکردند و تقریبا بطور مرتب مردم را هشیار نگاه داشتند.



در این باره می توان مثلاً به مقاله "دو پرونده ملی: دغدغه ها و پرسش ها" اشاره کرد که در صبح امروز چاپ شد و در آن حجت الاسلام نیازی به عنوان "ریاست تنها دادگاه ویژه قانونی کشور" مورد پرسش قرار گرفته و به وی هشدار داده شده است. این روزنامه می نویسد: "چشم های نگران و ذهن های پر سوال میلیون ها نفر در انتظار است تا ببینند که دستگاه تحت ریاست جناب آقای نیازی چگونه به پرونده قتل نویسندگان و سیاسیون و نیز شکنجه برای گرفتن اعتراف از شهرداران رسیدگی کرده و چه حکمی در هر مورد صادر خواهد کرد." نشریه آنگاه اضافه می کند: "در ذهن ناظری که از بیرون به قضایا می نگرد این سوال مطرح می شود که آیا این احتمال وجود دارد که محفل بزرگتری در کل کشور هست که اعضا آن خود را مفسر و مدافع ناب ارزش ها و نظام و انقلاب می دانند و برای دفاع از آنها استفاده از هر ابزار و روشی را مناسب می بینند؟ نشریه آنگاه می پرسد که نکنند "دستگیرشدگان پرونده صرفاً عاملین پایین بوده و طراحان اصلی از نظرها پنهان مانده اند؟"

همین نشریه، اخیرا پس از سخنرانی های گستاخانه دري نجف آبادی وزیر برکنار شده اطلاعات و علی فلاحیان وزیر سابق همین وزارتخانه، که در قم انجام گرفت، بدون ذکر نام آنها نوشت: "در هفته گذشته دو تن از کسانی که از نگاه تحلیل گران و افکارعمومی، جزو نظریه پردازان و طراحان نظری قتل های مخفی محسوب می شوند، طی اظهارنظرهائسی مجدداً کوشیدند تا با طرح پرسش های انحرافی توجه افکارعمومی را از طراحان و مسببین این قتل ها منحرف سازند." نشریه افشا می کند که آقایان "در محافل نیمه خصوصی" در

مصاحبه با علی رضا نوری زاده پیرامون رویدادهای اخیر کشور

- * خاتمی با بایکوت کردن شیخ محمد یزدی، دست به مبارزه منفی با او زد.
- * رفتن یزدی، یک پیروزی آشکار برای خاتمی است، اما قوه قضائیه باید دگرگون شود.
- * الهاشمی وابستگی به هیچکدام از جناحها ندارد، ولی مطیع خامنه ای است.
- * سعید امامی یکبار گفته بود، خاتمی صدمبار بدتر از بنی صدر است.
- * سعید امامی چند روز پیش از مرگ، به یکی از مشاورین خاتمی در کمیته تحقیق گفته بود، قصد کشتن مرا دارند.

قوه قضائیه را به عنوان مهمترین هدف خود، از همان ماههای نخست، به آیت الله خامنه ای و دیگر حامیان یزدی گوشزد می کرد. متأسفانه با ضد حمله بسیار دقیق و گسترده ی جناح راست با حمایت مراکز سنتی قدرت (مراجع دولتی، جامعه مدرسین، وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، دفتر رهبری و بنیادهای ...) که در نخستین یورش، دو بازوی پرتوان خاتمی یعنی عبدا لله نوری (در خاکریز مجلس) و غلامحسین کرباسچی (در خاکریز مجمع قضائی نمونه تهران) را، از کار انداخت. من اطلاعات دقیقی به دست آورده ام که نشان می دهد از اردیبهشت ماه ۷۷، نشستهای متعددی در دفتر عسگراولادی مسلمان رئیس جمعیت مؤتلفه اسلامی و منزل آقای محمد رضامهلوی کنی و باغ بیلاقی شیخ محمد یزدی، و سه بار در منزل تابستانی و باغ وسیع آقای ناطق نوری در شهرک نور مازندران، تشکیل شده بود که طی آن جزئیات طرح فلج ساختن دولت خاتمی مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود. به هر رو، خاتمی آنچنان گرفتار خشتی کردن ضد حمله جناح راست بود که هماهنگ با یک برنامه تبلیغاتی گسترده با هدف های زیر صورت می گرفت: که مجبور به جا به جایی اولویت هایش شد.

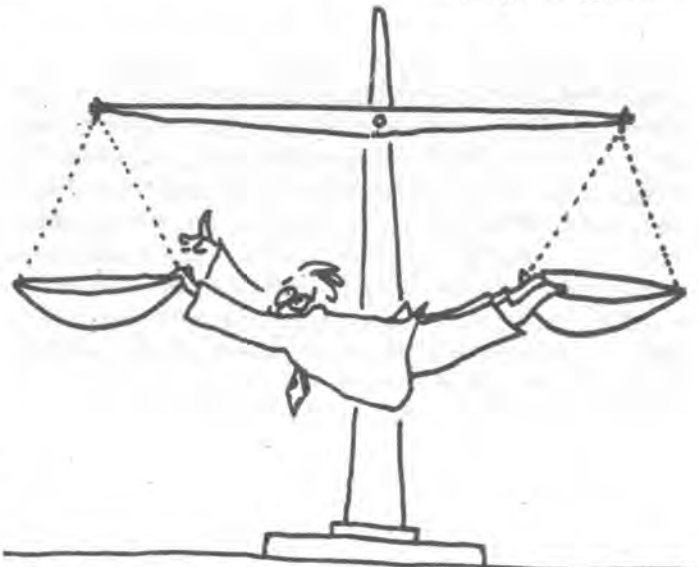
الف: تحریک افکار قشرهای متعصب مذهبی و روحانیت سنتی و بازارها علیه خاتمی و سیاستهای فرهنگی، اجتماعی، و طرح توسعه سیاسی در داخل و تشنج زدائی در خارج.

ب: ایجاد شکاف بین جبهه ناهمگون و ناسازگار اصلاح طلبان و عمدتاً بین کارگزاران و تشکل طرفداران خاتمی که در برگیرنده چپ های اسلامی (مجمع جامعه روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت، مجاهدین انقلاب اسلامی، جنبش مسلمانان مبارز) و ملیون مسلمان و شخصیتهای مستقل طرفدار خاتمی بود، به این ترتیب فشاری که از سوی خاتمی برای برکناری یزدی اعمال می شد تا حدود زیادی تنها به دلیل دل مشغولی خاتمی به تهدیدهای جدی تر، کاهش یافت. اما خاتمی از این سلاح خود غافل نبود که یزدی را نیز می توان از دو طریق به زانو درآورد. نخست آگاه ساختن مردم از سیاهکاریهای او و همدستانش چه از طریق مطبوعات جبهه دوم خرداد و چه از راه جنبش های دانشجویی، و دوم با تحریم او. به این معنا که به همان ترتیبی که در ماههای نخست ریاست جمهوری توانسته بود با تحریم کامل پاسدار سرکشگر محسن رضائی، وی را وادار به استعفا کند، در مورد یزدی نیز با بایکوت کردن او و عدم حضور تا حد امکان، در مناسباتی که رئیس قوه قضائیه در آن حاضر می شد، و همچنین بی اعتنائی مطلق به جلسات مجمع تشخیص مصلحت نظام که یزدی در آن عضویت دارد، و نیز تشکیل جلسات خصوصی فوق العاده در شورایی عالی امنیت ملی که تنها با حضور دو سه تن از اعضای ثابت شورا و مسئولان کمیسیونهای فرعی و بعضی از وزرا و مقامات کشوری و لشگری، صورت می گرفت، و یزدی به آنها دعوت نمی شد، یک چند خاتمی به صورت منفی به مبارزه با یزدی دست زد. تا زمانی که مساله قتلها پیش آمد و کمیته ویژه تحقیقات ریاست جمهوری به مدارک و اطلاعاتی دست یافت که نشان می داد محمد یزدی حداقل در مراحل، از روند کار مجموعه ای که با هدایت علی فلاهیان وزیر اسبق اطلاعات و مسئولیت سعید امامی (اسلامی) فعالیت می کرد، در رابطه با استفتائاتی که به منزله حکم قتل مخالفان رژیم و اندیشمندان و نویسندگان مبارز در داخل و خارج کشور ←

راه آزادی: با توجه به نقش فعال آیت الله یزدی، در پیشبرد سیاست جناح راست، مبتنی بر کارشکنی های مداوم در برابر حکومت محمد خاتمی، و با آنکه ایشان در مراسم خداحافظی، از جانشین خود به گونه فردی که "رابطه ولائی دارد" نام برد، به نظر شما این تغییر چه اثراتی می تواند در روند حوادث بعدی به ویژه در آستانه انتخابات مجلس ششم داشته باشد؟ به طور کلی، ارزیابی شما از دوران ریاست قوه قضائیه آقای یزدی چیست؟ صرف نظر از موضوع او از نظر سیاسی و ایدئولوژیک، از کارها و اقدامات او در قوه قضائیه چه ارزیابی ای دارید؟

نوری زاده: آقای خاتمی از همان نخستین هفته های حکومتش، آشکارا از عملکرد قوه قضائیه و به ویژه روش و اسلوب رئیس آن شیخ محمد یزدی اظهار نارضایتی می کرد. گویانکه مجلس شورای اسلامی با توجه به سلطه ی وابستگان جناح راست در آن و حضور چهره های سرشناس جبهه شکست خوردگان عرصه ی دوم خرداد، در تمام کمیسیونهای مجلس، پیش از تیره قضائیه امکان و توانائی اخلاص در کار قوه مجریه را دارا بود، اما نگرانیهای آقای خاتمی در درجه اول متوجه قوه قضائیه بود. به ویژه آنکه علی رغم همه ی تلاشهای او، و طرح پیشنهادی شورایی عالی امنیت ملی در آذر ماه ۱۳۷۶، مبنی بر ضرورت تفویض اختیارات فرمانده کل قوا در امر اداره ی نیروهای انتظامی به وزیر کشور، آیت الله خامنه ای رهبر نظام که بیشتر از هر کس در دولت خاتمی، از وزیر کشور وقت، آقای عبدا لله نوری بیمناک بود (و مطابق گفته های یکی از مسئولان بلند پایه دفتر رهبر، تا زمانی که نوری بر اثر استیضاح برکنار نشد، واقعا خواب راحت نداشت و مکرر در جلسات خصوصی با آقای خاتمی عزل نوری و تفویض مسئولیتی دیگر را به نوری از او مطالبه کرده بود)، حاضر به واگذاری اختیاراتش به وزیر کشور نشد. (حال آنکه این امر در تمام دوران حیات رژیم جمهوری اسلامی به صورت یک قاعده پذیرفته شده، رعایت می شد. و آخرین وزیر کشور دولت هاشمی رفسنجانی آقای علی محمد بشارتی به عنوان جانشین فرمانده کل قوا در نیروهای انتظامی، این نیروها را به طور کامل زیر نظر گرفته بود). و در نخستین درگیری که بین وزیر کشور و فرمانده نیروهای انتظامی در رابطه با عملکرد این نیروها در تظاهرات دانشجویی در حمایت از دولت خاتمی، زمانی که محمد یزدی مدعی شد نیروهای انتظامی به عنوان ضابطین قوه قضائیه در اختیار او می باشد، آیت الله خامنه ای با حمایت از یزدی عملاً سلطه او را بر نیروهای انتظامی تایید کرد. به هر دو قوه قضائیه که در دوران ریاست محمد یزدی به یک تشکیلات عظیم و از ریشه فاسد تبدیل شده بود و انضمام بیش از دوهزار طلبه و روحانی اغلب ناآگاه به ساده ترین مبانی حقوق و فقه، به کادر قضائی آن با چنان آشننگی در کار قضا ایجاد کرده بود که به گفته ی آقای هادی نخستین دادستان انقلاب، تنها چیزی که در این دستگاه معنائی ندارد عدالت و حمایت از حقوق عامه است، عملاً رویاروی خاتمی قرار گرفت، و با توجه به آنکه مجلس شورای اسلامی نیز سازی مخالف خاتمی سر داده بود، و در کنار این دو، دستگاههای امنیتی نظام، و نیروهای مسلح و نهادها و بنیادهای اقتصادی و فرهنگی و انقلابی و مذهبی نیز همه تلاش خود را معطوف به فلج ساختن خاتمی و جلوگیری از تحقق وعده های انتخاباتی او، کرده بود، رئیس جمهوری لزوم برکناری یزدی و ایجاد تصفیه ای زیربنائی در

بود، اطلاع کامل داشته است. خاتمی اینبار قاطعانه برکناری یزدی را همراه با عزل وزیر اطلاعات دری نجف آبادی، فرمانده سپاه پاسداران سرلشگر یحیی رحیم صفوی، قائم مقام ثابت و دانسی وزیر اطلاعات ولی الله پورمحمدی، مشاور و مسئول دفتر ویژه حراست اطلاعات نهاد رهبری سید احمد میرحجازی، فرمانده نیروهای قدس سپاه سررتیب پاسدار احمد وحیدی و تنی دیگر از بلند پایگان دستگاههای اطلاعاتی و نظامی و مذهبی، از رهبر جمهوری اسلامی خواستار شد. آقای خامنه ای نخست با کلیه خواستههای خاتمی موافقت کرد به ویژه آنکه مطلع شد گزارش دقیقی از مسائل پشت پرده قتلها به همراه نوار معروف مکالمه قاتلان فروهرها با پورمحمدی توسط رئیس جمهوری به جای امنی فرستاده شده است. (من خود در جریان این مسائل و نوار مورد بحث قرار گرفتم. و در سفری کوتاه به آلمان که به دنبال خروج شخصی از محارم خاتمی از ایران انجام شد، اطلاعاتی به دست آوردم که بخشهایی از آن را، در کیهان، روزگارنو، و نشریات عرب زبان الشرق الاوسط و الوطن و نیز در مصاحبه های رادیویی متعدد با رادیوهای فارسی زبان در خارج کشور هم چون صدای آمریکا، رادیو آزادی، صدای اسرائیل، بی بی سی، صدای آلمان و ... شماری از رادیو تلویزیونهای عربی مثل M.B.C و الجزیره و A.N.N که میلیونها بیننده در جهان عرب دارد و تلویزیون ایرانیان در لس آنجلس که برنامه هایش در سراسر آمریکا و کانادا و برلین نیز پخش می شود، منتشر کردم.) مسیر تحقیقات پیرامون قتلها سرانجام به جانی رسید که هاشمی رفسنجانی نیز به وحشت افتاد و خواستار پانین کشیدن فتیله شد. ظاهرا به اصرار او که درگرودار سازشی با جناح راست بود رهبر جمهوری اسلامی در مقابل اصرار خاتمی برای برکناری یزدی مقاومت کرده بود، اما خاتمی با پیگیری امر سرانجام در نوروز امسال، توانست با یافتن فورمولی که به موجب آن، مأموریت یزدی در قوه قضائیه در پایان دومین دوره پنج ساله ریاستش تمدید نشود، موافقت آقای خامنه ای را برای برکناری عمده ترین مخالفش جلب کند.



رفتن یزدی یک پیروزی آشکار برای خاتمی است. اما این پیروزی بدون حضور یک شخصیت بی طرف و خوشنام که بتواند وضع آشفته قوه قضائیه را دگرگون کند، مانند آن است که در بازی فوتبال، با تلاش و درایت و هماهنگی گلی وارد دروازه حریف بکنیم، و در حالیکه از شادی این امر، همراه با تماشاگران بالا و پانین می پریم، ناگهان متوجه شیوع داور، گل را افساید اعلام کرده است. البته من هنوز امیدوارم که آقای خاتمی، با سرسختی که در امر برکناری یزدی نشان داده است، موفق شود حتی اگر فردی مثل سید محمود الهاشمی به ریاست قوه قضائیه انتخاب شود، از یک سو بار سیاسی قوه قضائیه را تقلیل دهد و در مقابل از افزایش اعتبار این قوه به عنوان یکی از عمده ترین ستونهای جامعه مدنی، حمایت کند. در انتخابات دوره های چهارم و پنجم قوه قضائیه به ابزار اجرائی خواستههای جناح راست و اطلاعات و دستگاه رهبری تبدیل شده بود. در مسلخ قوه قضائیه سرها بریده می دیدی که بی هیچ جرم و جنایتی، بنا به اراده ی ملوکانه رفسنجانی و خامنه ای در دوره چهارم و خامنه ای و عسکروادای مسلمان و مهدوی کشتی در دوره ی

پنجم، به عنوان افراد بدون صلاحیت اجازه ورود به صحنه مسابقات انتخاباتی را نیافتند. یزدی برای این افراد پرونده درست می کرد و رونوشت آن را به وزارت کشور و شورای نگهبان که همه اعضایش از هم عهدان و یا لقمه برجین های سفره او بودند می فرستاد. هر اتفاقی در قوه قضائیه رخ دهد، ماجرای دو انتخابات پیشین تکرار نخواهد شد. در عین حال این نکته نیز گفتنی است که جانشین یزدی با چنان مشکلات و آشفتگی روبرو خواهد بود که تنها یکی از آنها یعنی رسیدگی به سوابق و صلاحیت ۲۷۰۰ کادر جدید قضائی که در زمان یزدی به قوه قضائیه ملحق شده اند، ماهها وقت او را خواهد گرفت. امروز بیش از ۱۶۰۰ قاضی و بازپرس در دستگاه قضائی کشور مشغول به کارند که حتی دیپلم متوسطه ندارند و یزدی به صرف اینکه آنها از طلبه ها و روحانیون مورد اعتماد دستگاه رهبری، وزارت اطلاعات، دادگاه ویژه، مجمع روحانیت مبارز و ... بوده اند ترازوی عدالت را به دستشان داده است.

راه آزادی: اگر شناختی از جانشین او دارید لطفاً بنویسید. به نظر شما رئیس جدید قوه قضائیه از لحاظ ساختار فعلی قوه قضائیه چه تغییرات و اصلاحاتی را باید به عمل بیاورد؟ به عبارت دیگر اشکالات و معایب ساختاری قوه قضائیه کدامند؟

نوری زاده: فردی را که آقای خامنه ای به عنوان جانشین یزدی، برگزیده، یک ملای مجتهد عراقی است که اجدادش سه نسل پیش از شاهرود به عراق رفته اند. و او نیز مثل حجت الاسلام باقر حکیم اصلا تبعه عراق و متولد نجف است به همین دلیل پس از شروع جنگ ایران و عراق، آقای خمینی او را که به همراه یکصد وسی تن از روحانیون شیعه سرشناس عراقی و ایرانی از عراق به ایران گریخته بودند، به ریاست مجلس اعلائی انقلاب اسلامی عراق منصوب کرد. و چندی بعد با بالا گرفتن اقبال حکیم الهاشمی تنزل درجه داده شد و به سخنگوی مجلس اعلا گمارده شد. وی که از شاگردان فقیه سرشناس نجف آیت الله محمد باقر صدر رهبر و مؤسس حزب الدعوه که به دستور صدام حسین اعدام شد، می باشد، در حیات آقای خمینی در قم تدریس می کرد و به علت ارتباط سببی با خانواده آقای خامنه ای، با ایشان رفت و آمد داشت و آقای خامنه ای هراز گاهی، نزد او میانی فقه و اصول را تلمذ می کرد. پس از درگذشت آقای خمینی، و انتخاب خامنه ای به عنوان رهبر، وی الهاشمی را نزد خود برد و چون در آن تاریخ برآن بود تا عنوان مرجعیت برای خود دست و پا کند، از وی خواست برایش رساله علمیه به زبان عربی بنویسد. این رساله بعدها به فارسی ترجمه شد و به اسم آقای خامنه ای که در تهیه آن با الهاشمی همکاری داشت منتشر شد. در این میان سید محمود الهاشمی که ناچار بود در دستگاه رهبر، به فارسی سخن بگوید (گو اینکه عمده ارکان دفتر از عرب زبانها هستند و مثل علی محمد تسخیری و حجازی و معزی و ... بیشتر عمر خود را در عراق گذرانده اند)، نزد افرادی چون علی موسوی گرمارودی (ملک الشعراء آقای خامنه ای و وابسته فرهنگی فعلی ایران در تاجیکستان) فارسی را بیاموزد. با اینهمه لهجه ایشان آنچنان عرب بودنش را آشکار می کند که معلوم نیست چگونه فردا در نماز جمعه به زبان فارسی خطبه خواهد خواند.

حتی نزدیکان آقای خامنه ای مثل مسیح مهاجرانی سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی با انتخاب او مخالفت کرده اند. البته محمود الهاشمی وابستگی به هیچکدام از جناحها ندارد بلکه مطیع و سر به فرمان شاگردش علی خامنه ای است. آقای خاتمی بسیار علاقمند بود که ریاست قوه قضائیه نصیب روحانی خوشنام و آگاه آیت الله محقق داماد و یا آیت الله سید محمد بجنوردی عضو سابق شورایی عالی قضائی و دوست قدیمی اش که دارای ارتباط خانوادگی نیز با وی است بشود. اما آقای خامنه ای حاضر به پذیرش شروط محقق داماد از جمله داشتن اختیارات مطلق برای بازسازی قوه قضائیه نشده بود. در مورد آیت الله بجنوردی نیز آزدگی شخصی آقای خامنه ای از وی عامل اصلی مخالفتش با انتصاب او بوده است. داستان این آزدگی از قرار زیر است.

زمانی که خانم فاطمه سلطانی طباطبائی همسر احمد خمینی تصمیم گرفت برای فرزند ارشدش، حسن خمینی همسری اختیار کند، یکی از مقامات دفتر آقای خامنه ای ضمن تماس با ایشان و همسر آقای خمینی خانم بتول اعظم تقفی تهرانی، گفته بود آقای خامنه ای بسیار علاقمندند وصلتی بین خانواده ایشان و خانواده امام صورت گیرد. و با توجه به علاقه خاص ایشان به حسن خمینی، بدون تردید با وصلت او با دختر سوم خود که به تازگی دیپلمش را گرفته موافقت خواهد کرد. خانواده آیت الله خمینی که در سالهای اخیر به شدت از اوضاع و احوال مردم و برپائی دربار ولی فقیه آزرده اند، بدون ←

من معاویه را با به دست کردن این انگشتر در خلافت تثبیت می کنم ... این دو را در جریان حوادث سال نخست خلافت امام اول شیعیان به حکمیت برگزیده بودند).



اینکه خاتمی برکناری او را شرط پذیرش دری نجف آبادی به عنوان وزیر اطلاعات قرار داده باشد، یک امر حتمی و مؤکد است. و روزنامه سلام نیز که مدیر آن موسوی خوئینی ها، خود از نامزدهای خاتمی برای وزارت اطلاعات بود علی رغم تکذیب دری نجف آبادی روی این امر تاکید کرده است. دری نجف آبادی با پذیرش شرط خاتمی و قبول اینکه به کلیه فعالیتهای بازگانی وزارت اطلاعات و مدیرانش خاصه دهد و به تصفیه کادرهای قدیمی بپردازد و نیروهای جوان و تحصیلکرده را وارد وزارتخانه بکند، حکم وزارت را از خاتمی دریافت کرد. (البته قبلاً آقای خامنه ای به توصیه مهدوی کنی او را انتخاب کرده بود). گفتنی است که خامنه ای هشت نامزد خاتمی را برای تصدی وزارت اطلاعات رد کرده بود و خاتمی نیز زیر بار پنج نامزد موردنظر رهبر نرفته بود و در نهایت مهدوی کنی جلو افتاد و دری را به عنوان فردی بی بو و خاصیت که آلت دست پورمحمدی فرد موردا اعتماد خامنه ای خواهد بود، به خاتمی تحمیل کرد. دری با تعیین دامادش "حسام الدین آشنا" در مقام سعید امامی، وی را به اداره ی کل تحقیقات و بررسی ها فرستاد. اما امامی عملاً کارهای مهم را همچنان زیرنظر داشت و به جای دری از فلاحیان که حالا جزو مشاوران رهبر بود دستور می گرفت. خاتمی پس از چند ماه زمانی که دریافت امامی همچنان دارای مقامی بالا در وزارت اطلاعات است دری را مورد توییح قرار داد و در خرداد ماه سال پیش امامی با دریافت حکم مشاور وزیر در امور امنیت ملی، به ظاهر دارای دفتر و دستگاه نبود اما حضورش در همه جا به ویژه نشستهای مهم مدیران ملموس بود. سرانجام پس از قتل فروهرها و جلسه معروف دیدار خامنه ای با مدیران و معاونان وزارت اطلاعات که طی آن "مصطفی کاظمی" و "موسوی" مدیر کل سابق امنیت فارس به قبول امنیتی ها، شکستند و اعتراف کردند که با تصور اینکه شخص رهبر خواستار قتل فروهرها و دگراندیشان بوده دست به این جنایات زده اند، نقش سعید امامی از پرده بیرون افتاد. اما او موفق شد با کمک فلاحیان و عواملش به ترکیه بگریزد. اما در آنجا دستگاه امنیتی ترکیه وی را شناسائی کرد و دو روز بعد او تحویل یک تیم از مسئولان دفتر اطلاعاتی ریاست جمهوری داده شد. در زندان امامی پرده از همه اسرار برداشت، اما روزی که او را با فلاحیان رویرو کردند، ناگهان لکنت زبان گرفت و بعد خود را به جنون زد. چند روز پیش از قتلش او در دیداری با یکی از مشاوران خاتمی که با کمیته ویژه تحقیقات پیرامون قتلها همکاری می کند گفته بود، قصد کشتن مرا دارند. سه روز بعد او را در حمام اوین به قتل رساندند. اما کمیته تحقیق ساعتها از او بازجویی کرده و حدود یکصد نوار ضبط صوت و چند ساعت نوار ویدیوسی از اعترافات امامی و سایر بلند پایگان امنیتی همدست او در اختیار علی ربیعی مشاور خاتمی و منشی کمیته ویژه تحقیقات می باشد. و به گمان من قتل وی برخلاف تصور آنها که دستور خاموش کردن همیشگی او را دارند، به جای آنکه، پایان بخش، ماجرای مرموز و هولناک قتلها باشد، سرآغاز فصلی بسیار مهم در جنبش بزرگ ملت ایران برای کسب آزادی و برقراری حاکمیت ملی است. و شنیده ام که آقای خاتمی در دیدار با رهبر جمهوری اسلامی دو روز بعد از اعلام خودکشی سعید امامی گفته است، پیش از آنکه بقیه عوامل قتلهای زنجیره ای به سرنوشت امامی دچار شوند، آنها را محاکمه خواهیم کرد. با چه ابزاری و از طریق چه دستگاهی؟! این سزالی است که در آینده ای نزدیک پاسخش را از خاتمی دریافت خواهیم کرد.

توجه به پیام رهبر جمهوری اسلامی با هدایت همسر آقای خاتمی، که دخترخاله مادر حسن خمینی است به خواستگاری دختر آیت الله بجنوردی رفتند و خیلی زود عروسی حسن و دختر آیت الله سرگرفت و آقای خاتمی در مجلس آنها حاضر شد درحالیکه از دستگاه و خانواده رهبر حتی یک نفر در این عروسی حاضر نشد. و یکماه بعد نیز آقای خامنه ای دخترش را به پسر دکتر غلامعلی حداد عادل مشاور مخصوص و صاحب مجالس انس و مباحثه اش داد.

به هرحال سید محمود الهاشمی چند هفته ای است در دوایر مختلف توه قضائیه به همراه فرزندش که مترجم او نیز هست و در بعضی از موارد که پدرش نمی تواند به فارسی مقصود خود را بیان کند به بیاری او می شتابد مشغول بررسی امورات. می گویند قرار است برای او دو معاون آگاه به امور قضائی تعیین شود و او تنها به عنوان سایه ی رهبر دو دستگاه قضائی کشور حاضر شود. گمان می کنم در مجموع به بخش اخیر سوال سوم شما نیز پاسخ گفته باشم.

راه آزادی: با توجه به این که شما دو سه هفته پس از قتل های سیاسی پانزیر گذشته برای اولین بار از نقش آقای سعید امامی (یا اسلامی) به عنوان عامل اصلی این قتل ها و قتل های دیگر خبر دادید. و اینکه حجت الاسلام نیازی خبر "خودکشی" او را می دهد. خواهشمندم او را معرفی بکنید و نقش او را توضیح دهید. به ویژه این که با این وضع سرنوشت این پرونده چه خواهد شد؟ و اگر او را کشته اند، چه هدف هائی را در نظر داشته اند؟ آیا این خبر صحت دارد که آقای محمد خاتمی موافقت خود با وزارت اطلاعات حجت الاسلام دری نجف آبادی را مشروط به برداشتن سعید امامی از پست معاونت وزارت اطلاعات کرده بود؟ اگر خبر صحت دارد، چگونه او یکسال و نیم در مسئولیت خود باقی ماند؟

نوری زاده: درباره ی سعید امامی من به تفصیل در گذشته گفته و نوشته ام. این شخص فرزند یک خانواده به اصطلاح طاغوتی است. پدر او از افسران بلند پایه ارتش بوده که پیش از انقلاب به همراه خانواده اش به آمریکا مهاجرت می کند. سعید دوران متوسطه و دانشگاه را در آمریکا طی کرده و در جریان سفر آقای فلاحیان با اسمی غیر از نام واقعی اش، و با گذرنامه سیاسی به نیویورک، جهت خرید تجهیزات پیچیده شهود، با وی آشنا می شود. امامی که با یک شرکت آمریکائی متخصص در تولید تجهیزات الکترونیک در زمینه ارتباطات تلفنی کار می کرده، موفق می شود، آنچه را فلاحیان می خواسته برای او خریداری کند. فلاحیان که سخت تحت تاثیر او بوده در بازگشت به ایران، به دفتر حفاظت منافع ایران دستور می دهد برای امامی گذرنامه صادر کند و ترتیب سفر او را به ایران بدهد. در تهران، ریشهری وزیر اطلاعات با استخدام امامی در وزارت اطلاعات مخالفت می کند و می گوید از او در حد منبع استفاده شود چون نیمه آمریکائی است. اما فلاحیان بلافاصله پس از آنکه توسط رفسنجانی به وزارت اطلاعات منصوب شد امامی را نخست به عنوان مشاور و بعد در مقام معاون وزیر در امور بین المللی، عملاً همه کاره ی وزارت اطلاعات کرد. این دو آنقدر به هم نزدیک بودند که فلاحیان خصوصی ترین مسائلش از جمله رابطه اش را با خانم فاطمه قائم مقامی میهماندار شرکت هواپیمائی آسمان که دارای همسر و سه فرزند بود، را از او پنهان نمی کرد. و بعدها نیز کشتن فاطمه قائم مقامی را که زبان باز کرده بود برعهده او گذاشت. امامی کلیه ی عملیات تعقیب، مراقبت و قتل مخالفان رژیم را از سال ۱۳۶۹ به بعد زیر نظر داشت. و در قتلهای داخل نیز یکبار در نقش بازجوی عزیز سعیدی سیرجانی را میمیراند و زمانی با دستهای فاطمه قائم مقامی معشوقه اش زهر در شراب غفار حسینی می ریخت. قتل فروهر را او شخصاً رهبری کرد و بر اجرای این جنایت نظارت داشت.

در جریان انتخابات ریاست جمهوری، امامی به همراه پورمحمدی و مصطفی کاظمی (مسئول نهاد بازگانی وزارت اطلاعات) و خسرو براتی از مدیران بخش التقاط، حمله تبلیغاتی گسترده علیه خاتمی را سرپرستی می کرد. او یکبار در جمع کارکنان وزارت اطلاعات گفته بود خاتمی صد بار بدتر از بنی صدر است. و چون عمامه هم به سر دارد همان کاری را می کند که ابوموسی اشعری با حضرت علی کرد. (ابوموسی اشعری که از خوارج بود فریب عمروعاص را خورد که گفته بود تو علی را از خلافت عزل کن منم معاویه را عزل می کنم و بعد خلیفه تازه ای را انتخاب می کنیم که تابع ما باشد. ابوموسی بر منبر انگشترش را بیرون کشید و گفت همینطور که این انگشتر را از انگشت بیرون آوردم علی را از خلافت عزل می کنم. بلافاصله عمروعاص بالای منبر رفت و درحالیکه انگشتری را در دست می کرد گفت و

درنگی بر اندیشه و عملکرد اجتماعی چپ سنتی اسلامی

ساسان رجالی فر

این آغاز رویکرد روحانیون سنتی ایران به مسائل جدید بود. آنچه‌آنکه ذکر کردم، اینان اگرچه می‌کوشیدند با حزب توده ایران به مقابله برخیزند، اما به تدریج بخشی از ایدئولوژی حزب توده در شاخص‌های معینی را جذب کردند، امتزاج تشوریک حزب توده ایران با حوزه علمیه نیز محتاج بررسی



علمی و موشکافانه است، اما همین جا تنها به یک نکته بسنده کنیم، که کتب اولیه مجاهدین خلق ایران، تعیین تشوریک این امتزاج است، کتاب شناخت حنیف نژاد ترکیب تشوری شناخت مارکسیسم توده‌ای با کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم است.

در بررسی کمپ چپ اسلامی، از جریان چپ سنتی اسلامی صحبت به میان آمد. این جریان در واقع ستون اصلی این کمپ است، و چه از جنبه نیروی اجتماعی - سیاسی، چه از جنبه امکانات مالی - تدارکاتی، در حوزه جریان‌های اسلامی، از قدرت ویژه‌ای برخوردار است. این جریان را به این واسطه "سنتی" می‌گوئیم، چرا که در بنیادهای فکریش، درکهای گذشته چپ هنوز استمرار دارد. این بنیادهای فکری عبارتند از:

۱- قانون و دموکراسی فاقد اصالت فی نفسه است و بیشتر یک تاکتیک و لاجرم تنها ابزاری برای مبارزه سیاسی به حساب می‌آید.
۲- این نیرو هنوز سودای تحقق مناسباتی به جز مناسبات سرمایه داری را در جهان کنونی در سر می‌پروراند.

۳- بخش دولتی کماکان عامل اصلی دگرگون اجتماعی - سیاسی به حساب می‌آید و سیاست را در حد حوزه‌های قدرت دولتی تقلیل می‌دهد و لذا به جای گسترش فعالیت‌ها در گستره همگانی، در فکر امتیازگیری از بالاست. طبق سنت مقالات گذشته، به گونه‌ای تکوینی ریشه‌های فکری آنرا می‌جویم و سپس به عمل اجتماعی آن می‌پردازیم.

هنگامیکه علامه محمد حسین طباطبائی، از دست حاکمیت فرقه دموکرات گریخت و از تبریز به قم آمد، فلسفه اسلامی را دوباره احیا کرد؛ فلسفه‌ای که از دوران محمد باقر مجلسی و سلطه فقها بر الهیات ایران، مدتها بود مهجور شده بود و به جز چند استثنا کسی به آن نسی پرداخت. رویکرد طباطبائی به فلسفه صدرائی، با مخالفت نظام حوزوی روبرو شد و آیت الله بروجردی شهریه طلبه‌هایی را که نزد محمد حسین طباطبائی "اسفار اربعه" ملاصدرا را می‌خواندند، قطع کرد. طباطبائی می‌کوشید با احیا فلسفه صدرائی، به رویارویی با ایدئولوژی مارکسیستی که از سوی حزب توده ایران ارائه می‌شد، بپردازد. این رویارویی اگرچه توانست تا اندازه‌ای تناقض‌های مارکسیسم ایدئولوژی شده حزب توده ایران را برملا کند، اما از جنبه دیگر فلسفه سنتی را به دایره یا منظومه ایدئولوژی کشاند و به اصطلاح در مبارزه فلسفه صدرائی به روایت علامه طباطبائی، با مارکسیسم، روح این فلسفه آغشته به ایدئولوژی جدید شد. آنچه‌آنکه سید حسین نصر نقل می‌کرد، توده‌ایها سوالاتی را طرح می‌کردند و علامه می‌کوشید آنها را پاسخ دهد. از جنبه تشوریک وقتی فلسفه‌ای درصدد پاسخ‌گویی برآمد، همواره خطر خارج شدن از فلسفه و ورود به دایره ایدئولوژی را باید به جان بخرد.

بررسی کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم"، موضوعی است که در چارچوب این مقاله نمی‌گنجد، اما تحقیق علمی و دشوار بر روی این کتاب، داستان تبدیل فلسفه و الهیات ایران را به ایدئولوژی روشن خواهد کرد.

در کلاسهای علامه طباطبائی که منجر به تدوین "اصول فلسفه و روش رئالیسم" شد، تمامی کادرهایی که بعداً در انقلاب اسلامی ایفاگر نقش مهمی شدند، شرکت داشتند: آیت الله بهشتی، مرتضی مطهری، رفستجانی، باهنر، مفتاح، خسروشاهی. در واقع از طریق این مباحث که علامه طباطبائی در حوزه علمیه دامن زد نسلی از روحانیون به وجود آمدند که نحوه استدلال و رفتار و استه‌تیک ویژه‌ای داشتند، آنان کمتر به مسائل فقهی می‌پرداختند، و می‌کوشیدند به مسائل جامعه مدرن ایران بپردازند و پاسخی در آن خصوص از پایگاه دینی بیابند. آنان که این روحانیون را در سالهای قبل از انقلاب می‌شناختند، به یاد می‌آورند که آنها نوعی از روحانیون بودند که رفتار و نحوه لباس پوشیدن متفاوتی داشتند: عمامه‌ها تا اندازه‌ای کوچکتر که زلفی از آن بیرون زده بود و در بیشتر مواقع به جای نعلین، کفش می‌پوشیدند و در زیر عبا شلوار و احیانا کت می‌پوشند و در اندازه توانائی شان می‌کوشیدند، به جز عربی، یک زبان اروپائی مثل انگلیسی - فرانسه یا آلمانی یاد بگیرند. و فرزندان‌شان را نیز به مدارس جدید می‌فرستادند.

← از درون محفل حول و حوش علامه طباطبائی، مرتضی مطهری بیرون آمد. مجموعه نظریه اجتماعی مطهری در "مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی" حاکی از کوششی است که از پایگاه سنتی با مسائل جامعه مدرن ایران صورت گرفته است. در این مجموعه مطهری می‌کوشد، جهان بینی و ایدئولوژی را از هم تفکیک کند، به رابطه فرد و جمع می‌پردازد، می‌کوشد فلسفه تاریخی تدوین کند، این پرسش را مطرح می‌کند آیا جامعه یک واحد حقیقی است یا واحد اعتباری و بالاخره می‌کوشد در یک جزوه که در این مجموعه نیست، به تحلیل مناسبات سرمایه داری بپردازد.

اگرچه مطهری هم چون سایر متفکران مذهبی و غیرمذهبی ایران - به جز استثنا مهدی حائری یزدی - فاقد مبانی جدی فلسفه اروپائیان بود و چون دیگران همه تلاشهایش در بیراهه ایدئولوژی گم شد، اما از جنبه موضوعی که این مقاله دنبال می‌کند، او شالوده هائی برای درک سنتی چپ اسلامی فراهم کرد و کوشید، مسائل جدیدی را برای حوزه روحانیون سنتی ایران مطرح کند.

مطهری دریافته بود، که بایستی سازمان روحانیت ایران از جنبه مالی وابستگی اش به بازار سنتی تغییر یابد و به اقشار شهری و مدرن منتقل شود و لاجرم بایستی خود را به مسائل دینی - اجتماعی این اقشار مشغول کند. تورق در آثار مطهری به روشنی مؤید آنست که او متأثر از مباحث چپ و ایدئولوژی مارکسیستی و سوسیالیستی بود. اگرچه داتما خود این خطرات را گوشزد می‌کرد و اختلاف او با دکتر شریعتی و سازمان مجاهدین خلق هم از همین نقطه آغاز شد.

از سوشی دیگر روحانی دیگری، به نام محمد باقر صدر که در مقابله با ایدئولوژی مارکسیسم و بعثی در عراق بود، همین سرنوشت را داشت، و کتاب های او نیز از این گرایش بی بهره نیست. کوششهای افرادی چون توانائیانفر، رضا اصفهانی، محمد حسین بهشتی در مورد مسائل اقتصاد، و نحوه سازماندهی اقتصادی و تعاونی را باید در همین چارچوب ارزیابی کرد، که مؤید یک گرایش به چپ در جنبشهای سوسیالیستی ناصریست و بعثی در کشورهای عربی بود. جریان گسترده‌ای نیز از سوی حسینیه ارشاد پدید آمد و تاثیر ویژه‌ای بر آتسفر نیروهای مذهبی به وجود آورد. مثلاً از جریان دکتر شریعتی گرایشهای متفاوتی انشعاب کردند، که در شکل گیری چپ مذهبی به گونه‌ای دیگر نقش داشتند. در یک نگاه کلی جریان چپ مذهبی سنتی که از حول و حوش علامه طباطبائی بیرون آمد و مهمترین شخصیت های آن، مطهری، مفتاح، بهشتی بودند، فضای فکری چپ سنتی اسلامی را به وجود آورد.

حوادثی که در سازمان مجاهدین خلق اتفاق افتاد و به تشکیل سازمان پیکار انجامید، عملاً، شکاف میان جریانات شبیه مجاهدین خلق و مارکسیست ها را بیشتر کرد و منجر به تشکیل گردهمآیی کوچکی شد که اگرچه الگوبرداری از مجاهدین خلق می‌کردند، اما با تاکید بر عنصر اسلام فقهاتی، خط فاصل خویش را از جریان چپ متشعب شده از مجاهدین خلق، مورد تاکید قرار می‌دادند. این گروهها مانند "مومدین"، "صفو غیره..." مبارزه مسلحانه را پیگیری می‌کردند، در گوشه و کنار ایران، در شهرهای مذهبی، مثل اصفهان، یزد، نجف آباد، قم، کاشان، تبریز، مشهد، صدها گروه کوچک و بزرگ و محفل تشکیل شدند، که اینها را می‌توان از جنبه منشأ در طیف چپ سنتی اسلامی دسته بندی کرد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، و حضور گسترده و میلیون‌ها پایین ترین لایه های اجتماع در حرکات سیاسی و اجتماعی، این نیروها به قدرت دولتی دست یافتند، و از آنجا که الگوبرداری از جنبشهای شبه سوسیالیستی شبه بعثی و ناصریستی داشتند، بلافاصله در سازمانهای ویژه شبیه کمیته ها، جهاد سازندگی، هیئت های هفت نفره و بنیادهای مختلف، متشکل شدند، به تدریج با الگوبرداری از انقلاب بلشویکی، ارتش خلقی سپاه پاسداران ایجاد شد که پایین ترین لایه های اجتماع را در برمی گرفت، بروز جنگ و درگیری ایران در جنگ، سازمان گسترده بسیج را به وجود آورد که عملاً در هر کوی و برزن پایگاههای خود را گسترش داد.

درون این سازمانهای گسترده، از همان آغاز درک های متفاوت بروز کرد، اما در آغاز آنچه همه با آن توافق داشتند، مخالفت با جریانات متمایل به غرب بود، که به لیبرالها معروف شده بودند و نیز مخالفت با سازوکار نظام اداری به جای مانده از رژیم گذشته که مکانیزم مدرن و عقلانی داشت. می توان اهرمهای اصلی چپ سنتی اسلامی را درون شکل روحانیت مبارز، جهاد

سازندگی، هیئت هفت نفره، و بدنه پایین سپاه پاسداران دید، سازماندهی جهاد سازندگی - از آنجا که چپ سنتی اسلامی بیشتر منشأ روستایی داشت - به منظور کمک رسانی و عمران و آبادانی روستاها انجام پذیرفت، و سپس هیئت ها هفت نفره تقسیم زمین، و به تدریج شوراهای کارگری در واحدهای صنعتی و تشکل خانه کارگر و محافلی که این خانه در سرتاسر ایران ایجاد می‌کرد، شکافی در جبهه موسوم به اسلام فقهاتی ایجاد کرد. بعد از حذف دولت بازرگان و سپس بنی صدر، نبرد بین این دو گرایش آغاز شد و دولت عملاً در اختیار این جناح قرار گرفت. تیم رجائی - موسوی - بهزاد نبوی، تقریباً کادرهای اجرایی را در اختیار گرفتند.

رجائی معلمی بود، که سابقه همکاری با مجاهدین خلق داشت و بهزاد نبوی نیز از هوادارای از حزب توده به جبهه ملی و از جبهه ملی به گرایش مصطفی شجاعیان و آنگاه به مجاهدین خلق رسیده بود و سپس درون زندان یار نزدیک رجائی شد و درصفت مخالفین مجاهدین خلق قرار گرفت. میرحسین موسوی یک مهندس بود که در دانشگاه معماری تحصیل کرده بود و علائق روشنفکری خاصی داشت. به موسیقی کلاسیک و نقاشی مدرن علاقه داشت و همسری داشت که در روزگاری نه چندان دور بی حجاب بود و استاد هنر در دانشگاه - میرحسین موسوی خود پیش از انقلاب روابط نزدیکی با گرایش دکتر پیمان و هواداران شریعتی داشت. این تیم سه نفری بعد از برکناری بنی صدر اهرمهای اجرایی را به دست گرفت و با کشته شدن رجائی و باهنر، میرحسین موسوی - نبوی نقش ویژه‌ای را متقبل شدند. البته میرحسین موسوی در حزب جمهوری اسلامی و بهزاد نبوی در مجاهدین انقلاب اسلامی.

اما پیش از آن، درگیری در بین طیف اسلام فقهاتی راجع به مسائلی چون بازرگانی خارجی و طرح اصلاحات ارضی، آغاز شده بود. برنامه های چپ اسلامی سنتی، حول ملی کردن بازرگانی خارجی، اجرای اصلاحات ارضی سازمان دادن تعاونی های تولیدی و توسعه صنایع کوچک از طریق ایجاد اعتبارهائی که از طریق صنایع و معادن داده می‌شد، و گسترش بخش دولتی با مکمل های بخش تعاونی - خصوصی، اجرای طرح سهمیه بندی و کوبین سازی، و یک سیاست فعال ضد امپریالیستی در سطح بین المللی دور می زد و دورنمای سیاستی بود که آنها تعقیب می‌کردند. درگیری با غرب به ویژه آمریکا، نزدیکی به جبهه پایداری در سطح منطقه خاورمیانه، رهسوس اصلی سیاست آنان بود، و به تدریج در جریان جنگ دامن زدن به سیاست جنگی نیز از ابعاد دیگر سیاست چپ سنتی اسلامی شد.

به تدریج در کنار اهرمهای تشکیلاتی مثل جهاد، هیئت هفت نفره، نهادهای دیگر مثل بنیاد شهید و چند بنیاد دیگر به اهرمهای تشکیلاتی این جریان تبدیل گردیدند.

از جنبه تشویک درک اسلام فقهاتی به درک فقه پویا و فقه سنتی تقسیم گردید، و به تدریج در جامعه روحانیت مبارز، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی انشعاباتی صورت گرفت: از جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز به وجود آمد و از مجاهدین انقلاب اسلامی بعد از کنش و واکنش بسیار، عده‌ای کنار رفتند که درکهای متمایل به بازار سنتی داشتند مثل مرتضی نبوی، احمد توکلی و... آنان خود به سازماندهی جدید پرداختند.

بعدها در جریان حوادث، از طیف چپ سنتی اسلامی یک گرایش دیگر نیز سر برآورد که بعدها به کارگزاران سازندگی و راست مدرن معروف شد.

اینک در طیف گسترده "چپ سنتی اسلامی" گرایشهای گوناگونی عمل می‌کنند. بخش روحانیون مبارز، افرادی چون موسوی اردبیلی، خلخالی، محتشم، انصاری، یوسف صانعی، کرویسی، و نهادهای دولتی، غیردولتی، و طیف تحصیل کردگان این جناح مثل بهزاد نبوی، محمد سلامتی، محسن آرمن چه از جنبه نظری و چه از جنبه عملی وارث گرایش تاریخی خاصی هستند، که آنان را از گرایش چپ نواندیش اسلامی جدا می‌کند. با اینکه این نیرو در زمینه مفاهیمی مثل حقوق بشر، رفع تشنج با غرب، دموکراسی پارلمانی و حقوق شهروندان ایرانی جدا از اعتقاد ایمانی آنها هنوز درکهای روشنی از خود نشان نداده است، اما آنچه روشن است به این نتیجه رسیده که با مفاهیم گذشته نمی‌تواند عمل کند. اما قبول مفاهیمی که چپ نواندیش اسلامی به صراحت از آن نام می‌برد نیز برای این جناح مشکلاتی به بار می‌آورد. شاید باید منتظر آینده نشست.

سایه يك شبخ!

(سخنی چند با گردانندگان نشریه "راه توده" - بخش چهارم)

بابک امیر خسروی

زد؟". اگر قدرت دست ما بود، آیا وفاداری به ما و یا مقابله با ما معیار انقلاب و ضد انقلاب نبود؟ در این صورت، چه معامله ای با دگراندیشان و منتقدین خود می کردیم؟. وجدانا پاسخ شما چیست؟

اما اگر نیک بنگریم، میان ما و حاکمیت جمهوری اسلامی در نگرش به آزادی و رفتار با دگراندیش و مخالف، نوعی "خوشاوندی" بینشی و تقارن وجود داشت. لذا تبیح عمل احساس نمی شد. بگذریم از نقش فرصت طلبی ها و مصلحت اندیشی های ناپسند و ویران ساز در سیاست گذاری های سکاندار رهبری حزب.

گردانندگان "راه توده" پس از گذشت ۲۰ سال هنوز در عالم همان "تنوری" ها و خط کشی های خطر آفرین نیروهای سیاسی به "انقلابی" و "غیرانقلابی" به سر می برند و در ترویج آنند. کافی است به مقاله "انقلابی" کیست و "ضد انقلابی" کیست (راه توده شماره ۷۵ صفحه ۴۱) نظری بیفکنیم. نوآوری آن ها فقط بر سر معیارهاست. تمنای شان این است که معیار "خودی" و "غیرخودی"، مسلمان بودن قرار نگیرد. هنوز صحبت این آقایان جستجوی "ریشه های عینی و نه ذهنی گرایانه بین" انقلابی و "غیرانقلابی" است. بزرگ منشانه اندرز می دهند که "هر نوع برداشت ذهن گرایانه از مرز "خودی" و "غیرخودی" و بی توجهی به ماهیت و کیفیت "خودی" به عنوان طرفداران

آرمان های انقلاب و یا مرحله ای از جنبش، و "تفسیرخودی" به عنوان مخالف این آرمان ها، تکرار اشتباهات گذشته را به دنبال خواهد داشت! ملاحظه می شود که کنه فکری و فرهنگ سیاسی این آقایان عوض نشده است. هنوز آقایان متوجه نشده اند که آزادی از حقوق پایه ای انسان ها و از مبانی اساسی منشور حقوق بشر است که نمی توان با هیچ معیار و خط کشی، از کسی سلب نمود. می خواهد این معیار "خودی یا غیرخودی"، مسلمان بودن یا نبودن، "طرفداری از آرمان های انقلاب و یا مقابله با آن" باشد و یا هر معیار و ملاک دیگر.

با کمال تأسف باید اذعان کرد که درک این آقایان از آزادی به مراتب از بینش جنبش دوم خردادی ها و محمد خاتمی از این مقوله عقب تر است. چه رسد به درک و فهم آن از منظر و جایگاه چپ های آزادی خواه.

همین اشکال را به شکل دیگر، در مقاله "وقایع را چگونه باید ریشه یابی کرد" که به قصد درس و تعلیم دیگران به نگارش درآمده است، می توان مشاهده نمود. می نویسند: "برقراری جامعه مدنی و برخورداری از آزادی های قانونی - برخلاف تصور "چپ" ای که آن را هدف جنبش می داند - نیز "وسیله" ایست در اختیار مردم زحمتکش، تا بتوانند در روند تعیین سرنوشت اجتماعی خویش نقش ایفا کنند و تحقق عدالت اجتماعی به سود توده های میلیونی را عملی سازند". (راه توده شماره ۸۰ صفحه ۳۰).

این نیز همان درک نادرست لنینی از مقوله آزادی است که آن را وسیله، امر تاکتیکی، گذرا و ویژه دوران سرمایه داری و ابزار مبارزه طبقاتی برای کسب قدرت و حاکمیت طبقه کارگر می پنداشت نه یک نیاز ناگزیر و اکسیر حیات جامعه های امروزی برای رشد موزون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. شکست تجربه های گوناگون لنینی "سوسیالیسم واقعا موجود" از کره و چین گرفته تا کوبا، اساسا ناشی از آن بود که آزادی و دموکراسی را به ایسن عنوان که مقوله های خاص دوران سرمایه داری و "وسیله" مبارزه طبقاتی و کسب قدرت اند، با خود سرمایه داران به "گورستان تاریخ" سپردند!

سیاست هم خدا و هم خرما!

بعضی تشبثات گردانندگان "راه توده" در توجیه سیاست رهبری حزب توده ایران مرا برآن داشت که توضیح کوتاهی درباره جنبه ای از مشی سیاسی و هتجار رهبری حزب توده ایران پس از استقرار در ایران بدهم که دبیر اول ←

تناقض گوئی های "راه توده" ریشه در کجا دارد؟

در این جا، ممکن است این پرسش پیش آید که چگونه گردانندگان "راه توده"، که تظاهر به حمایت از جنبش دوم خرداد و برنامه توسعه سیاسی محمد خاتمی می کنند، در عین حال سیاست رهبری حزب توده ایران در سال های آغازین انقلاب را نیز "درست و دقیق و علمی" می دانند و مدعی اند که آنچه امروز در ایران می گذرد گواه بر درستی سیاست آن روزی رهبری حزب است! و اساسا حزب توده ایران همان وقت نیز از نظریات مشابه خاتمی های آن روزی حمایت می کرد نه کسان دیگر! پاسخ من این است که آقایان حقیقت را نمی گویند و صاف و ساده در کار اغوای خوانندگان خود هستند. زیرا اگر واقعیت سیاست های رهبری حزب در سال های آغازین انقلاب را بازگو کنند، امکان ندارد بگویند که در پیروی و دنباله روی از "خط اصم خمینی" و حاکمیت جمهوری اسلامی، از همان سیاست و فرهنگی حمایت می شد که امروز محمد خاتمی و هواداران جنبش دوم خرداد منادی آنند. به همین جهت چاره ای جز تحریف تاریخ و سفسطه کاری ندارند. اما اشکال اساسی تر دیگری نیز در کار است.

مساله این جاست که گردانندگان "راه توده" هنوز در قید همان تنوری های

گمراه کننده رهبری حزب توده ایرانند و به لنینیسم نیز هم چنان سخت

پایبندند. حال آنکه به اعتقاد من، بدون نقد اساسی این "تنوری" ها و

مرزبندی روشن با آن ها، نمی توان منادی واقعی و پیگیر آزادی بود. از موارد

پایبندی این آقایان به "تنوری" های گذشته همین موضوع تقسیم جامعه از

منظر آزادی بر معیار "انقلابی" و "ضد انقلابی" است، که به محروم ساختن

بخشی از جامعه و یا برخی از نیروهای سیاسی از نعمت آزادی منجر می گردد.

در مقاله های قبلی به پیامدهای آن پرداخته ایم. شایان توجه است که هم

اکنون ترجمه اسلامی این نظریه در قالب "خودی" و "غیرخودی" در داخل

کشور سکه رایج است. ستایش و پرستش از انقلاب، مستقل از مضمون و

رهبری آن به بهانه "هر جا توده هاست، جای ما آن جاست"، روی دیگر این

سکه است.

ترجیع بند نوشته های "راه توده" این است که حزب توده ایران از انقلاب و

آرمان هایش دفاع می کرد نه چیز دیگر! آیا این حرف قانع کننده است؟ رهبری

حزب توده نیز بهانه اش برای دنباله روی از حاکمیت جمهوری اسلامی، همین

بود. در بهار سال ۱۳۶۰، در پلنوم هفدهم، علی رغم آن که دبیر خانه مرکزی

حزب در تصرف پاسداران و "تمام مردم" ارگان حزب در توقیف بود و تعدادی از

رفقای ما در زندان بسر می بردند، با این شعار به میدان آمدیم و در واقع به

جنگ آزادی رفتیم: "آزادی برای پیش بردن انقلاب نه برای براندازی"، "آزادی

برای کمک و جانفشانی در راه انقلاب، نه خرابکاری و توطئه!" اما مضمون و

گوهر انقلابی که از آن با شور و هیجان دفاع می شد، انقلاب اسلامی بر پایه

ولایت فقیه بود که جنبه های استبدادی و سرکوب گرانه آن هرروز نمایان تر

می شد. چنین انقلابی و آرمان هایش از جایگاه یک حزب چپ قابل دفاع نبود.

چگونه یک حزب چپ لاتییک می تواند حامی جریانی باشد که ضد آزادی و

نافی مردم سالاری است، حتی اگر این جریان رهبر و سرکرده یک انقلاب بزرگ

باشد.

اشکال اساسی؛ همان گونه که ما بارها گفته و نوشته ایم در درک نادرست

و لنینی از این مقوله هاست. من سال ها پیش در رساله "بررسی و ریشه یابی

اشتباهات حزب توده ایران در چهار سال اول انقلاب" سوالی مطرح کردم و

اینک آنرا دوباره در برابر گردانندگان "راه توده" قرار می دهم: "اگر سرکرده

انقلاب بهمین حزب ما بود آیا با همین شیوه جمهوری اسلامی و به ویژه خط

امامی ها، به سوی تصرف انحصاری قدرت از راه سرکوب خونین مخالفان خود

با همین خط کشی های انقلاب و ضد انقلاب نمی رفتیم؟ آیا سیستم تک

حزبی را به جامعه تحمیل نمی کردیم؟ زندان های ما از مخالفان ما موج نمی

← حزب استاد آن بود. منظوم برخی زنگی ها و ترنم های سیاسی است که بدین قصد صورت می گرفت تا از قبح سیاست های حزب که محور اصلی آن بر پشتیبانی بی دریغ از "خط امام خمینی" و حاکمیت جمهوری اسلامی استوار بود کاسته شود. تمام هم و غم دبیر اول این بود که کاری نشود تا مبادا به مخالفت با آیت الله خمینی و خواست های اساسی او تعبیر شود. این سیاست در عمل به دنباله روی از یک مرجع تقلید شیعیان منی انجامید که آشکارا و با صلابت قصد اسلامی کردن تمام شئون جامعه را داشت. پیش بردن این استراتژی با ایدئولوژی یک حزب چپ لنینی لاتیک و اساسا با علت وجودی او در تناقض بود. رهبری حزب نمی خواست این وجه از هویت خود و مالا رسالت خویش را از دست بدهد. زیرا این بلند پروازی را داشت که به خاطر قدمت سیاسی و برخوردار از کادرهای ورزیده و آزموده و به ویژه پشتگرمی به اتحاد شوروی، به رهبری و همزمن نیروهای چپ ایران مبدل گردد. بنابراین ما برای پیشبرد و تلفیق سیاست هم خطا و هم خرما بود. منتهی چون رهبری حزب، به ویژه دبیر اول آن، با سوسا مواظب بود که در مناسبات اش با روحانیت خط امامی دست از پا خطا نکند، لذا در عمل، پاسداری از وجه دوم سیاست بسیار مشکل می گردید و اغلب نیز قربانی می شد. فضای بسیار کوچکی در اختیار رهبری حزب باقی می ماند تا به یاری آن بتواند، هویت چپ و کمونیستی خود را به نمایش بگذارد. برای این کار دو نوع تاکتیک به کار می رفت که مکمل هم بودند.

از یک سو، با تبلیغ و ترویج تشوری های لنینی و نظریات ساخته و پرداخته اندیشه پردازان سیاست خارجی شوروی (نظیر اولیانوفسکی) و ترجمه کتب و نشریات شوروی که محبوبیت و اعتبار زیادی در محافل چپ داشت، توجیه تشوریک سیاست دنباله روی از روحانیت پیرو خط امام خمینی و آنچه را که ما "سیاست خانمان برانداز" نامیده ایم، زمینه سازی می شد. عمده کردن تضاد با امپریالیسم به گونه تضاد اصلی دوران ما، نظریه "انقلاب و ضد انقلاب"، "لیبرالیسم" "طبقاتی" دیدن و در حاشیه قرار دادن و فرعی تلقی کردن مقوله آزادی، از همین منابع تغذیه می شد و از فرآورده های انستیتوهای پژوهشی شوروی بر پایه مارکسیسم لنینیسم مخلوش شده بودند. از سوی دیگر، کاروان سالار حزب، با هوشمندی و زیرکی بسیار، گوش به زنگ و در پی لحظه ها و فرصت های ولو کوتاه و گذرا و ممکن بود و هر جا مختصر فضائی دست می داد، برای تأمین مقصود خود با زبردستی از آن ها استفاده می کرد. با این انگیزه که یک موضع انتقادی اتخاذ شود، یا مخالفتی ابراز گردد و تفاوت و زاویه ای را به نمایش بگذارد و ژست دموکرات منش و چپ به خود بگیرد. اما نه بیشتر از آن. و نه تا آن اندازه که خط اصلی سیاست حزب زیر سوال برود. لذا هرگاه "سو تفاهمی" برای خط امامی ها پیش می آمد، شتاب زده به اصلاح آن می پرداخت و روی "خط" می آمد.

توجه به این موضوع هم به شناخت بهتر سیاست و مشی رهبری حزب توده ایران در سال های آغازین، یاری می رساند و هم دست گردانندگان "راه توده" را رو می کند که چگونه این آقایان پس از ۲۰ سال، با استفاده از همین ترنم های رهبری، برای توجیه سیاست نادرست رهبری حزب بهره برداری می کنند.

درباره تاکتیک اول، طی این سه مقاله به تفصیل صحبت کرده ام. لذا به ذکر نمونه هائی از شیوه کار نوع دوم می پردازم.

۱- همین موضوع قانون اساسی جمهوری اسلامی و مساله "ولایت فقیه" از موارد تیبیک آنست. تا وقتی که بحث درباره آن باز و همگانی بود و موافق و مخالف از طیف های گوناگون به اظهار نظر می پرداختند، رهبری حزب نیز مانند دیگران به اظهار نظر می پرداخت و میداناری می کرد. اما آن گاه که این مرحله پایان یافت و لحظه تصمیم فرا رسید و آیت الله خمینی در پیام خود مردم را به دادن رای مثبت به قانون اساسی دعوت کرد، رهبری حزب توده بی درنگ لیبیک گفت و همان گونه که در بخش سوم این نوشته شرح دادم، به قانون اساسی جمهوری اسلامی رای مثبت داد و سایر نیروهای سیاسی را نیز تشویق کرد. با این حال، گردانندگان "راه توده" اینک تبلیغ می کنند که حزب توده ایران رای به قانون اساسی را "مشروط به متمم قانون اساسی" کرده! واقعیت این است که عملکرد رهبری حزب از حد همین مانور هائی که مورد بحث ماست، خارج نبود. ماجرا از این قرار بود که آیت الله خمینی برای خنثی کردن مخالفت هائی که با اصل ۱۱۰ قانون اساسی از جمله از سوی روحانیون با نفوذ نظیر آیت الله العظمی شریعتمداری صورت می گرفت، دست به مانور زد. ابتدا از زبان وزیر کشور و سپس شخصا در پیامی برای

دعوت عام از مردم برای شرکت در همه پرسی قانون اساسی، وعده داد که اگر اشکالی باشد، ممکن است در متمم قانون اساسی رفع شود. رهبری حزب توده نیز برای توجیه عملکرد یک حزب چپ لاتیک در دعوت از مردم به دادن رای مثبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین پیام آیت الله خمینی را سبر بلا قرار داد. آخرین اعلامیه کمیته مرکزی که روزهای متصادی در بالای صفحه اول "نامه مردم" چاپ می شد. بیانگر آنست: "حزب توده ایران از همه اعضا و هواداران خود و همه مردم ایران دعوت می کند که به خاطر تحکیم اتحاد همه نیروهای خلقی در نبرد علیه امپریالیسم، به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و به خاطر پشتیبانی از رهبری ضد امپریالیستی و خلقی امام خمینی، هرچه وسیع تر در فراندنم قانون اساسی شرکت کنند و به این سند، رای مثبت دهند. ما امیدواریم و انتظار داریم مسئولان امور، با تلویین متمم قانون اساسی - که امام نیز در پیام خود تصریح کرده اند نقائص موجود در متن این قانون را برطرف سازند و آن را در خور انقلاب بزرگ و تاریخی مردم ایران بنمایند". دعوت عام از مردم برای شرکت هرچه گسترده تر در فراندنم قانون اساسی و اظهار امید و انتظار عاجزانه کجا و ادعای "راه توده" درباره رای مشروط و خط و نشان کشیدن ها کجا؟ تازه این اظهار امید هم به پشتوانه "پیام صریح امام" قیسد شده بود والا "به خاطر پشتیبانی از رهبری ضد امپریالیستی و خلقی امام خمینی" که ترجیح بند همه موضع گیری های فرصت طلبانه رهبری بود، از این قید هم صرف نظر می شد.

۲- مورد جنگ ایران و عراق، نمونه دیگری برای توضیح نکته مورد نظر ماست و این حسن را نیز دارد که از یک سفسطه کاری دیگر گردانندگان "راه توده" پرده برمی دارد. این نشریه در مقاله "حزب ما به وظیفه انقلابی خود عمل کرد" (راه توده شماره ۷۵ صفحه ۲۵)، با آب و تاب زیاد می نویسد که رهبری حزب توده ایران پس از فتح خرمشهر، در سندی به تاریخ ۱۵ خرداد ۶۱ "رسا و علنا با ادامه جنگ مخالفت کرد و علاوه بر انتشار این سند در بولتن "تحلیل هفته"، طی نامه ای به شخص آیت الله خمینی، او را از آغاز این مرحله از جنگ برحذر داشت!" البته از یکی دو جمله ای که نقل کرده اند، چنین استنباطی دست نمی دهد. به ویژه اگر به پاسخ دبیر اول حزب به انتقاد آیت الله موسوی اردبیلی در خطبه نماز جمعه نسبت به موضع گیری حزب در مورد جنگ ایران و عراق عنایت شود. کیانوری در پاسخ به موسوی اردبیلی از او می پرسد: "در کدام تحلیل ما دیده اید که حزب توده ایران رشتن نیروهای ایران به عراق را محکوم کرده است/ تحلیل های ما یکی جزوه "پرسش و پاسخ" است و یکی هم "تحلیل های هفتگی" است، که در داخل حزب منتشر می شود. ایشان نمی توانند هیچ مدرکی در این زمینه نشان دهند." (نورالدین کیانوری. پرسش و پاسخ ۹ مرداد ۱۳۶۱).

اما موضوع از چه قرار بود؟ پس از رانده شدن ارتش عراق از خرمشهر، به مدت دو سه هفته حالت نه جنگ، نه صلح برقرار بود. خبرهای پشت پرده نیز حکایت از تردید آیت الله خمینی برای لشکرکشی به عراق داشت. اخیرا نهضت آزادی در اعلامیه خرداد ماه خود به مناسبت آزادسازی خرمشهر به این موضوع اشاره می کند و فاش می سازد. که در آن هنگام به "مسئولان نهضت آزادی ایران اطمینان داده شده بود که رهبری انقلاب و مسئولان اصلی اداره جنگ نیز با هرگونه اقدام تعرضی (به خاک عراق) مخالفند". لذا رهبری حزب نیز با امکاناتی که داشت از مسائل پشت پرده باخبر بود. فرجه دو سه هفته ای و دودلی در میان رهبران جمهوری اسلامی، از نوع آن فرصت های مساعد و گذرا بود که قبلا درباره آن صحبت کرده ام. دبیر اول حزب با هوشمندی فضا را مساعد می بیند و فرصت را غنیمت می شمرد تا در ارتباط با جنگ ایران و عراق که به مرحله حساسی رسیده بود، خودی نشان دهد و ابتکار به خرج بدهد. منتهی موضع دبیر اول در چنان قالب کلی بیان شده بود که راه گریز و هرگونه مانور پس و پیش باقی بماند. بدین ترتیب که اگر جنگ قطع می شد رهبری حزب "پیشگویی تاریخی داهیهانه" خود را به رخ می کشید. و اگر جنگ به داخل عراق کشیده می شد، همان گونه که در پاسخ دبیر اول حزب به موسوی اردبیلی ملاحظه گردید، به مصداق کی بود کی بود من نبودم، موضوع را رفع و رجوع می کرد. و این درست حالتی بود که پیش آمد. اعلام موضع رهبری حزب که مورد استناد "راه توده" می باشد، که چیزی جز پرسش و پاسخ های رایج نورالدین کیانوری نیست، گواه ادعای ماست، که عینا نقل می شود! "... بنظر ما، در مرحله کنونی، آمریکا با تمام قوا مخالف پایان جنگ است و با تصام قوا برای تدارک توسعه دادن جنگ در مجموع منطقی تلاش می کند. ... بنظر ما این جنگ به سود امپریالیسم ←

است و در آینده هم به سود امپریالیسم خواهد بود...". ("راه توده" شماره ۲۵ صفحه ۲۵).

کلی گونی درباره انگیزه های امپریالیسم آمریکا که در پرسش و پاسخ های کیانوری از جمله در ۱۲ تیرماه و ۶ شهریور ماه نیز به اشکال دیگر تکرار شد، برخلاف ادعای "راه توده"، نه در شکل بیان و نه در محتوای آن، آهنگ یک "مخالفت رسمی و علنی با ادامه جنگ" را ندارد. زیرا لازمه چنین کاری به روال همیشگی، انتشار اعلامیه ای از سوی کمیته مرکزی و بیان صریح مخالفت بود. دیدیم که حتی خود نورالدین کیانوری در پاسخ به آیت الله موسوی اردبیلی چنین تفسیری از گفته های خود را مردود می شمرد. با این حال بی گمان، در همان حدی هم که بیان شده بود، می توان نگرانی های به جای رهبری حزب را از ورود نیروهای مسلح ایران به خاک عراق استنتاج کرد. آی کاش حزب توده ایران واقعا در اعلامیه ای "مخالفت رسمی و علنی" خود را با ادامه جنگ بیان می کرد. و این روش را نه تنها در این مورد خاص بلکه از آغاز انقلاب، در دفاع از آزادی دگراندیشان، در رفتارندم قانون اساسی، در مقابله با قانون قصاص، در مورد نقض حقوق زنان و حقوق بشر و نظایر آن، رعایت می کرد و از هویت و ارزش های والای یک حزب چپ آزادی خواه پاسداری می نمود. تنها در چنین صورتی بود که "حزب توده ایران به وظیفه انقلابی خود عمل می کرد" و این همه سرشکستگی و زیان های فراوان جبران ناپذیر بعدی پیش نمی آمد.

علت واقعی یورش به حزب

گردانندگان "راه توده" که در تحریف تاریخ چیزی از دبیر اول حزب کم ندارند، در همین مقاله "حزب ما به وظیفه انقلابی خود عمل کرد" چنین القا می کنند که یورش به حزب توده ایران در بهمن ۱۳۶۱ به خاطر موضع رهبری حزب توده ایران در مخالفت "رسمی و علنی" او در جنگ ایران و عراق بود! جل الخالق! یورش حاکمیت جمهوری اسلامی به حزب توده ایران و تار و مار کردن سازمان های آن، معلول عوامل متعدد و بسیار اساسی تر و پیچیده تر از آنست که آقایان به عیب می گویند آن را به موضع گیری نیم بند رهبری حزب درباره جنگ ایران و عراق تقلیل دهند. بررسی این امر به تنهایی موضوع یک نوشته و بررسی جداگانه است. من به سهم خود، طی چند مقاله و رساله، به بررسی این موضوع پرداخته ام. لذا از وارد شدن در آن پرهیز می کنم. تنها یک نکته را تذکر می دهم و آن خوشبختی و ساده دلی سیاسی غیرقابل فهم رهبری حزب توده ایران در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی بود.

فاجعه حزب توده ایران اساسا این نبود که مورد هجوم دستگاه حاکمه قرار گرفت و صف های آن در هم شکست. این ها می توانست گذرا و قابل جبران باشد. اگر رهبری حزب سیاست درست داشت و به خاطر دفاع از آزادی و حاکمیت مردم و حقوق بشر زیر ضربه می رفت، در آن صورت حالت سرداری را داشت که در یک نبرد شکست خورده ولی جنگ را نباخته بود. در این صورت می توانست یار دیگر با عزت و افتخار سر برافرازد. فاجعه جبران ناپذیر حزب توده ایران، شکست معنوی او و از دست دادن ته مسانده اعتبار و حیثیت سیاسی اش بود. مردم و آزادی خواهان و چپ ایران حق دارند بپرسند که این چگونه حزبی است که سیاست و گزینش های او در بزنگاه های تاریخی و سرنوشت ساز، همواره نادرست و خانمان برانداز بوده است! از مساله امتیاز نفت شمال و ماجرای آذربایجان گرفته تا سیاست و روش او در قبال حکومت ملی دکتر مصدق و حالا در قبال انقلاب بهمن و حاکمیت برخاسته از آن!

گردانندگان "راه توده" به جای آن که بکشند علل واقعی شکست معنوی حزب را بررسی و ریشه یابی کنند و جمع بندی های بی غرضانه خود را در اختیار خوانندگان و هواداران حزب توده ایران بگذارند. تا درسی برای خود آنان و نیز برای آینده و آیندگان باشد و هم اعتماد از دست رفته را باز بیابند، ترجیح می دهند هم چنان خوانندگان خود را گمراه کنند و ادعا دارند که گویا یورش به حزب بدان جهت بود که با جسارت با ادامه جنگ مخالفت ورزیده "به وظیفه انقلابی خود عمل کرد"؛ دخیر آقایان محترم! با عروج روحانیت تمام خواه و بنیادگرای اسلامی به حاکمیت، که جز با استبداد و سرکوب دگراندیشان میسر نبود، و فعالیت علنی و قانونی هیچ حزب دگراندیش را تحمل نمی کرد، سرنوشت حزب توده ایران نیز محتمل بود. خشم آزادی خواهان و ایراد اساسی شان به سیاست و مشی رهبری حزب توده ایران نیز بدین جهت است که به جای حمایت از جبهه آزادی و مقابله با استبداد در حال عروج، آتش بیار معرکه و مدیحه سرا و تشروری ساز این جریان شد. تدارک حمله نهانی رژیم به حزب توده

ایران نیز پس از تیرماه ۱۳۶۱ و اظهار نظر نیم بند رهبری در مساله جنگ آغاز نشد. اگر یورش عمومی به مطبوعات و مهر و موم کردن دبیرخانه حزب در مرداد ۱۳۵۸ و تعطیل روزنامه ها را کنار بگذاریم، از فروردین ۱۳۵۹، دفاتر حزب توده ایران در شهرهای مختلف، کتابخانه ها و محل فروش نشریات حزب به طور سیستماتیک از سوی "حزب ا لله" مورد حمله و تاراج و آتش سوزی قرار گرفته و هر یک از آن ها هشدار می بود. کمتر شماره ای از "نامه مردم" را می توان ورق زد که خبر از عملیات چماقداران ندهد. در شماره ۴۵۴ نامه مردم (۷ اسفند ماه ۱۳۵۹)، لیست بالا بلند اما ناقصی از حملات "حزب ا لله" به کتابفروشی ها، دفاتر حزب، بمب گذاری ها و ضرب و شتم توده ای ها به چشم می خورد. اقدامات گروه های فشار حزب الهی با نام "جوانان مسلمان جنوب شهر"، "جوانان مسلمان پیرو خط امام"، "پیشمرگان حزب ا لله" و مشابه آن، با شدت بیشتر، در سال ۱۳۶۰ که آیت الله خیمینی آن را "سال قانون" نامید و نیز طی سال ۱۳۶۱ تا یورش نهایی ادامه داشت. ملاحظه می شود که مقدمات یورش از مدت ها قبل فراهم شده بود. تمامی این ها زنگ های خطر بود که به صدا در می آمد. هیهات که گوش شنوائی نبود. خوشبختی و خودفریبی رهبری به حدی بود که نورالدین کیانوری بارها اطمینان می داد و لالائی می خواند که "تا امام زنده است نگرانی نداریم!"

طنز تلخ تاریخ این است تا امام زنده بود، یورش به حزب صورت گرفت. در حیات او دستور قتل عام رهبران و کادری حزب توده ایران صادر شد. شگفت آور آنست که از میان آن همه قربانی، همین دبیر اول حزب را که مسئول اصلی و سرمنشا همه اتهاماتی بود که به حزب توده ایران وارد کردند، زنده نگه داشتند. قلم به دست او دادند و همه امکانات را در اختیارش گذاشتند که کتاب بنویسد، مصاحبه بکند، به ملیون و نمایندگان چپ آزادی خواه تهمت بزند و همه را لجن مال کند. کیانوری هنوز هم خط می دهد و از طریق نوشته هایش رهنمود می فرستد. شگفت آورتر آنست که عده ای نظیر گردانندگان "راه توده" به تجلیل او نشستند و عملکردهایش را با همان شیوه های مبتذل رهبر معنوی خود، توجیه می کنند.

در پایان تاکید این نکته را لازم می بینم که قصد من در این نوشته پلیسک با گردانندگان "راه توده" به معنای متداول کلمه و به طریق اولی با سایر همزمان سابق خود نیست. منظوم دوستانی هستند که هنوز در چارچوب حزب توده ایران فعالیت می کنند و بر این باورند که از این راه برای آزادی و سعادت ملت ایران کار می کنند. همان گونه که در آغاز سلسله مقاله هایم تاکید کردم، از هنگام جدائی و تشکیل حزب دموکراتیک مردم ایران، پرونده حزب توده ایران را بستیم و کنار گذاشتیم و مساله ای با آن نداریم. مخالفت من با سیاست های خانمان برانداز رهبری حزب و روابط ناسالم و کمینتری آن بود نه با حزب توده ایران و توده ای ها. من همه دوران شباب و جوانی و زندگی ام را در درون حزب توده ایران گذرانده ام و رشته های عاطفی فراوانی با آن دارم. اساسا خودم را مدیون این حزب و پرورده آن می دانم. لذا خصومتی در کار نیست و نمی تواند باشد. این همه سازمان و حزب و گرایش و گروه چپ در ایران و خارج کشور وجود دارد، چه دلیلی دارد که جانی هم برای حزب توده ایران نباشد! به ویژه آن هم پس از فروپاشی اتحاد شوروی و خشک شدن ریشه های روابط ناسالم آشکار و پنهان کمینتری؟ منتها پیام خیرخواهانه ما به همه گروه هایی که زیر نام حزب توده ایران فعالیت می کنند، این است که بدون نقد اساسی گذشته و مرزبندی روشن با آن، هیچ جریان سیاسی چپ و ملی، حزب توده ایران را جدی نخواهد گرفت و وارد اختلاف و اتحاد سیاسی با آن نخواهد شد. امکان ندارد که آقایان "راه توده" از یک سو با تعصب از سیاست رهبری حزب در چهار سال اول انقلاب دفاع بکنند و بر "درستی و دقیق و علمی" بودن آن پای بشارند و از سوی دیگر از جنبش دوم خرداد و حکومت محمد خاتمی حمایت کنند و آن را عین سیاست رهبری حزب توده ایران در قبال حاکمیت جمهوری اسلامی و آیت الله خیمینی در سال های آغازین انقلاب بدانند. بنابراین قصد من در نوشتن این مقاله ها اینست که توده ایها را به تأمل و تعمق بیشتر وادارم.

باید متذکر شوم که به هنگام تدوین بخش پایانی این سلسله مقاله ها، از طریق دوستی، شماره ۸۲ نشریه "راه توده" به دستم رسید که در آن گردانندگان این نشریه، از جمله نقدی بر مقاله من تحت عنوان: "خطا در قبال مصدق و بازرگان را تکرار نکنیم"، مندرج در راه آزادی شماره ۶۱ نوشته اند. موضوع مقاله بعدی من تا حدی که به موضوع بحث کنونی ما مربوط می شود، پاسخی خواهد بود به نقد "راه توده" و لذا این بحث ادامه دارد.

دفتر ویژه

در ادامه بحث های دفتر ویژه راه آزادی، پیرامون موضوع "خشونت در حوزه سیاست"، بخش دوم مقاله آقای علی شاکری، از نظر

خوانندگان گرامی می گذرد.

در باره ی خشونت سیاسی

علی شاکری

نظری نیز به تفاوت های نه فقط کمی دامنه ی آنها بلکه به ویژه اختلافات کیفی میان آنها بیافکنیم.

تنها پس از این واریسی خواهد بود که شاید بتوانیم به دنبال این پرسش روانه گردیم که آیا هریک از انواع آن عدم موفقیت های سیاست را که به خشونت انجامیده، می توان برای واحد اجتماعی زاینده ی آن خصوصیتی ذاتی دانست، و در عوض موارد موفقیت آمیز را بایستی همچون/استثنائی بر قاعده ی کلی سلطه ی خشونت محسوب داشت، یا آنکه درست به عکس، تعارضات مشهود در میان منافع، امتیازات و حتی سلیقه ها در برخی جوامع یا همگی آنها، آنچنان ذاتی و ریشه ای نیست که ناچار باشیم بروز خشونت را اصل دانسته، نیل به تفاهم سیاسی را در شمار استثنائات قرار دهیم.

به عبارت دیگر سوال این است که آیا سیاست، در حالت کلی و علی القاعده قادر به استقرار آن درجه از عدالت و تعاون رضایتمندانه میان اعضا جامعه می باشد که ستم شدید و مداوم که زاینده ی خشونت خواهد بود - چرا که خود نوعی خشونت است - استثنا بر قاعده باشد، یا عکس این نظر درست است؟ و در صورت دوم آیا مفهوم جامعه و زندگی اجتماعی، هر قدر هم اجتناب ناپذیر باشد، سرانجام جز تمکین به انواع بی عدالتی، ولو در جامعه ی قانون و رسوم پذیرفته شده ظاهر شود، چه خواهد بود؟ و از این دیدگاه اخیر سرنوشت انسانی که خشونت را نیز به استناد آرائی نظیر آنچه در بخش نخست این نوشته از هانا آرنست در این باره نقل شد، به عنوان چاره ی کار و حربه ی مبارزه برای خروج از بن بست، زیانبخش و ناروا بشمارد، چه خواهد بود؟ سپس ادامه ی پرسش درباره ی موارد معینی از بروز خشونت در عرصه ی سیاست (که ما حتی المقنن به جنبه ی سیاست داخلی آن اکتفا خواهیم کرد) که در بخش اعظم جوامع قرن بیستم در ابعادی کمابیش گسترده ظهور کرده است، مطرح است، به این صورت که آیا این وضع ذاتی این جوامع و اجتناب ناپذیر بوده است، و بالنتیجه مسئولیت انسانی و اخلاقی برای نیروهای متوسل به خشونت دربر ندارد؛ یا آنکه در هر حال سیاست، باز هم با استمداد از مجموعه ی موارث تاریخ طولانی فرهنگ انسانی، می بایست و می تواند در ایفا نقش و رسالت خود در جهت خنثی ساختن علل و زمینه های بروز خشونت، و در رأس آنها بی عدالتی، از پای نشیند.

پاسخ این پرسش ضمناً از اهم لوازم حل این مسئله ی عصر جدید است که آیا مدنیت یا همزیستی صلح آمیز و سازنده ی مردمان و شکل شکوفای آن یعنی تمدن اساساً یک واقعیت انسانی است که تحقق یافته و برقرار خواهد بود، یا چنانکه بعضی از متفکران غربی طراز اول عصر حاضر سعی در نمایاندن آن داشته اند، تمدن کنونی با خشونتی که با تاروپود آن عجین شده، برخلاف آنچه اکثر فلاسفه و دانشمندان عصر موسوم به روشنگری در غرب پنداشته بودند، مفهوم موهومی بیش نیست، که تنها و تنها برای تحمیل اکثریت مردمان و تبدیل آنان به موجوداتی فاقد قدرت اختیار و تصمیم واقعی در امور خود و دیگران بکار می رود؛ موجوداتی که تحت تأثیرات آن به مصرف هر چه به آنها عرضه می شود معتاد می شوند، و می توانند مانند ربه هایی از افراد بی اراده با حرکات دستجمعی یک شکل، به هر کاری، حتی سنگدلانه ترین اشکال زجر و کشتار سازمان داده شده ی میلیونی هموعان خود، حتی گاه با شوق و لعل، تن دردهند.

"اگر می توانستیم او [افلاطون] را با یکی از همکاران متاخر او، یعنی هابز، روبرو کنیم، هابز که بر آن بود که تنها حقیقتی مورد استقبال و عنایت همه ی مردمان قرار می گیرد که با هیچیک از منافع یا لذات انسانی در تعارض نباشد (او برای این رای بدیهی خود چندان اعتباری قائل بود که کتاب "لویاتان" خود را با همین عبارت پایان داد) شاید با نظر هابز درباره ی سودجویی و لذت طلبی آدمیان موافق می بود اما نه با حکم او بر وجود حقیقتی قابل عنایت و تسبوت همه ی مردمان. وجود حقیقتی نه در خور اعتنا، موضوعی که مایه ی دل مشغولی مردمان نگردد - مثلاً حقیقت ریاضی (...) که به بلندپروازیها و نفع امدی، یا چشمداشت کسی به چیزی، برنمی خورد، برای هابز مایه ی تسلی خاطر می فراهم می آورد، اما نه برای افلاطون؛ زیرا هابز می نویسد: «تردید ندارم که اگر در قضیه ی برابری جمع زوایای یک مثلث با دو زاویه ی قائمه نکته ای علیه حق شخصی برای اعمال سلطه، یا متعارض با منافع کسانی که بر دیگران سلطه دارند وجود داشت، ولو آنکه این نظریه مورد اعتراض واقع نمی شد، دست کم، در صورتی که برای شخص ذینفع میسر می بود کلیه ی کتاب های هندسه به کام شعله های آتش سپرده می شد.

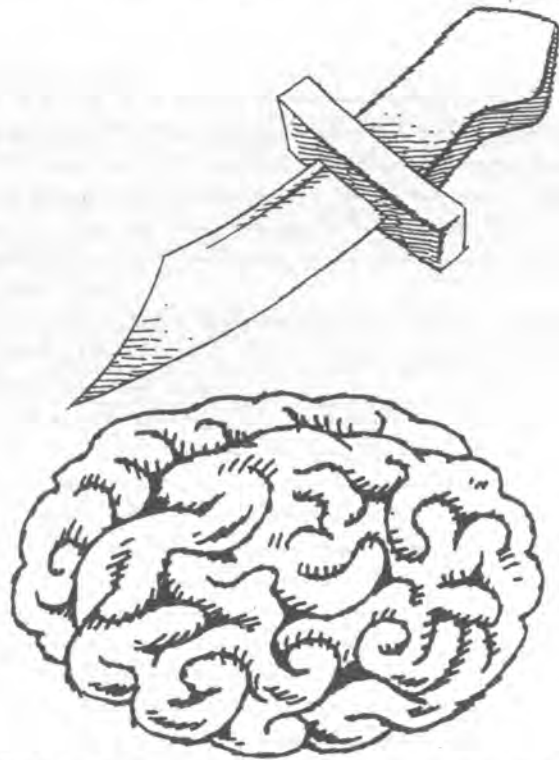
بطور قطع میان بدیهیات ریاضی مورد نظر هابز و هر نوع حقیقتی برای تعیین رفتار آدمی اختلافی تعیین کننده وجود دارد."

هانا آرنست، بحران فرهنگ، پاریس، ۱۹۷۲، ص ۲۹۳۳-۲۹۲

بخش دوم

در بخش نخستین این نوشته کوشش شد تا نشان داده شود که هرگاه اختلافات طبیعی میان اعضا و به ویژه میان بخش های آلی (orgnqiaue) یک جامعه، چون خاندان ها، تیره ها و رسته ها، و گاه نیز طبقات، احزاب، سندیکا ها و یا نهادها با یکدیگر یا با کلیت جامعه، به خشونت تبدیل گردد، همواره و بلاخص در اعصار پیشین، این امر نتیجه ی عدم موفقیت هنر سیاست بوده است. حال اضافه می کنیم که در عصر حاضر نیز بروز خشونت در میان نظایر همین بخش های اجتماعی و به ویژه در میان طبقات نوین در جامعه های جدید متعلق به این عصر که عصر سیادت سرمایه داری بزرگ صنعتی و بلاخص سرمایه ی بزرگ مسالی (گروه های بزرگ مسالی، بانکی و بورس جهانی) است این عدم توفیق سیاست موجب سقوط مردمان بسیاری به پرتگاه خشونت هایی گردیده که در تمام طول تاریخ بشریت بی سابقه بوده است. لیکن پیش از ورود در بررسی علل و، یحتمل، برخی از مکانیسم های این موفقیت ها یا شکست ها، سودمند، بلکه ضروری خواهد بود که نمونه های برجسته ای از خشونت در جوامع مختلف، در ابعاد تاریخی و جغرافیایی آن، را که تحت هر عنوان که رخ داده باشد، به منظور فائق آستن حریفی بر حریف دیگر در کسب قدرت بوده، و در نتیجه و مآلاً عاری از خصلت سیاسی نبوده، هم از اعصار گذشته و هم از دوران معاصر، به عنوان مثال یاد آور شویم و

با تاریخ نظریات سوسیالیستی عصر جدید آشنایی دارند، چنین تصور می کنند که افکار و ابتکارات ناکجا آبادی به مواردی چون طرح انکندن جامعه های کمونیستی تخیلی نظیر طرح کتاب معروف توماس مور (۱۱) موسوم به *اوتوپیا*، جامعه ی خیالی *لاکامیانلا* (۱۲) موسوم به شهر آفتاب، یا «*فلاانستر*» های فوریه (۱۳)، که به علت انتقادات معروف مارکس و انگلس که آنها را غیرعلمی خوانده بودند، به صفت تخیلی متصف، و به این عنوان مشهور شدند. یا نیاکان باستانی این نوع تالیفات، همچون جمهوری افلاطون، *شهر خدا*، تالیف آروگوستین قدیس (۱۴)، یا آرا اهل مدینه الفاضله فیزاربی (همان محدود می گردد. حال آنکه باید همواره در نظر داشت که اساس طرح ها و برنامه های انسانی، به ویژه طرح هایی که یا جمعی است یا جمع را موضوع برنامه خود قرار می دهد، همگی هر قدر هم که در ریسمان آنچه «واقعیت» می پندارند درآویزند و از عقل و تجربه مدد بخواهند، هرگز قادر به پیش بینی همه ی نتایج مهم نقشه های خود نخواهند بود. و از این جهت بعدی کمابیش اوتوپیاها را در طراحی و اجرا نشان دنبال می کند. روشنترین و بزرگترین نمونه ی این نوع *اوتوپیا*، اوتوپیا لیبرالیسم اقتصادی (سرمایه داری مهار گسیخته ی تمام عیار) است (۱۵) که تبدیل آن به یک نظریه و اعلام منشور سیاسی و ساختمان عملی آن مدت های مدید پیش از ساختمان رژیم های موسوم به «سوسیالیسم واقعا موجود» در شوروی، و اتمام آن یا چین و کوبا، انجام گرفت (۱۶)، و هنوز نیز منادیانش به شکست مسلم آن در تحقق ادعاهای خود در جهت بشارت سیر عمومی بشریت به سوی سعادت هر روز کاملتر و شکوفاتر در سایه ی چنین رژیم سیاسی، اقتصادی، حاضر به اعتراف نیستند و حتی دامنه ی دعوی را تا آنجا می کشند که یکی از نظریه پردازان معاصر آنان موسوم به *فرکویا* حتی پایان تاریخ بشر را در نتیجه ی «پیروزی» این ایدئولوژی (این اوتوپیا) چند سال پیش از این طی کتابی جنجالی اعلام داشت!



تعریف کلاسیک سیاست نیز از این قاعده مستثنی نیست بدین معنی که در تعاریف کلاسیک قدیم و جدید سیاست که، به استثنای پیروان نیکولاماکیاولی، سایرین آن را عاری و بلور از دروغ و نیرنگ و خشونت معرفی می کنند، نیز می توان گفت به خصلت «مفهومی»، یا صرفاً فکری و فلسفی و در نتیجه به بعد *ناکجا آبادی* آن نظر دارند، که هر چند اینجا و آنجای تاریخ سابق و نمونه هایی واقعی از خود باقی گذاشته، بهر تقدیر در عالم واقعیت کمتر اتفاق می افتد که با سیاستمداران و نظام هایی سیاسی روبرو شویم که از آلودگی به دروغ، نیرنگ و خشونت بالمره برکنار باشند (۱۷)، در نتیجه پیداست که مفهوم سیاست در واقعیت جامعه های گوناگون، مضمون های گوناگون ←

سوال اخیر، که بعداً بدان خواهیم پرداخت زمان درازی است که از جانب بخش مهمی از اندیشمندان ژرفنگر و دوراندیش مغرب زمین مطرح گردیده است، که از میان آنان باید ابتدا، از بنیانگذاران اصلی تفکر موسوم به حوزه ی *فرانکفورت*، به ویژه *ماکس هورکهایمر* (۱) و *تسودور آدورن* (۲)، در آلمان، و آرا آنان در جهت جستجوی علل شکست عقل سیاسی (از آنجا که همه ی شاخه های دیگر عقل تنها در سایه ی عقل سیاسی به مجال رشد در خدمت عدالت و سعادت عمومی دست می یابند) در جوامع جدید مغرب زمین براساس آنچه در دوره ی پایانی آثار خود اظهار داشته اند، نام برده شود (۳)؛ و از تحقیقات دیگر متفکران بزرگ همین حوزه ی فکری از *هربرت مارکوزه* (۴)، به ویژه از تالیفات او در جهت تشریح *خصلت /فزاری عقل نوین* در تمدن غرب، که آن نیز در برابر عقل معطوف به ساخت جامعه ی هوشیار، خودهنجار و عادلانه، قرار می گیرد، و موجب از خود بیگانگی است، باید یاد کرد. بخش مهمی از تتبعات و آثار دوران اول *یورگن هابرماس* (۵)، پرکارترین عضو نسل پرورش یافتگان همین حوزه ی فکری، که در جای خود به او نیز اشاره خواهد شد، نیز در همین ردیف جای دارد. در همین راستا، نویسنده ی بزرگ اطریشی (برنده ی نوبل ادبیات) *الیاس کانتی* (۶)، از نخستین کسانی که نقش توده های بی شکل جامعه ی نوین غرب در پیدایش پدیده های نوظهور و خطرناک اجتماعی - و به طور کلی نقش مردم وقتی شکل توده به خود می گیرند از همان سال های میانی ۲۰ تا ۳۰ میلادی توجه او را به سختی جلب کرد، مقامی بس ارجمند در شناخت و شناساندن علل ریشه ای آشفستگی های جهان نو داراست. در فرانسه باید از جامعه شناسان فیلسوفی چون *ژان بودریار* (۷)، به ویژه تحقیقات و نظریات *نشانه شناختی* (sémiologique) اجتماعی او، و کاربرد آن به منظور فهم مکانیسم های اجتماعی انتشار کورگورانه ی مصرف به عنوان یک فرایند سرایت که در جامعه های جدید از راه تقلید در حمل علائم یک موقعیت اجتماعی (statut social) نیل به آن موقعیت را نشان می دهد نام برد. و نیز از *میشل فوکو* (۸) که با تتبعات بدیع تاریخی و میدانی خود در مورد مکانیسم های نهادی ساختن مفاهیمی چون جنون یا تهیکاری و نظائر آن ها در تمدن جدید غرب، و پیدایش نهادهای طرد کننده و حصار ی کننده ی این تمدن در مورد اعضا ناهم رنگ جامعه، باید یاد کرد که بر همین اساس و نیز به کمک آنچه او خود *باستانشناسی دانش* (۸) (مکرر)، نامیده، در جهت به نمایش گذاردن خصلت تاریخی - اجتماعی، و در نتیجه اعتباری، رشته های «علوم انسانی» که پایه و اساس ایدئولوژیایی طرد و حصار ی ساختن (enfermement) بخش هایی از جامعه ی جدید را تشکیل می دهد، کوشید تا مکانیسم های هم رنگ سازی مردمان در جامعه های جدید را که در زیر پوشش های ایدئولوژیایی و نهادی آغشته به خشونتی که مجهز به جواز «دانش» های نامبرده، خشونت زدا و تلطیف کننده جلوه گر می شوند، برملا سازد. و بالاخره از *ژاک لوان* (۹)، استاد ممتاز فقیه حقوق و استاد در الهیات پروتستان، که طی تالیفات مشحون از تحقیق و تدقیق و بیرون از شمار خود طی نزدیک به ۴۰ سال درباره ی خطرات مرتب بر صنعتی شدن روزافزون زندگی انسان، که جهان را تهدید می کند، از سالیان دراز پیش از آثار منفی مسلمی که هم اکنون در همه ی جهات آشکار شده است، جهانیان را به تأمل در بردگی انسانیت و سایر مخاطرات دیگری که تسلیم به این شیوه ی زندگی برای بشریت به ارمغان آورده و می آورد دعوت کرد؛ و اینهمه، باتوجه به نقش سیاستمداران و رهبران سیاسی و رژیم هایی که این پدیده های فرهنگ برآمده و اشکال بی نقاب آنها، که در این قرن به صورت رژیم های تامخواه آشکار شدند، و تصویر به کلی جدیدی از سیاست را به جهان عرضه داشتند و در سراسر عرصه ی گیتی پراکنند؛ و بالاخره از این طریق است که تعریفی که در ابتدای بخش نخست این نوشته از سیاست ارائه شد. و مانند هر تعریف دیگری دارای خصلت مفهومی، یعنی صوری، است - چنانکه وعده داده بودیم - مورد حلاجی دیالکتیکی واقعیت قرار می تواند گرفت.

در این باره فعلاً کافی است یاد آور شویم که هر تعریفی اساساً مفهومی (conceptuel) است، و چنانکه بعضی درباره ی سوسیالیسم ناکجا آبادی (یا «تخیلی»: utopique) گفته اند، «این سوسیالیسم که ناکجا آبادی نامیده شد، ما آن را مفهومی می نامیم زیرا چنین سوسیالیستی یک متصور (concept)، یا بینش مخلوق اندیشه (یا جهان بینی) است» (۱۰)، ناچار، و بالاخص در امور انسانی، هر تعریف مفهومی الزاماً دارای یک بعد ناکجا آبادی (اوتوپیا) نیز می باشد (۱۰ مکرر). معمولاً غالب کسانی که

پیدا می کند، به طوریکه: به شهادت مردم شناسی سیاسی، در پهنه ی جهان انسانی ما با طیف بسیار رنگارنگی از جوامع سروکار داریم که در آنها از خشن ترین اشکال «سیاست» یافت می شود تا نظام هایی که در آنها اساسا در سیاست از مفهوم و واقعیتی به نام قدرت سیاسی حتی اثری هم نیست (۸)، و ما در جای خود درباره ی آن نکاتی ذکر خواهیم کرد. اما چنانکه قبلا گفته شد، سرچشمه و علت وجودی سیاست وجود تنش هاست و اختلافات در منافع یا سلیقه ها که موجب آن می گردد؛ و پیش از ورود به شکل و ماهیت اینگونه علل در عصر حاضر، و از آن جمله در ایران معاصر و نظام کنونی، نگاهی تطبیقی به اشکال و دامنه ی خشونت در جامعه های آشنا و بیگانه برای بحث آینده روشننگر خواهد بود. سپس در بخش دیگری ما با بررسی نظریات انتقادی درباره ی ایدئولوژی «ناکجا آباد» اقتصادی - سیاسی لیبرال که قبلا بدان اشاره هایی شد، و تحت عنوان تئوری های «علم اقتصاد»، از آن سخن می رود و نقد فلسفی آنها با تحقیقات کارل مارکس آغاز گردید، و در قرن بیستم با نظریاتی که در یادداشت های ۱ تا ۸ و نیز ۱۸ از برخی از مؤلفان آنها یاد شد، ادامه یافت، روابطی میان سلطه ی جهانی این ایدئولوژی با خشونت سیاسی معاصر را بیان خواهیم کرد.

۲- نظری سریع به نمونه های برجسته ی تاریخی خشونت سیاسی

نمونه های عمده ای از میان موارد دامنه دار خشونت های جمعی در تاریخ گذشته ی دور و میانه، بیشتر نشان دهنده ی آن است که در آن دوران ها پدیده ی خشونت - جز در موارد استثنائی، که آنهم به طوریکه اشاره خواهیم کرد، جنبه ی تدبیر جنگی داشته و نه خشونت خام، مهار گسیخته و آزارجویانه - بیشتر به نام اعتقادات دینی و به منظور مکافات مرتدین برای عبرت سایرین و ارضا کینه هایی انباشته شده، و معمولا نیز به قصد برافکندن نسل و تبار آنان، به درجه ای که از آنان اخلاقی برجای نماند، بوده است. این نمونه های اخیر را در مغرب زمین، در دو عصر از دوران دوهزار ساله ی تمدن مسیحی با دامنه ی زمانی و مکانی بسیار وسیع مشاهده می کنیم، که به ذکر آنها و برخی از مشخصاتشان خواهیم پرداخت. در مشرق زمین نیز، اعم از قلمروهای مفتوح به دست سپاهیان اسلام و گرویده به این دیانت، یا مردم سرزمین های پیرو ادیان و آیین های دیگری همچون آیین های هندو و بودایی، می توان نمونه هایی از خشونت های جمعی متبعث از تعصبات و درگیری های مذهبی نشان داد، که البته باید میان آنها با مواردی که جهانگشایی به معنای کاملا سیاسی زیر نام مذهب صورت گرفته تیزی دقیق قائل گردید.

مواردی که می توان در تاریخ گذشته نام برد و در آن ها خشونت خصلت تدبیر جنگی داشته، بسیار نیست، و به روحیه و شیوه ی جنگیدن اقوام متخاصم بستگی داشته است.

مهمترین نمونه ای که می توان از این نوع پیاد کرد، کشتاری است که سپاهیان مغول، و گاه ترک، همچون امیر تیمور گورکان، پس از غلبه بر نیروی دشمنی، در میان اهالی می کردند. در مورد نخست علاوه بر هدف ارباب و گوشمال شهرها و سکنه ای که در مقاومت در برابر قوم مهاجم شرکت جسته بوده اند، مقصد اصلی خالی کردن پشت جبهه، در حین پیشرفت، از مردان جنگی و اهالی قادر به حمل سلاح بوده است، به طوری که جز در موارد نادری، (نسوه ی قتل عام مردم نیشابور به دست سپاه مغول) زنان، کودکان و از میان مردان، پیشه وران و به ویژه دانشمندان و هنرمندان حتی المقذور و غالبا بر طبق برنامه از قتل در امان می ماندند.

اما، باید گفت دامنه دارترین کشتارها و رفتارهای خشونت آمیز، در مخاصمات داخلی و میان هواداران متعصب اردوگاه هایی صورت می گرفته که به بهانه ها یا دلایل دینی - سیاسی باهم به مخاصمه می پرداختند یا وقتی یک طرف غافلگیرانه بر طرف مقابل خود می تاخت.

مقایسه ی میان اینگونه مخاصمات در غرب مسیحی و ایران پیش از اسلام و دوره ی اسلامی بسیار آموزنده است.

I - جهاد علیه آلبیگانیان (۱۹) و قتل عام «کنار» در جنوب فرانسه

پس از به قدرت رسیدن مسیحیت در رم و ریشه کن ساختن آیین میترا که در دوردست ترین نقاط قلمرو امپراطوری، دیانت بخش عظیمی از اتباع و به ویژه نظامیان مستقر در پادگان های مرزی بود. اولین مخاصمه ی بزرگ سیاسی، مذهبی در اروپای مسیحی، جهادی است که به «فتوای» پاپ

اینوکنتیوس سوم، علیه آیین کاتارها مستقر در جنوب غربی فرانسه ی کنونی، ایالت لانگ دوک صورت گرفت و تا قطع ریشه ی این آیین اجتماعی، مذهبی، به مدت یک قرن ادامه یافت. کاتارها که به علت استقرار مرکزشان در شهر آلبی، در جنوب غربی فرانسه ی کنونی، آلبیگانیان نیز نامیده شده بودند، آیینی داشتند ملهم از آیین مانی که بر طبق آن زندگی با قناعت تمام و دوری از امیال نفسانی را برای تزکیه ی نفس و رستگاری موعظه و بدان عمل می کردند. مؤمنان این آیین که به دنبال رواج آیین مانی به نواحی جنوبی اروپا، به ویژه یوگوسلاوی کنونی و ایتالیا، به فرانسه ی کنونی نیز راه یافته بودند، آیینی را پیشنهاد می کردند که با زندگی ساده و روحیه ی فقر و مسکنت، نرمخویی، فروتنی و خاکساری مسیحیان عادی قرون اولیه که سرشار از همبستگی و در نتیجه متمایل به شیوه های اشتراکی زندگی بود، سازگاری بسیار داشت. به همین جهت شمار معتنابهایی از پیروان این دیانت را که با ثروت انبوهی و حرص و آز و دلپستگی به زندگی دنیوی مخالف بودند، و از آن جمله شخص آوگوستین (بعدا آوگوستین قدیس) که در آثارش افکاری با همین گرایش به زهد و قناعت را موعظه کرده است، در دوران جوانی به سوی خود جلب کرد (آوگوستین بعدا از مانویت برید، و با اقبال به علم و زندگی زاهدانه مسیحی، عالیترین مدارج ترقی در دستگاه کلیسای کاتولیک را پیسورد (۱۹)). در ابتدای کار واعظان و مبلغان زبردست مسیحی که برای منصرف ساختن کاتارهای مانوی از آیین خود اعزام شده بودند در جلب آنان به مسیحیت از راه موعظه کوشیدند ولی نتیجه ای نگرفتند.

رواج آیین مانوی مآب کاتارها در قرن دوازدهم در جنوب فرانسه و استقرار آنها در بعضی شهرها و قلاع مستحکم، پیوستن برخی از نجیبای منطقه، مثل کنت تولوز به ایشان، فساد درونی کلیسا که با وجود اصلاحات گرگوریوس هفتم هم چنان برپا بود، و در نتیجه انزوی روزافزون آبا کلیسا در میان مردم منطقه، بالاخره با قتل یکی از سران فرقه ی سیتترسین ها که نماینده ی پاپ بود، به نامبرده، اینوکنتیوس سوم، در ۱۲۰۸ بهانه لازم برای اعلام «جهاد» را داد و جنگ از طرف نجبا هوادار کلیسا آغاز گردید. ریمون چهارم، کونت تولوز تکفیر شد. جهادکنندگان (صلیبیان) تحت فرماندهی بارون سیمون در مونسور شهرهای بزیه (Beziers) و کارکاسون (Carcassonne) را علی رغم میانجی گری پادشان آراگون که ۱۲۱۳ در نبرد سور (Muret) کشته شد، غارت کردند. پس از اعزام سپاهیان لویی هشتم، که در نتیجه ی این جنگ ها کنت نشین تولوز را به قلمرو خود اضافه کرد، سرانجام در ۱۲۲۹، صلح تحت نیابت سلطنت بلانش کاستیل، همسر لویی، برقرار گردید؛ «ارتداد» به دست «برادران»/رشادگر ریشه کن شد. فتح مستحکامات مونسگور (Montségur) در ۱۲۴۴ آخرین مرحله ی این «جهاد» بود. پیداست که جنبه ی سیاسی این جهاد که در خشونت کم نظیر و شاید بی سابقه بود، از همان ابتدا جنبه ی دینی آن را، که بیشتر نقش دستاویزی را داشت، کاملا تحت الشعاع قرار داد. جنگ با تسلیم ریمون هفتم تولوز به کلی پایان یافت. در سال ۱۲۳۳ پاپ گرگوریوس نهم برای تفتیش عقاید آلبیگانیان مراکز برقرار کرد و اولین نهاد تفتیش عقاید، همین عقاید معروف قرون وسطایی بعدا، آن را به شکل دیگری تکرار کرد، همین بود. آیین آلبیگایی پس از یک قرن خشونت و تفتیش و نیز موعظه (۱) ظاهرا از بین رفت. ولی آثار روحی و اجتماعی خشونت جهاد، و بقایای نامرئی آن، چون آتش زیر خاکستر، کمتر از سه قرن بعد ظهور نهضت موسوم به اصلاح مذهبی را، که مقدمه ی مذهب پروتستان و تجزیه ی کلیسای کاتولیک بود، دامن زد (۲۰).

II - تفتیش عقاید قرون وسطایی

دومین مورد اعمال خشونت سیاسی دامنه داری که زیر پرورش مذهبی در تاریخ مسیحیت جلب توجه کرده، چندانکه به عنوان و اسم عامی برای همه ی مواردی که مردمان در هر زمان و هر جا به دلیل اعتقادات خود تحت تعقیب و آزار قرار می گیرند تبدیل شده، نهاد رسمی تفتیش عقاید مذهبی است که در آیین مسیحی، به ویژه برقرار شد، و در نتیجه ی وسایل و روش های بی سابقه ای که علیه مظنونان، اعم از مخالفان دین یا کسان دیگری که باید بدین دستاویز از میان می رفتند، چندین قرن لزره بر اندام مردم بخش وسیعی از قلمرو مذهب کاتولیک در اروپا می افکند، این مورد را از آنجا که در فرهنگ عمومی شناخته شده تر است با ذکر جزئیات شرح نمی دهیم و در این باره ذکر چند نکته باید تکافو نماید.

اولین دستگاه ت.ع. که پاپ تأسیس کرد همان بود که به منظور تحقیق در آداب سری مذهب آلبیگانیان از فرانسه آغاز به کار کرد و سپس دامنه ی عمل آن به شمال ایتالیا و آلمان و ایالات تبعه ی پاپ گسترش یافت و در آن متهمین و شهود شکنجه می شدند. در این مورد متهمین کمتر سوخته می شدند و مجازاتشان بیشتر حبس بود و اموالشان مصادره می شد و وسیله ای نیز برای اخاذی و جمع ثروت از طرف عمال کلیسا بود. دومین دستگاه تفتیش افکار در اسپانیا، از دستگاه اول مستقل بود، و در ۱۴۷۸ از طرف فردیناند دوم پادشاه آراگون (که از راه ازدواج با ایزابل کاستیل) سلطنت خود را نیرومند ساخته به قصد تصرف تمام خاک اسپانیا به جنگ با مسلمانان برخاست، در ۱۴۷۸ به کمک همسرش و با تأیید پاپ تأسیس گردید، تحت نظر پادشاهان اسپانیا قرار داشت، و پاپ ها نظر مساعدی نسبت بدان نداشتند. این دستگاه ابتدا برای جاسوسی میان مسلمانان و یهودیانی که تحت فشار و اجبار تازه به مسیحیت گرویده بودند دایر شد ولی بزودی کارش به جایی رسید که پس از پیروزی های سلطنت اسپانیای جدید التاسیس بر مسلمانان، دیگر احدی، صرفنظر از دیانتش، از آزار آن در امان نبود، تا جایی که چند تن از بزرگان کلیسای رم، از جمله ایگناس لایولایی، مؤسس فرقه ی نیرومندی یسوعیان و راهبه ی بلند آوازه، ترسای آریلایی را، که هر دو بعداً از طرف کلیسا به مرتبت قدیسی شناخته شدند، به عنوان بدعت در دین «تفتیش» کرد و «در سانسور نشریات کارش به جایی رسید که گاهی کتبی را که به تصویب پاپ رسیده بود محکوم می کرد» (۲۱) ناتمام

تصحیحات بخش اول:

در بخش نخست این مقاله اغلاطی وارد شده، که بخشی از جانب نویسنده ی مقاله بوده و بعضی به هنگام حروفچینی رخ داده است، که مهمترین آنها بدینوسیله تصحیح می گردد:

۱- ترجمه ی اصطلاح ارسطویی «کونکورده» *concorde* به جای «مراقت» با ر، «مواقت» با واو، چاپ شده، که تقاضا می شود اصلاح شود.

۲- در ستون ۲ از ص اول مقاله، در عبارت میان [] به جای «...» یادداشت های ۳ و ۴ «...» باید «...» یادداشت های ۹ و ۱۰ «...» خوانده شود.

۳- در یادداشت ۱۰، سطر ۳ به جای «...» «سومین رساله ...» باید «...» دومین رساله ...» خوانده شود.

۴- در یادداشت ۱۳ دومین نام کتاب نامبرده که *Cont um* به اشتباه *Contrun* نوشته شده است.

یادداشت های بخش دوم:

۱- از *ماکس هورکهایمر* (*Max Horkheimer*)، به ویژه ن.ک. به *I: Theorie traditionelle et theorie critique, Paris, Gallimard, 1974*

II: محاق خرد *L' eclipse de la raison*

III: دیالکتیک عقل (با همکاری تئودور آدورنو) *La dialectique de la Raison, Paris, Gallimard, 1976*

۲- از تئودور آدورنو (*Theodor W. Adorno*) به ویژه ن.ک. به *I: دیالکتیک منفی (نقد سیاست) Dialectique negative (critique de la politique), Paris, Gallimard, 1978*

II: درجه ی کمینه ی اخلاق *MINIMA MORALIA (Réflexion sur la vie mutilée), Paris, 1980*

III: دیالکتیک عقل (با همکاری ماکس هورکهایمر)، ن.ک. : م. هورکهایمر III

۳- همچنین، از ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو: شخصیت قدرتمندار (*The Authoritarian personality*) (این کتاب بسیار حجیم دائره المعارف مانند که حاصل تحقیقات چندین ساله ی گروه بزرگی، زیر نظر دو پایه گذار نامبرده ی حوزه ی فرانکفورت در انستیتوی است که در دوران سلطه ی نازیسم دو دوست و همکار قدیمی، به

منظور تداوم پژوهشهای انستیتوی تبعات اجتماعی فرانکفورت و در جهت جستجوی ریشه های عمیق دو روحیه ی لازم و ملزوم قدرت طلب و وابسته به قدرت که زمینه ی ضروری برای پیدایش و موفقیت جنبش های اجتماعی و رژیم های سیاسی تامخواه «*totalitaire*» است، در آمریکا تأسیس کرده بودند، معمولاً جز در کتابخانه های بزرگ علوم اجتماعی قابل دسترسی نیست)

۴- از هربرت مارکوزه (*Herbert Marcuse*) به ویژه ن.ک. به: انسان تک بعدی؛ ترجمه ی فارسی (که متأسفانه در مقابله با متن فرانسه از اشتباهات جدی خالی نیست) تحت عنوان انسان تک ساحتی، ترجمه ی دکتر محسن مؤیدی، تهران، ۱۳۵۰، مؤسسه ی امیرکبیر و به فرانسه:

L' homme unidimensionnelle, Paris, Minuit, 1969

۵- یورگن هابرماس، به ویژه ن.ک. به: علم و تکنیک به مثابه ایدئولوژی *Jurgen Habermas, Science et technique comme idéologie, Paris, Gallimard, 1975*

II: شناخت و نفع

J.H. Connaissance et intérêt, Paris, Gallimard, 1976

۶- الیاس کانتی (*Elias Canetti*) به ویژه ن.ک. به توده و قدرت *Masse et puissance, Paris, Gallimard, 1986*

۷- ژان بودریار (*Jean Beaudrillard*)، به ویژه ن.ک. به: جامعه ی مصرف

Jean Beaudrillard, Société de consommation, Paris, 1990, Denoël, collection folio

۸- میشل فوکو (*Michel Foucault*) *Archéologie du savoir, Paris, Gallimard, 1986*

۹- ژاک الول (*Jacques Ellul*)، به ویژه ن.ک. به: بلوف تکنولوژیکی *Jacques Ellul, le bluff technologique, Paris, 1988*

۱۰- سوسیالیسم، ژرژ بورژن و پی یر رمبر *Socialisme, G. Bourgin et P. Rimbert, Paris, P.U.F; m 19 p.5.6*

۱۰- مکرر - توضیح این نکته مفید است که در منطق کلاسیک، اگر هدف به دست آوردن قضایایی است که «تصدیقات» نامیده می شود، موضوعات وارد در این قضایا «تصورات» نامیده می شود. «تصور» در این معنی نظیر همان است که در زبان عادی مفهوم یا موضوع یا شیئی می نامند. اما دقت فنی، که در جای خود هم لازم و هم سودمند و روشنگر است ایجاب می کند که تفاوت های این اصطلاحات و نتیجه ی این تفاوت ها در بحث ما گوشزد گردد. به عبارت دیگر، در حقیقت، «مفهوم» همان «تصور» نیست؛ «تصور» آن است که موضوع بحث و تأسیس تصدیق یا رد قرار می گیرد، و برای این منظور باید ابتدا تعریف شود. اما یکی از نتایج تعریف آن است که از آنچه تعریف شده ادراکی عقلی که در زبان فنی مفهوم (*compréhension*) نامیده می شود برای شنونده حاصل شود. مفهوم شامل کلیه ی نسبت هایی (محمولاتی) است که در تعریف برای شناساندن «تصور» ذکر می شود. اما چه بسا که پس از همه ی این مراتب، در عالم خارج از ذهن، و حتی در دستگاه های منظم ذهنی (مثل موضوعات ریاضی؛ به عنوان مثال اندازه ی کامل عدد پی، که تعریف آن کامل است!)، هیچ شیئی که با تعریف موردنظر و مفهوم مندرج در آن بیان شده، یافت نشود. در این صورت است که می گوئیم این تعریف با آن مفهوم هیچ مصداقی ندارد. به عکس همه ی اشیائی که با آن تعریف شناخته شود یا با آن مفهوم تطبیق یابد، مصداق های (آنچه تعریف درباره اش صادق است) آنان نامیده می شود. از جمله ی خواص مصداق و مفهوم این رابطه ی آنهاست که هرچه مفهومی غنی تر (یا به اصطلاح فنی: قوی تر) باشد، مصداق های آن کمتر یا نایاب است. به عکس هرچه مصداق مفهومی بیشتر باشد، آن مفهوم فقیرتر (یا: ضعیف تر) است فایده ی این توضیح در اینجاست که، وقتی از تعریف سیاست در آغاز این متن به عنوان تعریف مفهومی یاد می کنیم و سپس از آن نتیجه می گیریم که هر تعریف مفهومی دارای یک بعد ناگهآبادی است، منظور این است که آنچه در عالم واقعیت، در گذشته یافت شده، یا در آینده یافت شود، در مورد سیاست نیز هیچگاه مصداق تام و کاملی از مفهوم مندرج در تعریف آن نیست، ←

8.2 Isabelle Stengers, La guerre des sciences II, Paris, La Découverte, 1996, pp.8-82

و جملگی آنان به جای آنکه روابط مردمان در امور مربوط به تولید و مبادله ی محصولات کار خود و پیدایش و گردش ثروت را منبعث از قراردادهای بلاواسطه یا هنجارها و رسوم موروثی یعنی متعلق به حوزه ی فرهنگ بدانند، بیش و کم، این مناسبات را به عنوان قوانینی قابل قیاس با آنچه پژوهندگان علوم طبیعی برای پدیده های طبیعت قائلند، یعنی انتظاماتی مستقل از اراده ی آدمیان، که دخالت آدمی در عملکرد آنها را زیانبخش قلمداد می کنند، و در یک کلام به وجود قلمرویی به نام «قلمرو قوانین اقتصادی» قائلند، و رمز پیشرفت به سوی سعادت عمومی و «پیشرفت» هرچه بیشتر را در آزاد گذاشتن «طبیعت» در «قوانین اقتصادی» آن (۱) می دانند؛ همچون معاصرترین آنان، پول ساموتلسون (P. Samuelson) که در نظریات خود، بحران های نظام را نتیجه ی ذاتی آن ندانسته، بلکه مهار کردن آنها را از طریق مکانیسم های پولی میسر می دانست و بالاخره والتر ویتمن روستو (W. W. Rostow) مورخ اقتصاد و نظریه پرداز اقتصادی، مشاور رئیس جمهور آمریکا در سال های ۶۰، و مخترع نظریه ی پر سروصدایی درباره ی به اصطلاح مراحل پنجگانه جهانی رشد اقتصادی، و طبیعی و محتوم بودن طی این مراحل، نظیر آنچه کشورهای بزرگ صنعتی پشت سر گذاشته اند، برای کشورهایی که به علت غارت طولانی گروه اول روز به روز فقیرتر شده اند، به عنوان یک «قانون عینی اجتناب ناپذیر».

۱۷ - درباره رابطه ی سیاست و حقیقت ن.ک. به هانا آرنست، بحران فرهنگ، پاریس، ۱۹۷۲، فصل هفتم

Hannah Arendt, Crise de la culture, Paris, Gallimard, Idée, 1972, VII: Vérite et politique

۱۸ - ن.ک. به پی بر کلاستر، جامعه علیه دولت

Pierre Clastre, La société contre l'Etat, Paris, Minuit, 1974

۱۹ - Albigeois یا Catharc: در این باره ن.ک. به تاریخ مالکیت، فیلسین شاله

Félicien Challay, Histoire de la propriété, Paris, P.U.F., 1958

۲۰ - ن.ک. به دایره المعارف مصاحب، جلد نخست، زیر عنوان آلبیگانیان
۲۱ - ن.ک. همانجا، مقاله ی تفتیش افکار

آزار بهاییان در ایران ادامه دارد!

نشریه "ایران تایمز" به تاریخ سوم اردیبهشت ۱۳۷۸، در گزارشی آورده است که چهار تن از اعضای موسسه آموزش عالی بهاییان در ایران به زندان محکوم شده اند. این نشریه همچنین می افزاید که موسسه آموزش عالی بهاییان ایران در پی محرومیت بهاییان از ادامه تحصیل در دانشگاههای ایران تاسیس گردیده بود. در این گزارش که مبتنی بر بیانیه مجمع ملی بهاییان آمریکاست از جمله می خوانیم: "چهار تن از اعضای موسسه آموزش عالی بهاییان که در ماههای سپتامبر و اکتبر سال گذشته در اصفهان بازداشت شده بودند، از سه سال تا ده سال به زندان محکوم شدند. این عده در میان حداقل ۳۶ نفر از اعضای کادر آموزشی بهاییان بودند که در جریان تشدید اقدامات دولت جمهوری اسلامی علیه موسسه آموزش عالی بهاییان دستگیر شدند. جرم محکوم شدگان «اخلال در امنیت کشور» اعلام شده است. بیانیه افزوده است: "پس از آنکه بهاییان طبق یک قانون مصوبه دولت جمهوری اسلامی از ادامه تحصیل در دانشگاههای ایران محروم شدند، موسسه آموزش عالی بهاییان در سال ۱۹۸۷ به طور مخفیانه تاسیس گردید. با وجود آنکه مقامات دولتی از وجود این موسسه آگاه بودند، ممانعتی از ادامه کار آن تا پاییز سال گذشته که در قبال آن شدت عمل و سختگیری صورت گرفت، به عمل نیاموردند". بنابر این گزارش در جریان محکومیت چهار نفر یادشده «سینا حکیمان» به ده سال، «فرزاد خواجه شریف آبادی» و «حبیب ا لله فردوسیان نجف آبادی» به هفت سال و «ضیا ا لله میرزاپناه» به سه سال زندان محکوم شده اند. ۳۲ نفر بازداشت شده دیگر، پس از مدتی آزاد شده اند.

و بدین جهت همه ی تعاریف، در واقع نتیجه ی یک عمل (opération) برساختی یا تصنعی ذهن است، و نفس این عمل هیچ ضمانتی برای یافتن نمونه ای از مصداق های آن، و بالاخص مصداق های کامل و تمام عیار، در جهان عین یا ذهن، به دست نمی دهد: «مفهوم عبارت از مجموعه ای اصولی است که در تصور مندرج است و به عبارت دیگر مفهوم یعنی اجزا عقلی یک تصور (...). بعضی مفاهیم را مصداقی در عالم خارج نیست (یعنی بدون فرد خارجی است) مانند مفهوم شریک خداوند و مدینه ی فاضله [یعنی همان ناکجا آباد مورد بحث ما در این نوشته!] و کیمیا و دریای جیوه» دکتر محمد خوانساری، همان، بخش اول ص ۱۲۲.

۱۱ - توماس مور، ۱۴۷۸ - ۱۵۳۲، فیلسوف انسانگرا و صدر اعظم انگلستان که به علت مخالفت با پادشاه، هانری هشتم، او را گردن زدند
Thomas More, L' utopie

۱۲ - توماسو (جیوانوسی) کامپانلا ۱۵۶۸ - ۱۶۳۹، از راهبان طریقت دومیلیک قدیس، متفکر و نویسنده ی ایتالیایی، نویسنده ی شهر آفتاب (۱۶۰۲)

Thommaso (Giovanni) Campanella, La cité du Soleil

۱۳ - شارل فوریه، ۱۷۷۲ - ۱۸۳۷، جهان صنعتی و اجتماعی نو
Charles Fourier, Le nouveau monde industriel et sociétaire

۱۴ - آوگوستین قدیس، متولد در تونس (کارتاز)، ۳۵۴ - ۴۳۰، فیلسوف و عالم طراز اول الهیات مسیحی و یکی از بزرگترین آبا کلیسا، صاحب تالیفات بسیار، که پس از گروین به مانویت طی دورانی از جوانی، سپس به علم و زهد مسیحی بازگشت و در این مسیر تا بالاترین مدارج کلیسای رم را پیمود.

۱۵ - در این باره ن.ک. به پی بر روزانوالون، ناکجا آباد سرمایه داری
Pierre Rosanvallon, Le capitilisme utopique, (critique de l'idéologie économiste), Paris, Seuil, 1979

۱۶ - منظور آفرینندگان رشته ای از نظریات است که به «علم/اقتصاد» موسوم گردیده، و از سر سلسله های آنان مانند جان هال (J.Hales)، مؤلف انگلیسی قرن ۱۶، و «سر» ویلیام پتی (W. Petty)، پزشک و سیاستمدار انگلیسی، ۱۶۲۳ - ۱۶۸۷؛ هر دو آنان مرکانتیلیست (Mercantiliste)) یعنی هوادار حمایت از تولید داخلی و توازن مثبت

تجارت با خارج، و در عین حال معتقد به قدرت فائقه «قوانین طبیعی» در جامعه بودند. و بانی دیگر همین مکتب در فرانسه، آنتوان دوسونکرتین، (A. de Monchrétien)، اولین کسی که کتابی با عنوان رساله ی اقتصاد سیاسی (Traité de l'économie politique) تالیف کرد؛ سپس، کزنه (F. Qesney) ۱۶۷۴ - ۱۷۷۴، پزشک فرانسوی (پایه گذار طبیعت - سالاری (فیزیوکراسی)، یعنی کسانی که در جامعه نیز مانند طبیعت قوانینی خودکار و کور را ساری و جاری می دانستند؛ ژرمنی بنتام (J. Bentam) پدر سودگرایی (utilitarisme)، نحله ای که به راه تاسمین خوشبختی عمومی و نیرومندی جامعه از طریق تخمین و محاسبه ی (!) نتایج آماری گرایش های هر عضو آن نسبت به سود مورد نظر خود می داند.

برای نقد نحله ی اخیر ن.ک. به: آلن کایه، نقد عقل سودگرا
Alain Cailler, Critique de la Raison utilitariste, Paris, La découverte, 1989

نیز شماره های مجله ی انتقادی Mauss به زبان فرانسه: تا پدران مکتب کلاسیک چون آدام اسمیت مخترع اصطلاح «دست نامرئی» یعنی مکانیسم نامعلوم و مرموزی که گویا امور اقتصادی جامعه را، بدون دخالت قانونگذاران نماینده ی آن، یعنی در کمال آزادی بازیگران مستقل، به سوی نفع همگانی به پیش می راند، و تکمیل کننده ی نظریات او دیوید ریکاردو (David Ricardo)؛ پس آنگاه پایه گذاران مکتب کلاسیک جدید چون پالراس و پارتو، که معتقد به وجود «قوانین عینی» قابل بیان به زبان کاملاً ریاضی بودند و «مدل» هایی از آن را نیز ارائه دادند، هرچند در همان زمان حیاتشان ایرادات وارد بر اساس نظریه ریاضی آنان آشکار بود و از جمله از جانب لوران هرمسن ریاضیدان فرانسوی مطرح گردید، (در این باره ن.ک. به ایزابل استنگرس، جنگ علوم، جلد دوم، به ویژه صفحات ۸۱ - ۸۲؛

شهر قم کوشیده اند تا مسئله جنایات را "از یک مشکل و معضل ملی" به سطح یک "دعوی جنایی" تقلیل دهند.

علاوه بر این نشریات، می توان از اعلامیه بسیار جالب کانون نویسندگان ایران برای جلوگیری از مسکوت گذاشتن پرونده قتل ها، و نیز یک اعلامیه دیگر به امضای ۳۰۰ نفر از شخصیت های ملی نام برد که خواهان یک دادگاه علنی برای "عاملان" و "آمران" قتل های آزادی خواهان شده اند.

از سوی دیگر نشریه کیهان، اخیراً از اعلامیه ای نام برد که در مراسم شب قدر در مسجد حسین آباد اصفهان و به وسیله هواداری آیت الله منتظری چاپ و پخش شده و در آن به قول کیهان "و انمود شده است که دستور انجام قتل ها خطاب به فرمانده سپاه پاسداران صادر شده است". به این افشاگری ها باید شعارهای مطرح شده در تظاهرات وسیع و گسترده دانشجویی را نیز اضافه کرد که در تمام موارد محاکمه علنی جنایتکاران را خواستار شده اند.

ساجرای واجبی خور کردن سعید امامی را باید آخرین "برگ برنده" سناریوی ناشیانه ای دانست که نیروهای مغلوب شده در این جنگ روانی به زمین زده اند و از همان اولین لحظات به برگ بازنده تبدیل شد. رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح که اجرا کننده این شوی تلویزیونی است، پس از اینکه مبتذل بودن شایعه دیوانگی سعید امامی را در دو هفته گذشته دریافت و آنرا تکذیب کرد، چاره ای نیافت جز آنکه به سناریوی مضحک تر "خودکشی" متوسل گردد.

طرح آنها از روز اول همین بوده است که بتوانند حلقه ای از این شبکه را محو یا خنثی کنند، تا تئوری دست های بیگانگان را که تقریباً تمام سران جناح محافظه کار، تا همین امروز بر آن پای فشرده اند، موجه جلوه دهند. از آن روز که خامنه ای پس از مدت ها سکوت معنی دار، بر صحنه ظاهر شد، تا تمام رزقه و به قول خودش "تهریه سیاسی" اش را به کار گیرد تا دست بیگانگان را در این ماجرا اثبات نماید، تمام گردانندگان این نمایش به تکاپو افتادند تا صحنه را طوری بیابارند که بتوانند تئوری دست بیگانگان را به مردم قبولانند.

اینکه که پس از تردیهای فراوان، یکی از مهره های بسیار پراهمیت خود را - در سطح معاون وزیر - با چنین دناست و به این شکل تحقیر آمیز به خوردن واجبی و داشته اند، چرخ های تبلیغاتی شان به کار افتاده که تئوری مورد نظر خود را اثبات کنند. نیازی طی مصاحبه ای، سرانجام موضوع "انگیزه" طراحان جنایت را بر ملا می کند و مدعی می شود که می خواسته اند "نظام" را در عرصه بین المللی و داخلی با مشکل مواجه کنند و "مسئولان طراز اول نظام و دولت را" درگیر این مسائل سازند!

روزنامه های محافظه کار نیز بلافاصله شروع به نغمه سرائی کرده و دسته جمعی سرود "دست های بیگانه" را علیه "نظام" ساز کرده اند. آنها می گویند و انمود کنند که سعید امامی رابط این شبکه با بیگانگان بوده است و مرگ او مسئولین نظام را از شناسایی عاملین واقعی این جنایات محروم خواهد ساخت!

خوشبختانه در ایران امروز، در بر پاشنه سراد این توطئه گران حرفه ای نمی چرخد و واکنش های همراه با پوزخند تمسخر همه جا را فرا گرفته است. مطبوعات طرفدار دوم خرداد که به ویژه از تهدیدهای حجت الاسلام نیازی علیه مطبوعات عصبانی شده اند، مصرانه بر نقش افشاگرانه مطبوعات پافشاری کردند و نشاط نوشت: "چرا این احتیاط های امنیتی فقط وقتی نویست مردم و افکار عمومی می رسد اوج می گیرد؟"

علاوه بر این، خبرنگار پارلمانی روزنامه همشهری، از قول حرف های شنیده شده در راهروهای مجلس، افشا می کند که سعید امامی، یکی از مخالفان سرسخت محمد خاتمی بوده که در جریان انتخابات رئیس جمهوری، علیه وی فعالیت های زیادی انجام داده است. در مجلس شنیده شده که رئیس جمهور تا چند روز پس از مرگ نیز، از موضوع خودکشی بی خبر بوده است.

آش آتقلر شور بود که حتی روزنامه جمهوری اسلامی نیز با حیرت و ناباوری به این به اصطلاح اخبار برخورد می کند. این روزنامه می نویسد که متأسفانه اخبار جدید "به جای آنکه کمکی به روشن شدن ماجرا بکنند، بر ابهامات افزوده و سنووال هائی را به وجود آورده است. اینکه فردی با حساسیت بالا، هم از نظر فردی و هم از نظر پرونده، چرا باید امکان خودکشی پیدا بکند، مهمترین سوال روز در خصوص این پرونده است."

روزنامه اظهار تأسف می کند که این ابهامات باعث بروز شایعات فراوانی شده است. روزنامه پا را از این هم فراتر گذاشته و با ذکر مثال ساجرای ریزه شدن سه ایتالیایی و "ضد و نقیض گوئی های" مقامات و نیز جریان ۱۳ یهودی، اذعان می کند که واکنش های ناشیانه باعث شده است که مردم به پخش شایعه علاقمند شوند و به "رسانه های بیگانه" روی آورند.

گفته می شود که برعکس لحن دلسوزانه نشریه جمهوری اسلامی، مردم کوچک و خیابان، احساس دلسوزی چندانی نسبت به دروغگویان حکومتی از خود نشان نمی دهند و با گفتن جوک هائی درباره "شهید راه واجبی"، داوری خود را درباره این حوادث نشان می دهند!

شکست طرح ضد کارگری

و. معصوم زاده

طرح معافیت واحدهای تولیدی با کمتر از سه شاغل از قانون کار با مقاومت گسترده اجتماعی مسکوت ماند.

این طرح که از سوی نمایندگان جناح راست به مجلس شورای اسلامی ارایه شده و طراح آن گویا ائتلاف بازرگانی بود، فقط یک روز پس از تصویب در شور اول، به مدت شش ماه مسکوت ماند.

طرح معافیت واحدهای تولیدی کوچک از قانون کار، که ۲،۵ میلیون شاغل در این واحدها را شامل می شد، به بهانه کمک به این واحدها برای سرمایه گذاری به مجلس ارایه شد و از همان آغاز با مقاومت گسترده زحمتکشان، شوراهای انجمن های کارگری، وزارت کار و دولت روبرو شد. جناح اصلاح طلب مجلس نیز به این مقاومت پیوست.

عمده ترین بخش مقاومت، با تظاهرات یازده اردیبهشت (اول ماه مه) در تهران و دیگر شهرستانها به اوج خود رسید. کارگران تظاهر کننده، تهدید کرده بودند در صورت تصویب این طرح در مجلس و به اجرا گذاشته شدن آن، دست به اقدامات جدی علیه آن خواهند زد. سرحدی زاده، وزیر کار نیز در سخنرانی ها و مجالس گفت و شنود، مخالفت جدی دولت با این طرح را اعلام کرده و گفته بود، اجرای این طرح به معنای بازگشت کشور به دوران گاراژهاست.

در صورت تصویب این طرح، نه تنها شاغلین واحدهای کوچک از مزایای معیشتی مصرحه در قانون کار محروم می شدند، بلکه واحدهایی نیز که دارای سقف بالاتری از شاغلین هستند، این امکان را می یافتند، تا با بخش بخش کردن واحد تولیدی خود، از زیر بار قانون کار خارج شوند و عملاً بخش عظیم کارگران و زحمتکشان کشور را از مزایای قانونی خود محروم سازند. علاوه بر آن اخراج کارگران افزایش بیکاری که بر طبق برآوردهایی بین ۴۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر را شامل خواهد شد از پیامدهای مستقیم این اجرای این طرح بشمار می آید. آرایه دهندگان این طرح مدعی شده بودند که با سرمایه گذاری منابع آزاد شده، در بلند مدت ایجاد اشتغال خواهد شد، بدون آنکه مکانیسم هایی در طرح در نظر گیرند تا سود اضافی حاصل از عدم پرداخت هزینه های اجتماعی کارگران از سوی کارفرما به سرمایه تبدیل شود و فرصت های شغلی جدیدی را ایجاد کند. با افزایش بیکاری و با توجه به شمول قانون کار سطح دستمزدها نیز به سطح نازلی تقلیل یافته و ابزاری در دست سرمایه است تا دستمزدها را همیشه پایین نگاه دارد.

قانون کار فعلی که پس از کشمکش های فراوان سیاسی پیرامون آن و در شرایط محرومیت کارگران و زحمتکشان از نهادهای واقعی سندیکایی و صنفی، در برابر مقاومت گسترده جناح راست، که در آزمون در سیمای احمد توکلی، وزیر کار وقت تجلی یافته بود، تصویب شد و در هر حال روابط کارگر و کارفرما را تنظیم می کند و حقوق کارگران را بصورت قانونی مدن و معتبر بیان می کند. در شرایط حاضر که فقط شوراهای اسلامی کار و "خانه کارگر" و دولت محمد خاتمی خود را متعهد به دفاع از این حقوق کرده اند، مسکوت ماندن تصویب قطعی این طرح در مجلس که با اکثریت ۱۰۳ رای در برابر ۹۱ رای و غیبت ۶۰ نماینده صورت گرفت، پیروزی بزرگ مقطعی برای کارگران و زحمتکشان است. اگرچه نباید فراموش کرد، با توجه به اینکه کشور در آستانه دور ششم انتخابات مجلس قرار دارد و بسیاری از نمایندگان، حتی از میان نمایندگان جناح راست، در فکر رای دهندگان حوزه های انتخابی خود هستند و بدینعلت نیز با هراس از واکنش های خصومت آمیز احتمالی، تن به مسکوت ماندن این طرح داده اند.

برنامه جناح راست، برای مقابله با مشکلات اقتصادی دولت، که کاهش عظیم سرمایه گذاری های کلان، رکود تولید، بیکاری و گرانی سرسام آور از مشخصه های آنست، در تبلیغات و در تقابل با برنامه توسعه سیاسی، به میان کشیدن شعار عدالت اجتماعی بود. اما در عمل طرح های مشخصی که ارایه می کند، در راستای پایین بردن سطح توقعات مردم، مقابله با حقوق قانونی کارگران و زحمتکشان و در نهایت حذف این قوانین دست و پا گیر برای تحصیل سود بیشتر است. جناح راست در پی بازگشت به "مناسبات مزدوری" است و از منافع کوتاه بینانه ائتلاف خاصی از اجتماع دفاع می کند.

اعتراضات گسترده کارگری علیه این طرح نشان داد که علیرغم ضعف های سازمانی، جنبش کارگری از نیروی عظیمی در کشور برخوردار است و منافع عینی آن جزئی تفکیک ناپذیر از جنبش عام اجتماعی برای استقرار موازین قانونی بر جامعه و استقرار "جامعه مدنی" است. ایجاد سازمان های مستقل صنفی و سندیکایی کارگری به مثابه نهادهای جامعه مدنی، یعنی تقویت حرکت عمومی در راستای دگرگونی هایی که نه تنها دارای اهمیت خودرئزده برای زحمتکشان بلکه برای کل جنبش جامعه مدنی است.

یادواره خلیل ملکی پس از سی سال

محسن حیدریان

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز
کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

اندیشه، روش و رفتار او وزنی دارد که بسیار بیش از یک شخصیت سیاسی است.

الگوی ایده آل رهبری سیاسی در ایران

نخبگان و اندیشه پردازان سیاسی، معماران توسعه سیاسی و اسکلت ساز آنند. تاریخ سیاسی معاصر ایران نشان می دهد که یکی از علل جدی عدم توسعه سیاسی، فقر کشور ما در کمبود رهبران شایسته و صاحب مکتب است. آسمان سیاست ایران معاصر گواه است که فراوانند کسانی که فرصتهای تاریخی بی نظیری به دست آوردند، اما اندکند آنها که از این فرصت چنان بهره گرفتند که ادعا می کردند. پرسش این است که برای سنجش نخبگان سیاسی ایران چه معیارهایی را باید ملاک داوری قرار داد؟ منظور از نخبگان سیاسی اندیشه پردازان و سیاستگزاران است. زیرا در حرکتها و احزاب سیاسی علاوه بر اندیشه پردازان، لایه های دیگری یعنی مدیران، کادرها، اعضا، هواداران و رای دهندگان هم شرکت دارند که مورد بحث ما نیستند.

برای درک اهمیت ملکی ابتدا باید چهارچوبی ایده آل برای سنجش یک رهبر سیاسی ترسیم کرد. زیرا در کشور ما مدعیان بسیارند اما رهبران واقعی کمیاب. بخش اعظم رهبران سیاسی ایران معاصر در حکومت و اپوزیسیون، علیرغم ادعاهای بزرگ، سیاست را همچون دنباله روی از منافع و الگوهای غربی و شرقی، انقلابی گری، عوام فریبی، سخن پردازیها و مقاله نویسی های آتشین اما بی مایه پیش برده و صدمات بزرگی به اعتماد ملی و توسعه سیاسی ایران وارد کرده اند. گرچه بسته بودن فضای سیاسی و عدم تداوم منطقی اندیشه و عمل سیاسی یک علت فقدان رهبران سیاسی متعادل و صاحب مکتب در ایران بوده است. اما سیاست به معنای خردگرایانه آن یعنی یک گام ولو کوچک است در راه تحقق ایده ها در چهارچوب شرایط و فرصتهای موجود. از این بگذریم که برخلاف تصور بسیاری فرصتهای مناسب در نیم قرن اخیر سیاست ایران بیش از هر کشور دیگر خاورمیانه آبی بروز کرده است. این در حالی است که در ایران قرن بیستم تنها از تعداد انگشت شماری می توان نام برد که از فرصتهای به دست آمده به طور عقلانی بهره جسته اند. نمونه های این نخبگان انگشت شمار کدامند و وجه مشترک آنها از جهت نظر و عمل چه بوده است؟ از میان آنان دکتر مصدق بنیانگذار دموکراسی ایرانی، مهندس بازرگان بنیانگذار لیبرالیسم اسلامی، خلیل ملکی معمار مکتب چپ میانه ایرانی و در این اواخر محمد خاتمی بنیانگذار دکترین تساهل و جامعه مدنی را می توان نام برد. این نخبگان سیاسی دارای سیستم فکری و مکتب اجتماعی معین بوده، جهان را شناخته، به راز کامیابیها و ناکامی های سیاسی ایران پی برده و با ایده های فلسفی و سیاسی جهان معاصر آشنا بوده اند. اما بدون کپی برداری از آنها براساس نیازهای جامعه و فرهنگ ایران با روشی متعادل و با هدف سربلندی و رفاه ایران و ایرانی براساس مشرب سیاسی خود به تولید اندیشه سیاسی ملی پرداخته اند. یک ویژگی دیگر مهم این نخبگان رفتار سیاسی متعادل و هم سو با گفتارشان بوده است. اما وجه مشترک اساسی اندیشه ها و راه و روش آنها را در چهار واژه دموکراتیک، ایرانی، خردگرایی و اصلاح طلبی می توان خلاصه کرد.

صرفنظر از انقلابیون که کمتر به فکر اندیشه سیاسی بوده اند، در گذشته سیاست ایران نخبگان خردگرا و اصلاح طلبی را می توان نشان داد که از «سیویلایزاسیون» تبدیل یک شبهه ایران به فرانسه و آلمان بدون توجه به فرهنگ، تاریخ و نیازهای ملی ایران را می فهمیدند. آنها به جای تولید اندیشه و راه و ایده ایرانی برعکس همه عناصر فرهنگ ایرانی را مایه شرم دانسته و در اساس مذهب اسلام را عامل انحطاط ایران می دانستند و برای

۳۰ سال پیش در تیرماه ۱۳۴۸، خلیل ملکی که همچون اکثر نخبگان ایرانی منجمله دکتر مصدق، صادق هدایت، نیماوشیخ و مهندس بازرگان در سالهای پایان عمر غریب و تنها بود، روی در نقاب خاک کشید. ملکی در سال ۱۲۸۰ در تبریز تولد یافت. در دامان انقلاب مشروطه بزرگ شد و در جریان حوادث ۵۰ سال از تاریخ ایران نقشی بی همتا بازی کرد. کودتای رضاشاه در شروع جوانی اش رخ داد. چند سال بعد در دوران دانشجویی با دکتر ارانی در برلین آشنا شد. ماجرای پنجاه و سه نفر نخستین تجربه زندانش بود. در همانجا بود که شهامت و جسارت روحی اش از آزمونی دشوار گذشت و نیز دو چهره سیاست و سیاسیون یعنی رذیلت و فضیلت را از نزدیک باز یافت. همانجا بود که تصمیم گرفت با افراد زبون و بی صفت هرگز به میدان پیکار سیاسی پا نگذارد. پس از مدتی تردید به تشویق اصلاح طلبان و به امید تبدیل حزب توده به یک سلاح مؤثر سیاسی در راه حقوق مردم و آزادیخواهان ایران به صفوف آن پیوست و نقش مهمی در فعالیتهای فکری و مطبوعاتی ۵ سال نخست حیات این حزب بازی کرد. اما امتیاز نفت شمال به شوروی، جریان آذربایجان و مواضع فاجعه آمیز حزب توده در آنها و بسته شدن فضای انتقاد در درون این حزب، ملکی و بخش مهمی از اصلاح طلبان را به انشعاب از این حزب کشاند. محکومیت انشعاب از سوی شوروی و سپس توپخانه سهمگین تهمت و افترا مداوم حزب توده، ملکی را برای مدتی به عزلت سیاسی سوق داد. اما بازیستی و مطالعه سیاسی پیگیر در دوران انزوا ذهن سیاسی ملکی را تیزتر کرد و وجدان علمی و اجتماعی اش را تعمیق نمود (تأثیر فکری و روحی عمیق دوران انزوا و اعتکاف سیاسی یک پدیده بسیار جالب در تجربه اکثر نخبگان معاصر سیاسی ایران است و جا دارد به عنوان یکی از ویژگیهای سیاست ایران در دستور کار یک پژوهش جدی قرار گیرد). هرچه که بود با ظهور دکتر مصدق و جوانه زدن جنبش ملی شلن نفت، ملکی این بار همچون اندیشه پرداز جنبش ملی به پیش صحنه سیاست ایران کشانده شد. او با نظریه نیروی سوم و برپایی حزب زحمتکش ملت ایران به نیازهای سوزان فکری و سازمانی این جنبش پاسخی شایسته داد. اوج گیری نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق و تشکیل حکومت ملی، اندیشه و عمل ملکی را به سلاح برنده نهضت ملی تبدیل کرد. اما نقش او بسیار بیشتر از تشکیل یک حزب سیاسی جدید در صحنه سیاست بود. زیرا از یک سو تعادل نیروهای سیاسی هم وزن را به نفع نهضت ملی برهم زد و از سوی دیگر برای نخستین بار یک حزب دموکراتیک، چپ و مدرن ایرانی به عنوان جدی ترین پایه مردمی نهضت ملی ظهور کرد و فرهنگ و ذهنیت سیاسی جدیدی در برابر کارشکنی های حزب کمونیستی توده و نیز جریانات راست در صحنه فعالیت سیاسی ایران تولد یافت. برای تکمیل لیست زندگینامه سیاسی ملکی می توان حوادث کودتای ۲۸ مرداد، دیکتاتوری شاه، حکومت امینی، تشکیل جبهه ملی دوم و شکست مجدد نهضت ملی، کشتار ۱۵ خرداد و تجدید استبداد پهلوی با کمک قدرتهای خارجی را نیز برشمرد. در طول این ۵ دهه، ملکی ۹ بار به زندان افتاد. بارها از کنج زندان به مرکز پرطیش ترین نبردهای تاریخی کشانده شد. چندین بار به خاطر شکست نهضت، رفتار ناجوانمردانه اطرافیان و روحیه بسیار حساسش به انزواتی دردناک دچار شد یا به امید پروازی دوباره به انتظار غمبار نشست. اما هیچ گاه پویش در راه گشودن و جستجوی راهمسانی برای بهتر کردن زندگی ملت ایران را کنار نگذاشت. وی در آثار خود بخش مهمی از حوادث فوق را - که در بسیاری از آنها خود یک بازیگر اصلی بود - مورد تحلیل قرار داده است. وقتی ملت ایران استبداد پهلوی را سرنگون کرد ۱۰ سال از مرگ تراژیک او با موج زدن خون در دلش که ناشی از نارسانای قلبی بود، می گذشت. ملکی هنوز برای نسل جوان کشور چهره ای گمنام است. اما

جایگزینی یک الگوی غربی در جامعه ایران می‌کوشیدند. اینان که همچون تقی زاده می‌گفتند: «ما باید از سر تا پا غربی شویم» هیچ موفقیت ماندگاری کسب نکردند. زیرا تجربه نشان داد راه مدرن شدن کبیسه برداری نیست. به عنوان نمونه تحولات ژاپن نشان داد که رمز کشوری که به پویاترین و رشد یافته‌ترین قدرت آسیای شرقی و رقیب نیرومند غرب تبدیل گردید، همین پایداری بر فرهنگ و نیازهای ملی و شناخت عمیق آن است. اندیشمندان ژاپنی علوم نظامی را از آلمان، پارلمانتاریسم و علوم سیاسی و کشورداری را از انگلیس، قانونمداری را از فرانسه و تکنیک و آموزش عالی را از آمریکا به ژاپن آوردند. اما نه به طور دم بریده و آمرانه بلکه به طور ارگانیک از آن خود ساخته و با اولویت قراردادن هویت و منافع ملی خود همزمان بر گسترش روابط با غرب تاکید داشتند.



یک گروه دیگر از رهبران سیاسی ایران به جای غرب به مدل سوسیالیسم شوروی تمایل داشتند. اینها به مارکسیسم لنینیسم روی آورده و این بار به جای غرب با الگو قراردادن شوروی و سوسیالیسم خواهان تبدیل یک شبه ایران به اتحاد شوروی و یا تحقق انقلاب سوسیالیستی بودند. در چند دهه بعد جنبش های فدائی و مجاهدین نوزادهای شش ماهه ای بودند که بدون هرگونه دکترین سیاسی جدی تنها خصلت واکنشی داشتند.

یک گروه از نخبگان سیاست ایران خردگرایانی اند که راه و اندیشه ای غیردمکراتیک برگزیدند. زیرا خردگرایی لزوماً به مفهوم پای بندگی به دموکراسی نیست. اندیشه و روش دموکراتیک نیز لزوماً به مفهوم سیاست گذاری براساس نیازها و شرایط ایران و توجه به منافع و هویت ملی نیست. به عنوان نمونه در میان نسل دوم همه انقلابهای معاصر رهبرانی چون خروشچف و تنک شیائوینگ و نیز در ایران در میان نسل رهبران سیاسی بعد از آیت الله خمینی می‌توان چهره هائی مانند هاشمی رفسنجانی را یافت که از نظر ارزیابی های سیاسی به خردگرایی تمایل یافتند بدون اینکه به منطلق

دموکراسی و حقوق شهروندی علاقه ای نشان دهند. اگر رهبران انقلابها به عنوان نمونه آیت الله خمینی مشروعیت خود و رفتار سیاسی شان را به طور طبیعی از انقلاب گرفته اند، رهبران بعدی به خاطر فروکش کردن شعله های انقلاب می‌بایستی پایه های حقانیت سیاسی خود را به گونه دیگری بازسازی کنند. چنین رهبرانی معمولاً در برابر دو راهی انتخاب برای کسب پایه های مشروعیت خود میان شهروندان از یک سو و متخصصان و دستگاه اداری از سوی دیگر قرار می‌گیرند. تجارب جهانی و ایرانی نشان می‌دهد که این رهبران بیشتر به انتخاب دوم تمایل داشته‌اند. پدیده ای که در دراز مدت نظام سیاسی را با بحران اعتماد ملی روبرو کرده است.

منظور از این اشارات این است که مدل ایده آل رهبری سیاسی در ایران باید بر سنجه هائی استوار باشد که بدون یک سونگری به تمام نیازهای فکری، عملی و روشی سیاست گذاری به طور نسبی پاسخ دهد. با توجه به نکات فوق، چهار پایه اساسی باید ملاک داوری رهبران سیاسی ایران قرار گیرد: اعتقاد به مردم سالاری، اصلاح طلبی، خردگرایی و راه و روشی ایرانی، ناگفته پیداست که این سنجه ها تابع زمان و مکانند و متناسب با هر شرایطی بایستی به طور نسبی مورد توجه قرار گیرند. درباره ویژگیهای مطلوب رهبری سیاسی می‌توان فهرست بلندی مانند روش بینی، اندیشه استراتژیک، درک و رابطه زنده با اعتقادات مذهبی و روانشناسی عمومی، تیزبینی و توان تصمیم گیری و غیره را نیز اضافه کرد. اما در اینجا منظور پیش کشیدن کلیدی ترین خصوصیات فکری، روشی و رفتاری یک رهبر سیاسی ایده آل ایرانی است. باید تاکید کرد که چهار سنجه مورد اشاره در یک پیوند و ترکیب منطقی و هماهنگ با یکدیگر قرار دارند. اما مجموعه آنهاست که روشنگر خصوصیات یک رهبری سیاسی ایده آل را می‌سازد. از این اشارات می‌توان استنتاج کرد که مدل ایده آل رهبری سیاسی در ایران بر چهار پایه اساسی استوار است: اعتقاد به مردم سالاری، اصلاح طلبی، خردگرایی و راه و روشی ایرانی. به همین دلیل است که ادعا می‌شود که در ایران قرن بیستم تعداد انگشت شماری را می‌توان یافت که هر چهار خصیصه را باهم داشته باشند.

خلیل ملکی از منظر یک رهبر سیاسی ایده آل

برای درک اهمیت ملکی باید جایگاه وی نسبت به مدل ایده آل رهبری سیاسی در ایران را بازشناخت. گرایش مسلط فکری دوران ملکی در میان روشنفکران ایرانی سوسیالیسم مدل روسی و افکار و اندیشه های حزب توده بود. اما اهمیت تاریخی خلیل ملکی تنها در مخالفت با وابستگی حزب توده به شوروی و یا اسطوره شکنی هایش و یا فقط فروتنی و فرهیختگی انسانی اش در مبارزه سیاسی و آزادی در برابر جاه و مال و مقام و بیزاری اش از تقلیدهای کور کورانه نبود. او معمار مکتب فکری چپ میانه ایرانی بود. پیکار ایده ای ملکی با مبانی تفکر حزب توده نقش اساسی در تکامل فکری وی داشت. زیرا این جدال فکری از یک سو به کشف ارزشهای جدید فکری که خلا حزب توده در کسب عدالت اجتماعی را پرکرد منجر شد و از سوی دیگر افق های تازه ای در تجربه عملی سیاسی ایران گشود. باید به یاد داشت که ملکی به ویژه در دوران عزلت سیاسی با تفکر سیاسی غرب و مبانی آن آشنایی یافت و مانند همه نخبگان عالم سیاست ترکیبی بدیع از اندیشه و تجربه سیاسی را با خصوصیات انسانی و هوشمندی خود به هم آمیخت. بی جهت نیست که همه ارزشهایی که در تفکر کبیسه بردارانه، تنگ نظرانه و غیردمکراتیک حزب توده جانی نداشتند در تفکر ملکی بتدریج و در اثر جدال فکری و شرکت در نبردهای سیاسی نهضت ملی ایران اهمیتی پایه ای یافتند. یعنی ایرانگرایی، اصلاح طلبی، مردم سالاری و عقل گرایی همان چهار پایه ای است که ملکی در مواردی حتی به شکل ناخودآگاه مبنای روش و استدلال سیاسی خود قرار داده بود. از درون چنین پیکاری و برای پاسخ دادن به نیازهای نهضت ملی ایران بود که سیستم فکری ملکی بتدریج شکل گرفت. ملکی می‌خواست دفاع از منافع طبقات و اقشار فرودست ایران را با پیکار در راه آرمانهای دموکراتیک بر پایه فرهنگ و مقتضیات ایران و نه براساس طرحهای خیالی و تقلیدی تلفیق کند. این گفته ملکی مصداق حال بسیاری از جوانان ایرانی در سالهای بعد بود که گفته بود: «ما کمونیسم را انتخاب نکردیم، کمونیسم ما را انتخاب کرد.»

ملکی مکاتب فلسفی و سیاسی غرب را می‌شناخت اما یک ایرانگرا بود و آنچه که به شیوه تفکر و عمل او سامان می‌داد و مایه اصالت اندیشه اش بود همین ایرانگرایی بود. این یک ارزش پایه ای در سیستم فکری اش ←

بود و از این رو منافع ملی را همواره در رأس اولویتها قرار می داد و مصالح ایران را از منافع حزبی و ایدئولوژیک برتر می شمرد. هم سوشی نیروی سوم با پرمایه ترین حرکت دمکراتیک معاصر ایران یعنی نهضت ملی شدن نفت نتیجه عملی چنین تفکری بود.

ملکی بارها به زندان افتاد اما انقلابی نبود. ملکی یک اصلاح طلب روشن بین و سرشار از احساسات انساندوستانه بود که به شعار همه چیز یا هیچ چیز باور نداشت و به جای وسوسه های بلند پروازانه و کسم مایه "انقلابی" به یک حرت تدریجی و متوازن با توجه به آمادگی مردم تکیه می کرد. او تأکید می کرد که بهبود سرنوشت میلیونها ایرانی تنها با حسن نیت و اراده عده ای معنود عملی نیست. تنها با شرکت و تربیت و تجربه خود آنها و تشکل در احزاب سیاسی و رشد اقتصادی ایران است که این هدف امکان پذیر است. ملکی را می توان یکی از معماران اصلی روش اصلاح طلبی مداوم و پیگیر در سیاست ایران دانست.

ملکی فردی سرشار از احساسات انسانی بود اما در سیاست خردگرا بود. خردگرایی ملکی چالشی بود هم در برابر انقلابی گراهایی که «همه چیز یا هیچ چیز» می خواستند و هم در برابر فرصت طلبانی که به هیچ چیز جز سمت و وزش باد و هم سوشی منفعت طلبانه با آن توجه نداشتند. درک او از سیاست رتال پلیتیک بود. ولی سیاست را در خدمت اهداف انسانی و به ویژه دفاع از حقوق لگدمال شدگان جامعه می فهمید. از عوام فریبی و خودنمایی نفرت داشت. در عین حال یک منتقد اجتماعی، زیر سوال برنده خرافات، تشویق کننده تفکر و روحیه کنجکاوی و جسارت و نواندیشی بود. او براساس عقل و منطق و با اجتناب از خیال پروری به داوری حوادث سیاسی می نشست و هرگز هدف را از وسیله جدا نمی دانست. از همین رو کمتر متفکر سیاسی در ایران را می توان سراغ گرفت که تشخیص های سیاسی اش تا بدان حد درست و بدون خطا باشد. ملکی حتی اگر در مواردی با روش دکتر مصدق موافق نبود به خاطر توجه اش به نتایج و عواقب کار سیاسی برای کل مملکت براساس خردگرایی می گفت: «آقای دکتر مصدق، این راهی که شما می روید به جهنم است، اما ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد». ملکی با اشاره به انقلابی نماها که همه چیز آنهم در یک روز می خواستند و گاهی به سیاست تسلیم و سکوت مطلق روی می آورد می گفت: «از بس سنگ های بزرگ برداشتنند، دست آخر از زدن چشم پوشی شد».

ملکی یک متفکر عمیق، یک استراتژ روشن بین سیاسی و یک اصلاح طلب پیگیر بود. وی از معنود کسانی است که بر پایه مدلل ایده آل رهبری سیاسی در ایران می تواند به عنوان یکی از رهبران سیاسی شایسته ایران معاصر به حساب آید. او حتی یکبار هم در طول حیات سیاسی اش حاضر نشد به خاطر محبوبیت آبی و فرصت طلبی سیاسی که در بازیگران سیاسی ایران در همه طیف ها بسیار رایج بوده است، به جنجال سازی و به قول خودش «فریفتگی عوام» روی آورد. ملکی هم‌رزم و همفکر دکتر ارانی بود. اما به قول دکتر همایون کاتوزیان ارانی در زندان مرد و بت شد و ملکی ماند و مطرود مرد.

اندیشه ها و زندگی خلیل ملکی مظهر ظهور و تراژدی مکتب چپ میانه ایرانی است که در اثر ترور فکری حزب توده و سرکوب حکومت کودتایی محمد رضا شاه خاموش شد و آن همه نوآوری وی زیر آوار سهمگین تفکر ایدئولوژیک با برچسب های «خیانت»، «سازشکار» و «ناسیونالیست» دست کم برای سه دهه پرحادثه اما پر آزمون مدفون گردید.

نیروی سوم : مردم سالاری از راه تعادل

یکی از خدمات مهم ملکی بنیانگذاری مفهوم بنیادی نیروی سوم در سیاست ایران است. این درک براساس شناخت عمیق وی از سوابق تاریخی ایران، واقعیات فرهنگی و اجتماعی و موقعیت جغرافیای سیاسی ایران پی رفته شده است. این دریافت ملکی محصول تفکر فکری و تجربه عملی او در برابر دو نیروی مسلط سیاست ایران در آن زمان یعنی رژیم خودکامه پهلوی از یک سو و حزب توده از سوی دیگر بود. طبق این درک که باید با شرایط امروزی ایران نوسازی شود ولی از نظر متدیک و ارزشی هنوز اهمیت خود را حفظ کرده است نیروی سوم به همه کسانی اطلاق می شود که برای کسب استقلال سیاسی و اقتصادی کشور مبارزه می کنند و در این کوشش اتکانتی جز ملت ایران ندارند. ایجاد یک حرکت ملی مستقل از مراکز بیگانه، تعدیل ثروت، میدان دادن به حضور اقشار وسیع مردم در صحنه سیاست ایران، کسب

حقانیت سیاسی از طریق آرا مردم و افکار عمومی، استفاده از تناقضات سیاست جهانی برای استقرار حق ملت ایران و تثبیت حاکمیت ملی از مهمترین وجوه نیروی سوم به معنای وسیع کلمه است. ملکی همواره تأکید می کرد که دکتر مصدق علامت و نشانه نیروی سوم به معنای اعم آن، بارزترین و با ارزش ترین شخصیتی است که تاریخ معاصر ایران در مقابل توسعه طلبان از هر نوع می شناسد. بنا به تلقی ملکی «نیروی سوم به معنای اخص کلمه انتخاب یک روش ملی و اجتماعی است که در مقابل دو طرز زندگی آمریکائی و روسی مقاومت می ورزد، اراده زنان و مردان آزادمنش ایران را بروز می دهد، از خلال تاریخ تمدن ایران سخن می گوید، توده های محروم ملت ایران را متشکل می کند و برای رهائی از ترس و فقر پیکار می کند».

باید خاطر نشان کرد که نیروی سوم مدافع فرهنگ سیاسی مسالمت جویانه در دوره های متفاوت بوده و در سه جناح ملی، چپ و اسلامی ایران همواره از دوران مشروطیت تا کنون نمایندگان داشته است. در جریان مشروطیت اصلاح طلبان ایرانی با نگاهی آزموده تر و خردمندانه تر به باز کردن راه مدرنیته، روشنگری و قانونگرایی در سیاست ایران می نگریستند. این نخبگان با تجربه با تأکید اساسی بر هویت ایرانی بر این عقیده بودند که نوسازی و دمکراتیزه کردن ایران باید به تدریج و انطباق با شرایط، آرایش قوای سیاسی مملکت و آمادگی مردم صورت گیرد. در جریان نهضت ملی شدن نفت، نخبگان معتدل سیاست ایران همچون مصدق و ملکی همین روش و منطق به شکل عمیق تر آنرا دنبال می کردند و لذا مورد غیرمنصفانه ترین انتقادهای کسانی قرار می گرفتند که با اراده گرایی در پی حل مسائل ریشه ای کشور بودند. اما ملکی در تئوریزه کردن ایده و روش سوم نقش بنیانگذار دارد. در جریان انقلاب نیز بازیگران و طالبانی همچون ستونهای اساسی همین تفکر متوازن بودند که زیر بیرحمانه ترین حملات چپ و راست بر مواضع خود محکم ماندند. اکنون پس از دو دهه، با ظهور جنبش دوم خرداد، خاصی همین روش و منطق را پاسخ گوی نیاز ایران در راه مردم سالاری و همزیستی گرایشهای مختلف سیاسی می داند. در همه این دورانیها، تعادل و هارمونی از ستونهای استوار این آزادپخواهان خردگرای ایرانی بوده است. تجربه نشان می دهد که روش نیروی سوم سازگارترین الگوی توسعه سیاسی و اقتصادی ایران بر مبنای مردم سالاری است. اصلاح طلبان ایرانی در سه جناح اسلامی، ملی و چپ با حفظ تمایزات و نیز همگرایی باید شایستگی نیروی سوم ایران را برای تحقق آرمانهای مردمی نشان دهند که آرزوی بزرگ مصدق ها، ملکی ها و بازیگران ها بوده است: حقوق شهروندی ایرانیان و ترنیع مقام ایران در جهان.

اهمیت خلیل ملکی از سکوی امروز

بزرگداشت خلیل ملکی تنها قدرشناسی از یک شخصیت برجسته سیاست معاصر ایران نیست. بلکه برای تحول ایران امروز اهمیت دارد. گرچه ملکی هنوز برای نسل جوان ایران چهره ای گمنام است، اما سی سال پس از خاموشی غریبانه او امروز دو کانون اصلی پیکار او سلطنت و کمونیسم هر دو در ایران در انزوای کامل و شکست همه جانبه به سر می برند.

فراموش نباید کرد که در یک قرن گذشته دو الگوی نگرش به سیاست در ایران به سختی شکست خوردند. یک الگوی دولت همه چیز، ملت هیچ چیز بود. الگوی عکس برگردان آن تصاحب قدرت سیاسی به هر قیمت از راه انقلاب و براندازی بدون توجه به افکار و آرا شهروندان و منافع ملی کشور بود. هر دو این الگوها در برخورد با مسائل مهمی مثل آزادی و دمکراسی، همزیستی با گرایشهای متفاوت سیاسی و جامعه مدنی وجه مشترک داشته اند. اما ارزشهایی که هسته اساسی تفکر و کوشش ملکی را تشکیل می دادند یعنی ایرانگرایی، اصلاح طلبی، خردگرایی و دمکراسی در جامعه ایران امروز فرازی بزرگ یافته اند. این ارزشها نه تنها میان نخبگان ایرانی بلکه برای نخستین بار در سیاست ایران در حال تبدیل شدن به یک جنبش بزرگ سراسری در جامعه از آب و آتش گذشته ایرانی اند. دوم خرداد مهم ترین نشانه آن است. اکنون با ناکامی خیالپردازیهای چپ نمایانه و راست محافظه کارانه، اندیشه ها و روشهای «نیروی سوم» و نمادهای آن مانند دکتر مصدق، بازیگران، ملکی و خاتمی هرروز با اقبال گسترده تر نیروهای اجتماعی و سیاسی ایران و جوانان و دانشجویان و روشنفکران ایران رو‌برو می شوند. در این میان ملکی مانند بسیاری از نخبگان پهنه علم و سیاست خود حاصلی جز رنج و مشقت و افترا نبرد. اما همچون سرمایه ای اجتماعی به یک نهاد سیاسی تبدیل شد که جنبش ها و روشهای سیاسی از آنان نام و الهام می گیرند.

خردگرایی انتقادی

تاملاتی بر اندیشه کارل پوپر

ب. شباهنگ

علوم تجربی می‌داند و خود را با پرسشهای واقعی سیاست عملی درگیر می‌کند. خود پوپر معتقد است که اندیشیدن انتقادی فلسفی، باید مشغولیت همه روشنفکران باشد و از همین رو باید مطالب را صریح و ساده طرح کرد و از لفاظی و پیچیده‌گویی پرهیز داشت. دشوارگویان و دشوارنویسان به کرات مورد سرزنش پوپر واقع شده‌اند و او آنان را به جادوگرانی تشبیه می‌کند که خود را در پشت چادری از لفاظی پرطمطراق پنهان می‌سازند.

در نگاه اول می‌توان تشخیص داد که اندیشه پوپر، از یکطرف متأثر از فلسفه سقراط و از طرف دیگر تحت تأثیر فلسفه روشنگری قرار دارد. این جمله معروف تاریخی سقراط: "می‌دانم که هیچ نمی‌دانم"، بی‌تردید در شیوه تفکر پوپر نقش بزرگی داشته است. مخاطب سقراط در آنزمان حکمایی بودند که به دانش خود اطمینان راسخ داشتند و بر پایه آن رفتار سیاسی خود را توجیه می‌کردند. تاکید سقراط بر ندانستن، از سر تکبر یا تفتن نبود، بلکه هشدار بود به هم عصران برای چیرگی بر پندارها و تلاش بیشتر برای یافتن حقایق. سقراط نگران آینده انسانها بود و پرسشهای دوباره و دوباره را وظیفه‌ای اخلاقی می‌دانست. از همین روست که پوپر فلسفه سقراط را نوعی "خردگرایی اخلاقی" می‌داند.

پوپر به سهم خود تلاش زیادی می‌کند تا انسانها از پذیرش غیر انتقادی دیدگاهها فاصله بگیرند. موضع انتقادی برای پوپر از اهمیت زیادی برخوردار است و چنین موضعی را نقطه مقابل خودمحوریتی، همرنگ جماعت شدن و دنباله روی از مرجعیت و اقتدار می‌داند. جدل های نظری پوپر با مکاتب فلسفی گوناگون، به گفتار و نوشتار او خصلتی پلمیک وار می‌دهد، اما در واقع هدف او از این جدل ها چیزی نیست جز نزدیکتر شدن به حقایق و یافتن پاسخهای درست تر و واضح تر برای علوم.

پوپر در آنجا که با قیام مآبی، اختناق و همه اشکال تام گرایی به ستیز بر می‌خیزد، تحت تأثیر فلسفه روشنگری قرار دارد. در اکثر نوشته های او "مراجع" و به عبارت خود او "پیامبران کاذب" چه در زمینه نظری و چه در عرصه سیاست عملی، به دقت ردیابی و سرانجام در مقابل قضای منتقد دادگاه عقل قرار داده می‌شوند. جوهر فلسفه روشنگری را می‌توان در پیام تاریخی کانت خلاصه کرد که می‌گفت: "شهادت داشته باش و از عقل خود استفاده کن!" این گفته کانت به کرات در نوشته های پوپر به چشم می‌خورد. پوپر به ویژه در آغاز دارای گرایش نئو کانتی بود و از کانت به عنوان فیلسوف آزادی و انسانیت یاد کرده است. عقل برای پوپر تنها مرجع و سرمایه معنوی انسانی است که همواره باید به آن تکیه کرد، لذا از دید او واگذار کردن درست آن به نهادهای ویژه و یا ابر اندیشمندان، خطرات بسیاری به همراه خواهد داشت. از همین رو هدف اصلی انسان، نه مالکیت بر حقیقت که جستجوی مستمر آن در یک فرآوند پایان ناپذیر است.

پوپر نیز چون کانت، نظریه شناخت را به مثابه نظریه تجربه علمی می‌انگارد و برای دانش ریاضی و فیزیک به مثابه پرصلابت ترین دستاورد علمی بشریت، جایگاه ویژه‌ای قائل است. او نیز مانند کانت بر دوگانگی "فاکت ها" و "نرم ها" و یا به عبارت دیگر آنچه که هست و آنچه که باید باشد، تاکید زیادی می‌کند و از این دوگانگی به ویژه در استدلال علیه اندیشمندان چون هگل و مارکس بهره می‌گیرد.

نظریه شناخت، ابطال پذیری در روش علمی و جامعه باز

نظریه شناخت پوپر بر این اساس استوار است که معرفت بشری باید به طور منظم در معرض نقد و بررسی دوباره قرار داشته باشد. به عقیده او همه دانشهای بشری اشتباه پذیر است. اصولاً هیچ بخش از دانشهای ما را ←

کارل رابسوند پوپر، فیلسوف اتریشی تبار انگلیسی، در سال ۱۹۰۲ میلادی در حومه شهر وین در یک خانواده یهودی که به مسیحیت پروتستان گرویده بود، متولد شد. لذا از همان ابتدا با مشکلات مربوط به اقلیت های مذهبی و قومی آشنا گردید. دوران بلوغ او مصادف بود با سالهای دشوار جنگ جهانی اول. فقر و مسکنت اقشار وسیع مردم در سالهای پس از جنگ، او را به سوی اندیشه های سوسیالیستی سوق داد. مدت کوتاهی عضو حزب کمونیست شد، ولی به سرعت از آن روی گرداند. با این حال به گفته خود تا مدتها پس از آن همچنان یک سوسیالیست باقی ماند.

در سال ۱۹۲۴ تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته های ریاضی و فیزیک به پایان رساند و چهار سال پس از آن موفق به اخذ دکترای فلسفه و روانشناسی از دانشگاه وین گردید. از سال ۱۹۳۰ در رابطه با "حلقه وین" قرار گرفت که محفلی از اندیشمندان اتریشی با گرایش فلسفی پوزیتیویستی بود. به توصیه فعالین این محفل چون "کارناب" و "فایگل"، نخستین اثر فلسفی خود به نام "دو مساله اساسی نظریه شناخت" را به رشته تحریر درآورد که بعدها در سال ۱۹۳۴ به صورت تلخیص شده، تحت عنوان "منطق پژوهش" (Logik der Forschung) منتشر و موجب شهرت علمی او گردید. این اثر تأثیر قابل توجهی بر روی اعضای "حلقه وین" داشت و استدلال آن در مقابله با فلسفه "تجربه گرایی منطقی" (Logischer Empirismus) موجب پاره ای تجدیدنظرها در دیدگاههای اعضای این محفل شد. با این حال پوپر تا مدتها به غلط به عنوان یکی از نمایندگان پوزیتیویسم و یا فلسفه تجربه گرایی منطقی معرفی می‌شد و پای او به جدلهای فکری محافل پوزیتیویستی کشانده شده بود.

شهرت علمی پوپر به سرعت مرزهای زادگاهش را درنوردید و از دانشگاههای مختلف جهان به او پیشنهاد کرسی استادی داده شد. در سال ۱۹۳۷ دعوت دانشگاه زلاندنو را پذیرفت و یکسال پیش از اشغال اتریش توسط ارتش نازی و الحاق این کشور به خاک آلمان، رهسپار زلاندنو شد. تا پایان جنگ جهانی دوم به پژوهش و تدریس در این کشور مشغول بود و طی این مدت که می‌توان آنرا عصر عروج توتالیتاریسم در اروپا نامید، دو اثر مهم خود "فقر تاریخگرایی" و "جامعه باز و دشمنانش" را که شالوده فلسفه سیاسی او بر مبنای آنها واقع شده است، به رشته تحریر در آورد. خود او در زمینه این دو اثر می‌گوید: "این دو کتاب را در دفاع از آزادی و در مخالفت با نفوذ اندیشه های تام گرایانه و به عنوان هشدار علیه خرافات تاریخی تهیه کرده ام."

کارل پوپر در سال ۱۹۴۶ دعوت دانشگاه لندن را برای تدریس پذیرفت و راهی انگلستان شد. وی در این کشور به تحقیق و تدریس ادامه داد و آثار فلسفی و علمی با ارزشی خلق کرد که مهمترین آنها عبارتند از: "منطق اکتشاف علمی"، "حدها و ابطالها"، "شناخت عینی"، "فلسفه و فیزیک"، "رتالیسم و هدف دانش"، "کیهان باز، استدلالی در طرفداری از عدم قطعیت"، "نظریه کوانتوم و شکاف در فیزیک"، "خویششن و مغز آن"، "در جستجوی یک دنیای بهتر"، "آینده باز است" (به همراه کنراد لورنس) و غیره. از پوپر تا کنون سه کتاب "فقر تاریخگرایی"، "جامعه باز و دشمنانش" و "حدها و ابطالها" به فارسی برگردانده شده است. کارل رابسوند پوپر در سال ۱۹۹۴ در لندن چشم از جهان فروست.

رگه های اساسی فلسفی در یک نگاه

کارل پوپر را برجسته ترین نماینده فکری خردگرایی انتقادی (Kritischer Rationalismus) می‌نامند. این نحله فکری، در درجه اول به دنبال مسائل فلسفه آکادمیک نیست، بلکه کنکاش اصلی خود را متوجه

— نمی توان قابل اطمینان، تغییرناپذیر، حتمی و قطعی و واقعی و همیشگی پنداشت. در اصل همه دانش ما، حدسیاتی است که باید درهای آن همواره به روی نقد و تجدینظر گشوده باشد. دیدگاهها، نظریه ها و جهان بینی های اگر چه از طرف افراد با سماجت و تعصب نمایندگی می شوند، اما هرگز نمی بایست آنها را بدون نقد و بررسی پذیرفت. آنها باید از بومه سخت آزمایش در تضارب با نظریه های مخالف و رقیب سر بلند بیرون بیایند تا نقاط ضعف و قوت آنها بر همگان روشن گردد. به عقیده پوپر روند رشد شناخت بشری و به ویژه پیشرفت علمی بر این پایه استوار است که ما خطاهای خود را بشناسیم و از آنها بیاموزیم. از همین رو در فلسفه پوپر شاهد گشادگی باب انتقاد و ناراضیاتی نسبت به ایجاد منظومه های فلسفی و علمی هستیم که ادعای قطعیت و تمامیت دارند. پوپر بر این نظر بود که حل هر مسئله ای، به پیدایش مسئله تازه ای منجر می گردد و هر چه انسان بیشتر درباره جهان بداند، معرفت او نسبت به آنچه که نمی داند آگاهانه تر و صریح تر است و لذا نادانی انسان را پایانی نیست. او این عقیده خود را در این جملات بیان کرده است: " **هنگامی که به گستردگی و پهنای آسمان می نگریم، تخمینی از گستردگی و پهنای نادانی خود به دست می آوریم.**"

نظریه علم پوپر بر پایه آزمون و ابطال پذیری استوار و روش آن قیاسی است. به عقیده پوپر دو گونه اظهار نظر تنوریک وجود دارد: یکی آن دسته از اظهار نظرهایی که هنوز از نظر علمی باطل اعلام نشده اند و دیگر آنان که با محک تجربه، ابطال و لذا به عنوان نظریه ای غیرعلمی از دور خارج گشته اند. بنابراین در مکتب خردگرایی انتقادی، از شناخت علمی تنها می توان راه حلهایی موقت برای یک مسئله معین را استنباط کرد. نظریه ابطال پذیری پوپر دارای این اصل متعارف (Axiom) است که تمامی توضیحات علمی، دارای خصلتی قیاسی (deduktiv) و نه استقرایی (induktiv) هستند. به عبارت دیگر توضیحات علمی در آغاز به صورت فرضیه هایی (Hypothesen) ارائه می شوند و در معرض آزمون و سنجش قرار می گیرند. هدف این آزمون و سنجش نیز چیزی جز نشان دادن ضعف فرضیه ها، ابطال آنها و مالا حذف آنها به عنوان یک نظریه غیرعلمی نیست. طبعاً هر فرضیه ای که در برابر ابطال شدن خود مقاومت بیشتری نشان دهد و پایدارتر بماند، از صلابت علمی بیشتری برخوردار است، مانند بسیاری از نظریه های علوم طبیعی. در عین حال مادامی که فرضیه ای ابطال نشده است و در واقع برای آن فاکتهای ابطال کننده یافت نشده است، می توان دو دلیل برای آن اقامه کرد: نخست اینکه فرمولبندی این فرضیه به گونه ایست که مشاهده و محک زدن آن با واقعیت را دشوار ساخته است و دوم اینکه توضیح مربوط به آن فرضیه، در زمان خود، بهترین توضیح و نزدیک ترین توضیح به واقعیت است.

پوپر روند یاد شده را در زمینه یافتن فرضیه های جدید برای تصحیح و جانسخت کردن فرضیه های قدیمی، اصل "آزمون و خطا" (trial-and-error) می نامد و آنرا به مکانیسم بازار در یک جامعه رقابتی تشبیه می کند که دارای اقتصادی مستقل است. او چنین جامعه ای را "جامعه باز" می نامد و مهمترین ویژگی و شاخص چنین جامعه ای را در آن می بیند که در آن، رقابت آزاد بر سر نظریات علمی وجود دارد و این نظریات متقابلاً یکدیگر را اصلاح، ابطال و یا تکمیل می کنند. شفافیت از مهمترین مشخصه های چنین جوامعی است. "جامعه باز" پوپر در مقابل "جامعه بسته" و توتالیترستی قرار دارد که در آن منظومه های کاملی از عقاید "علمی" و فلسفی، ادعای انحصار حقیقت را دارند. دفاع پوپر از جامعه باز، در عین حال سهم او در مبارزه معنوی و تنوریک علیه فاشیسم و کمونیسم نیز بود.

کارل پوپر "جامعه باز" خود را یک طرح آماده و نیازمند یک استدلال نهایی متافیزیکی نمی داند، بلکه با تکیه بر عقل به دنبال تثبیت نهادهایی است که در یک فرآیند تدریجی، ایجاد و بقای آنها ممکن و خطر تعطیل آنها کاهش دهند. برای پوپر موضوع قدرت سیاسی، بر پایه این پرسش افلاطونی که "چه کسی باید حکومت کند؟" مطرح نیست. او بر عکس مسئله اصلی علوم اجتماعی را در یافتن پاسخ برای این پرسش می داند، که چگونه می توان نهادهای سیاسی را سازماندهی کرد، تا امکان لطمه زدن سیاستمداران نالایق و بد، به حداقل ممکن برسد. بنابراین برای او مرکزی ترین مسئله در جامعه باز، کنترل قدرت است و نه پندارهای مربوط به مکارم اخلاقی این یا آن سیاستمدار.

فلسفه تاریخ پوپر

کارل پوپر را می توان بزرگترین منتقد مکاتب فلسفی تاریخگرا نامید. خود او تاریخگرایی یا تاریخگرایی (Historicism) را آن نحله فکری می معرفی می کند که دارای فلسفه خاصی از تاریخ و نگرش ویژه ای نسبت به علوم اجتماعی است و بر این باور است که تکامل جامعه طبق قوانین جهانشمول و ضرورتندی صورت می پذیرد که می توان آنرا با قوانین طبیعی مقایسه کرد. کانیست انسان این قوانین را بشناسد، تا بتواند مسیر تاریخ و روند تکاملی آنرا پیش بینی کند.

پوپر پیشگویی جریان تاریخ بشری را از راههای علمی یا هر روش استدلالی دیگر غیر ممکن می داند و اعتقاد به سرنوشت تاریخی را خرافه مطلق می شمارد. زمانی مارکس در کتاب خود "فقر فلسفه"، به جمل فکری با پرودون و نوشته او "فلسفه فقر" پرداخته بود. بیهوده نیست که پوپر در جمل فکری با مارکس که او را یکی از برجسته ترین نمایندگان تاریخگرایی می شمارد، نام اثر خود را "فقر تاریخگرایی" گذاشته است. تلاش پوپر در این کتاب متوجه آنست که از راه استدلال عقلی، عقیم بودن روش مارکس و دیگران را در پیشگویی آینده تاریخ نشان دهد و از جمله ثابت کند که ادعای قانونمند بودن حرکت تکاملی جامعه بشری به سوی کمونیسم، غیر علمی است، چرا که در حوزه پندار و ابهام قرار دارد و در قلمرو آزمون و سنجش، هیچ حاصلی از آن به دست نمی آید.

پوپر استدلال می کند که جریان تاریخ بشری به شدت از پیشرفت معرفت انسانی تاثیر می پذیرد و ما قادر نیستیم با روشهای علمی یا استدلالی، پیشرفت آتی معرفت علمی خویش را پیشگویی کنیم. بنابراین نمی توانیم جریان آینده تاریخ بشری را پیش بینی کنیم. لذا باید امکان یک تاریخ نظری و به عبارت دیگر یک علم اجتماع تاریخی را طرد کنیم و در نظر داشته باشیم که هیچ نظریه علمی درباره سیر تاریخی نمی تواند وجود داشته باشد که عنوان پایه ای برای پیشگویی تاریخی پیدا کند. پوپر این اندیشه خود را در جملات زیر خلاصه می کند: "اگر چیزی به نام پیشرفت و رشد معرفت بشری وجود داشته باشد، پس ما امروز نمی توانیم پیش بینی کنیم که فردا چه چیز دانسته خواهد شد."

پوپر تاریخگرایی را اندیشه ای کهن می شمارد و متذکر می شود که روایای خیر دادن از آینده، از زمانهای دور همراه بشر بوده و این باور وجود داشته است که در پس فرامین ظاهراً کور سرنوشت، هدف هایی نهفته است. او در مورد تاریخگرایی عصر جدید تصریح می کند که در عصر جدید و همراه با رشد دانشهای طبیعی، تاریخگرایان جدید به تکاپو افتادند و دلیل آوردند که اگر علم اخترشناسی بتواند کسوف و خسوف ها را پیشگویی کند، چرا جامعه شناسی نتواند انقلابات آینده را پیش بینی کند؟ لذا این امید در آنان افزایش یافت که به همان گونه که نیوتون قوانین حرکت اجسام مادی را سیافت، جامعه شناسان نیز بتوانند "قوانین حرکت اجتماع" را بیابند. پوپر چنین اندیشه ای را نتیجه کج فهمی علوم طبیعی می نامد، چون به عقیده او هیچ حرکت اجتماعی نیست که از هر جهت مشابه با حرکت اجسام مادی باشد، بنابراین چنین قوانینی وجود ندارد. پوپر اضافه می کند که اگر واقعا قوانین اجتماعی وجود داشته باشد، باید صحت کلی داشته باشد و سراسر تاریخ بشری را فراگیرد، حال آنکه چنین نیست و هیچ یکنواختی اجتماعی نیست که برای بیش از یک دوره اجتماعی صادق باشد.

پوپر در مورد معنای تاریخ بر این نظر است که آنرا صرفاً می بایست "وقایع نامه ای" از پیشامدها، یعنی اتفاقات سیاسی و اجتماعی نامید و همین "وقایع نامه" با دامنه محدود آن، از طرف تاریخگرایان، شالوده و اساس جامعه شناسی قرار می گیرد. بدین ترتیب، تاریخگرایان جامعه شناسی را همچون علمی نظری و تجربی (آمبریک) در نظر می گیرند که شالوده تجربی آن تنها از "وقایع نامه" ساخته می شود و هدف آن ساختن و پرداختن پیشگویی های پر دامنه است. واضح است که این پیشگویی ها باید خصوصیت تاریخی داشته باشد، چون کار آزمون آنها با تجربه و اثبات یا رد آنها، به تاریخ آینده محول می شود. خلاصه آنکه، تاریخگرایان ادعا می کنند که جامعه شناسی علم تاریخ نظری است.

پوپر همچنین تصریح می کند که تاریخگرایان به توسعه تاریخ معتقدند و لذا تنها به گذشته نمی نگرند، بلکه نسبت به آینده نیز خوشبین هستند. آنان به دنبال یافتن قوانین توسعه و پیشرفت می باشند که بر اساس آن بتوانند با استخراج آینده گویی، خود را با تغییرات در شرف تکوین، سازگار ←

کنند. در واقع هدف تاریخ‌نگاریان در آن خلاصه می‌شود که با تفسیر گذشته، آینده را پیشگویی کنند. تاریخ‌نگاریان در عین حال که خودخواستار جهانی بهتر هستند، بر این اعتقادند که روند تکاملی تاریخ به شکل مقدر به سوی جامعه‌ای آرمانی سیر می‌کند. اما چنین نظری مساویست با اعتقاد داشتن به معجزات اجتماعی و سیاسی، چرا که منکر آن می‌شود که عقل بشری قدرت آنرا داراست که جهان بهتری بسازد. تاریخ‌نگاریان این نظر را تبلیغ می‌کنند که انتقال از وضع کنونی به جهانی بهتر نه به دستگیری عقل، که از طریق قوانین کور و اجتناب ناپذیر توسعه اجتماعی امکان پذیر است، آنان به این ترتیب به دیگران توصیه می‌کنند که در برابر این "قوانین" سر تعظیم فرود آورند و این اعتراف به شکست عقل است!

پیامبران کاذب

زمانی آلفرد وایت هد، فیلسوف انگلیسی، گفته بود که تاریخ فلسفه چیزی نیست جز مجموعه‌ای از زیر نویسها بر فلسفه افلاطون. اما پوپر در افلاطون و برخی دیگر از فیلسوفان چون هگل و مارکس، دشمنان آزادی و جامعه باز را می‌بیند. پوپر در اثر معروف خود "جامعه باز و دشمنانش" تصریح می‌کند که اگر قرار است تمدن بشری زنده بماند، ما باید عادت دفاع از بزرگ مردان را ترک گوئیم، چرا که بسیاری از این بزرگ مردان، از راه تاختن به آزادی و عقل، خطاهای بزرگ مرتکب شده‌اند و تسلط فکری آنان هنوز مایه گمراهی انسانهاست. پوپر خردمندانی را که با اندیشه‌های خود عملاً در خدمت خودکامگان قرار داشته‌اند و راهگشای حکومت‌های جبار بوده‌اند، پیامبران دروغین می‌نامد.

انتقاد پوپر از اندیشه‌های دو فیلسوف برجسته عهد عتیق یونان، یعنی افلاطون و ارسطو در کتاب "جامعه باز و دشمنانش" به قدری تند بود که در آغاز هیچ ناشری حاضر به چاپ این کتاب نمی‌شد. پوپر در نقد اندیشه‌های افلاطون به هیچ عنوان خود را محدود به بررسی فلسفه سیاسی و نظریه دولت او نمی‌کند. او در حمله به افلاطون و در مقایسه او با سقراط، در عین حال مقام و جایگاه دومی را به عنوان نماینده یک عقلانیت اخلاقی و انتقادی بالا می‌برد.

اما برای پوپر، هگل و بیش از او مارکس، بزرگترین نمایندگان تاریخ‌نگاری معاصر هستند و لذا سزاوار انتقادی کوبنده ولی خردگرایانه. پوپر در نقد آرا هگل بر این موضوع انگشت می‌گذارد که او به نمایندگی از طرف دربار فریدریش ویلهلم سوم، پادشاه پروس، مأموریت یافت تا با "نگاه داشتن فلسفه در محدوده صحیح"، از رشد اندیشه‌های آزادیخواهانه در آلمان جلوگیری کند و با توجیه خودکامگی در یکی از بحرانی‌ترین ادوار ارتجاع پروس، اصلاح طلبان و آزادیخواهان را از دستگاه حکومت دور سازد. در عین حال تصریح می‌کند کسانی هگل را به شهرت رساندند که می‌خواستند "تند و با شتاب بر عمق اسرار جهان دست یابند، البته نه با زحمت و رنج کارهای فنی".

یکی از تندترین انتقادات پوپر متوجه زبان پیچیده هگل است که او آنرا "زبان زرگری و لفاظی‌های رعد آسا و افسونگر" می‌خواند و توصیه می‌کند که خواننده نباید آنرا جلدی بگیرد، چرا که "راز هگل نه در ژرف نگری و صلابت افکارش، که در بیهودگی" افکار او نهفته است. پوپر اضافه می‌کند که فلاسفه در سراسر تاریخ، حتی در زمان خود ما، همواره سعی داشته‌اند که چادری همانند جادوگران بر سر کشند، تا همگان بیندارند که فلسفه چیزیست غریب و بسیار پیچیده و درگیر با رموز و اسراری که مذاهب و ادیان با آنها درگیرند، اما نه به وجهی که بتوان آن رموز و اسرار را بر کودکان، یا بر توده مردم آشکار کرد. از همین رو فلسفه را چیزی عمیق تر از این‌ها وانمود می‌سازند و آنرا مذهب و الهیات خردمندان و متفکران می‌نامند. به عقیده پوپر، فلسفه هگل دارای چنین خصوصیتی است و از آن نوع خرافاتی است که معتقد است فلسفه همه چیز را می‌داند و برای هر چیز پاسخی دارد!

پوپر، هگل را "حلقه گمشده" میان فلسفه افلاطون و اشکال امروزی نظام‌های استبدادی می‌داند، نظام‌هایی که می‌آموزند باید به درگاه وطن، تاریخ یا ملت نیایش کرد. نظام‌هایی که بر طبق آنها حکومت همه چیز است و فرد هیچ چیز نیست. به بیان او در فلسفه هگل هیچ اثری از یک اندیشه اصیل وجود ندارد و تمام حرف‌های او در خدمت یک هدف قرار دارد: دشمنی با جامعه باز و آزاد، اغتشاش در تعقل و تحقیر عقل و لذا خدمت به کارفرمای خود، فریدریش ویلهلم سوم. پوپر همانجا تصریح می‌کند که با اینحال که فلاسفه

مارکسیست همواره گوش به زنگ نشسته‌اند و تا یک نظر مخالف به گوششان می‌رسد، آنرا متأثر از منافع طبقاتی صاحب نظریه می‌شمارند، وابستگی هگل به دربار پروس را نادیده می‌انگارند، چرا که او را بنیانگذار دیالکتیک می‌دانند.

پوپر در توضیح تفاوت فلسفه کانت و هگل تاکید می‌کند که اگر دیالکتیک کانت، به حمله او بر مابعدالطبیعه (متافیزیک) تبدیل می‌شود، دیالکتیک هگلی، به عمده‌ترین وسیله برای دفاع از مابعدالطبیعه تبدیل می‌شود. وی تصریح می‌کند که کانت در اثر معروف خود "سنجش خرد ناب" یادآور می‌شود که عقل هر آنچه در قلمروی خارج از گستره آزمون قرار گیرد، به دام تضادها یا تناقضات گرفتار می‌آید و احتمالاً چیزهایی فراهم می‌آورد که کانت آنها را صریحاً "وهمیات صرف"، "جزمیت سترون"، "خواب و خیال"، یا "لاف و گزاف درباره معرفت بر همه چیز" توصیف می‌کند. کانت در همان اثر مدعی می‌شود که برای مثال فرض وجود یا عدم خدا می‌تواند با شواهد هم طراز اثبات یا رد شود، زیرا در برابر هر استدلالی، یک استدلال متقابل و هم طراز وجود خواهد داشت. کانت به این ترتیب ثابت می‌کند که هر گاه تفکر انسان از حیطه آزمایش و تجربه کنار افتد، خصلت علمی نخواهد یافت. به عقیده پوپر قصد کانت این بود که ادعاهای مغلق یافان را دربار مابعدالطبیعه برای همیشه متوقف سازد، اما هگل به کمک دیالکتیک سحرآمیز خود به جنگ کانت می‌رود و معتقد است که او عقل را به مثابه یک پدیده ایستا در نظر گرفته است و فراموش کرده است که عقل گسترش یابنده، به موقع خود به همه پرسشهای اساسی پاسخ خواهد داد. پوپر این ادعای هگل را "جزمیت مضاعف" می‌نامد و تصریح می‌کند که هگل مایل است با پیش کشیدن "تضاد فی النفس در همه اشیا" و "عقل گسترش یابنده"، استدلال عقلی را متوقف سازد و انتقاد را امری غیر ممکن سازد و به این ترتیب فلسفه خود را دافع همه ایرادات قرار دهد و برفراز تمامی تاریخ فلسفه، مستقر سازد. بر طبق نظر پوپر، در علوم تناقضات غیر مجاز هستند و پیدایش هر تناقضی، اهل علم را مجبور می‌کند که تمام تلاش خود را به کار گیرند و آن تناقض را رفع نمایند، اما دیالکتیک هگلی بر این پایه استوار است که تناقضات نه تنها مجاز، بلکه سخت مطلوبند و اگر ما این اصل را بپذیریم، لزوماً کل استدلال ناظر بر پیشرفت منهدم می‌گردد. زیرا اگر تناقضات اجتناب ناپذیر و مطلوب باشند، نیازی به رفع آنها نیست و لذا همه پیشرفتها باید به پایان برسند و سراسر علم فرو می‌ریزد!

پوپر در نقد آرا مارکس تصریح می‌کند که ظهور سوسیالیسم، اوج پیامبری و پیشگویی تاریخی است. او پیشگویی تاریخی مارکس را استدلالی به شدت پندار بافانه و غیر علمی توصیف می‌کند و "سه گام" مارکس در مورد روابط طبقاتی، ضرورت انقلاب اجتماعی و منتهی شدن آن به ظهور جامعه بی طبقه یا جامعه کمونیستی را مورد مذاقه و ارزیابی قرار می‌دهد. طبق نظر پوپر، ضمن اینکه امکان اثبات استقرار جامعه کمونیستی در آینده، از هیچ راه علمی میسر نیست، چرا که این پیش بینی در گستره آزمون و تجربه قرار ندارد و اصولاً سنجش پذیر نیست، این حکم مارکس نیز - اگر آنرا جدی بگیریم - درست نیست که پیروزی کارگران، لزوماً به جامعه بی طبقه منجر خواهد شد. پوپر از قول خود مارکس نقل می‌کند که وحدت و یکپارچگی یک طبقه، جزئی از آگاهی آن طبقه است و این آگاهی خود نتیجه مبارزه طبقاتیست. حال اگر فشار سنگین مبارزه با دشمن مشترک طبقه کارگر پایان یابد، دیگر چه دلیلی باقی می‌ماند که احاد و افراد طبقه کارگر، وحدت سابق را حفظ کنند؟ آیا همان متحدین سابق و به قدرت رسیدگان جدید، به طبقات متعارض جدید تقسیم نخواهند شد؟ بنابراین می‌بینیم که برانداختن استثمار بورژوازی کافی به مقصود نیست، چرا که امکان دارد گروه‌هایی از کارگران مزایایی به چنگ آورند و این مزایا مایه استثمار از گروه‌های کم بخت و ناتوان گردد. لذا روشن است که در پی پیروزی انقلاب کارگری، ممکن است وقایع گوناگون تاریخی به وقوع بپیوندد. پوپر تصریح می‌کند که روش پیشگویی تاریخی، در بسیاری موارد سترون و امکان ناپذیر است و چشم بستن بر امکانات نامطلوب - یعنی کاری که مارکس مرتکب آن شده است - عملی غیر علمی است.

پوپر اندیشه‌های مساوات طلبی را در مارکس تحسین می‌کند و یادآور می‌شود که راه افتادن تفکر در جاده آمال و آرزو امریست که پیش می‌آید، اما همانجا تصریح می‌کند که باید مراقب باشیم تا این نوع طرز تفکر، یا تفکر علمی یکسان گرفته نشود. پیشگویی‌هایی از این دست، راهی ←

← است از برای گریز به سوی بهشت موعود و بسیار جذاب، اما دارای شان و عیار علمی نیست.

پوپر در استدلال مارکس در مورد قانونمندی انقلاب اجتماعی نیز بر این نظر است که این فرضیه، از مقدمه مارکس در مورد از بین رفتن همه طبقات اجتماعی و باقی ماندن تنها بورژوازی و پرولتاریا، استنتاج نمی‌شود. به عبارت دیگر در استدلال مارکس از بسیاری وقایع که به همان اندازه امکان ظهور دارند، غفلت شده است. برای مثال این امکان وجود دارد که همه طبقات متوسط فنا نشوند و در طبقه کارگر ادغام نگردند، همانگونه که رشد بعدی طبقات متوسط جدید در جوامع صنعتی آنها نشان داد و در جهت عکس پیشگویی مارکس مبنی بر انفکاک طبقاتی میان بورژوازی و کارگران سیر کرد.

پوپر در سنجش آرا مارکس می‌افزاید که پیشگویی مارکس بر پایه استدلالهای باطل قرار دارد. اما علت شکست نتایج پیامبرگونه او صرفاً در ناکافی بودن پایه تجربی استدلال او نیست. شکست مارکس، در کسوت یک پیامبر، کلاً معلول فقر تاریخگرایی است؛ به عبارت دیگر، علت آن شکست در این واقعیت نهفته است که اگر امروز چیزی در نظر ما به مثابه یک گرایش یا روند تاریخی بنماید، نمی‌توان گفت که فردا هم آن گرایش یا روند تاریخی، همین منظر و سیما را خواهد داشت. پس ملاحظه می‌شود که آن قوانین کلی که در تبیین تاریخی به کار می‌روند، هیچ اصل گزیده و هیچ دیدگاهی برای تاریخ فراهم نمی‌آورند.

به عقیده پوپر، آنچه که به عنوان تاریخ جهان یا تاریخ بشر شناخته می‌شود، چیزی نیست جز تاریخ قدرت سیاسی و این تاریخ نیز چیزی نیست مگر تاریخ جنایات و کشتارهای جمعی! بنابراین از دید او، تاریخ ناظر بر هیچ مقصد و غایتی نیست و به این مفهوم هیچ معنایی ندارد، اما ما قادریم با درس آموزی از معضلات نبرد قدرت، تاریخ را از دیدگاه پیکار خود در راه استقرار جامعه آزاد و حاکمیت عقل و عدالت و آزادی و برابری و در راه دفع جنایات بین المللی تفسیر کنیم.

در بخش دوم این مقاله، به معرفی "آموزش سه جهان" کارل پوپر خواهیم پرداخت.
منابع آلمانی:

- Karl R. Popper: Auf der Suche nach einer besseren Welt, München 1994
Karl R. Popper/Konrad Lorenz: Die Zukunft ist offen, München 1993
Lothar Schäfer: Karl R. Popper, München 1992
Kurt Lenk: Methodenfragen der politischen Theorie, Kritischer Rationalismus, Bonn 1993

منابع فارسی:

کد پوپر: حلسها و اباطالها، ترجمه احمد آرام، تهران انتشارات انتشار، ۱۳۶۸
کارل ر. پوپر: فقر تاریخگرایی، ترجمه احمد آرام، تهران انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰

کد. پوپر: جامعه باز و دشمنانش، ترجمه علی اصغر مهاجر، تهران انتشارات انتشار، ۱۳۶۴

تداوم رو در رویی ها ...

مطلع و گواه هستند. در جریان تحقیقات، ۳ نفر دیگر نیز اخیراً دستگیر شده اند که نتیجه متعاقباً اعلام خواهد شد.

مطبوعات که در این مدت شش ماه سکوت کرده بودند و به قول عباس عبدلی عضو شورای سردبیری روزنامه "صبح امروز": "بخشی از این سکوت اجباری بود"، توانستند سکوت خود را بشکنند و از لابلای نوشته های آن ها اطلاعاتی روشنتر به دست آمد.

بنا به نوشته مطبوعات، سعید امامی معروف به سعید اسلامی در هنگام انقلاب به عنوان دانشجو در آمریکا اقامت داشته و دو سال پس از انقلاب از آمریکا به ایران آمده و همکاری رسمی خود را با وزارت اطلاعات آغاز کرده بود. سابقه او وزارت فلاحیان سمت معارین امنیتی وی یعنی معارین اول او را داشته است. سابقه او چنان بوده که بنا به نوشته روزنامه "سلام"، خاتمی تقاضای برکناری او را از این سمت از دری نجف آبادی وزیر اطلاعات نموده است. روزنامه "همشهری" می‌نویسد: "او چهارشنبه گذشته پس از خودکشی به بیمارستان منتقل شده و مسرود مداوا قرار می‌گیرد و روز پنج شنبه پزشکان حال وی را رضایت بخش تشخیص می‌دهند و اجازه

مخصی صادر می‌کنند ولی قرار می‌شود برای اطمینان بیشتر در ساعت دیگر نیز در بیمارستان تحت مراقبت باشد. در فاصله این مدت وی ایست قلبی پیدا می‌کند و می‌مرد". کیهان از قول پزشک قانونی می‌نویسد: "جسد او را پس از فوت در یکی از بیمارستانها در روز شنبه ۲۹ خرداد ماه تحویل گرفته و زمان استفاده از داروی نظافت را ۴ روز قبل از فوت در روز ۲۶ خرداد ماه اعلام کرده و گفت در ساعتی اولیه انتقال به بیمارستان او قادر به تکلم بوده است. روزنامه "سلام" می‌نویسد: "مشولین محترم پرونده بارها اعلام کرده اند که مقامات کشور در جریان جزئیات و تحولات پرونده هستند ولی ناگهان پس از خودکشی یکی از مهمترین منابع و عوامل اصلی پرونده، مشخص می‌شود که ریاست محترم جمهوری پس از فوت وی از جریان اطلاع می‌یابد". "سلام" اضافه می‌کند: "چه بسا در این سه روز پس از اقدام به خودکشی که او قادر به تکلم بوده در آخرین ساعت زندگی حقایق از زبان وی اظهار می‌شد که قفل پرونده را باز و یک کشور را از فضای سنگین و غیرضرور کنونی نجات می‌داد".

روزنامه تهران تایمز در این مورد نوشت: "بسیار دشوار است تصور کرد که یک زندانی با مصرف پودر بهداشتی خودکشی کند. فردی که پودر بهداشتی را برای امامی تهیه کرده بود اکنون دستگیر شده است و او مسرود بازجویی قرار خواهد گرفت تا مشخص شود که آیا کشتن امامی به منظور از بین بردن شواهد بوده است؟".

روزنامه "سلام" طی تحلیلی علت خودکشی او را مصون ماندن عوامل و طراحان دیگری که احیاناً نقش اساسی تری در این جنایات داشته اند نامید تا احیاناً دوستان و مشاوران و بلکه آمران خود را از خطر دور نگه دارد. اما روزنامه رسالت او را عامل نفوذی سرویس های جاسوسی (سیا و موساد) اعلان می‌کند و می‌نویسد که حکم مستقیم قتلها در میز ایران در "موساد" و "سیا" صادر شده است و از قول رهبر در نمازجمعه دی ماه سال گذشته نیز نقل قول می‌کند که "ممکن نیست قتلها بدون سناریوی خارجی باشد".

روزنامه نشاط در همان روز پنجشنبه ۳۰ تیر در صفحه ۲ خود خبر از مجلس ترجمه سعید امامی (بخوان مامور خطرناک و خائن سیا و موساد) را با حضور ۴۲۰ نفر در مسجد حجت بن الحسن می‌دهد که در آن یک روحانی به نام بحرمد می‌گوید "حاج سعید امامی مانند همه شریعت فصل را نوشید. باب هشتم باب الحسین (ع) است و شیفتگان امام حسین (ع) در این دنیا از این باب وارد می‌شوند و مسرود آرزوش قرار می‌گیرند. پیش از سخنرانی بحرمد یکی از حاضرین در مراسم از جمعیت حاضر خواست، بر شهدای مظلوم شیعه صلوات بفرستند".

باید توجه داشت که در کشوری که اجازه گرفتن مجلس ترجمه برای رفقای شهید ما داده نمی‌شد و در کشوری که حتی اجازه دفن رفقای ما که در جنگ جان باخته بودند، در بسیاری گورستان ها داده نمی‌شد و خورشیدانان آن ها توانسته اند اجازه دفن در گورستان های شهر برای آنها بگیرند، در مراسم سوم یک "جاسوس نفوذی موساد روسیا" برای شهدای مظلوم شیعه صلوات می‌فرستند و حتی بنا بر همین خبر، فردی که خود را حاج حسین معرفی کرده از حاضرین خواسته تا از مراسم عکسبرداری نکنند.

در همان شماره "نشاط" از قول خبرنگار خصوصی نوشته شده است: گفته می‌شود یکی از سه بازداشت شدگان باقی مانده پرونده قتل های پائیز گذشته، راننده همان اتوبوسی است که چند سال پیش قصد داشت اتوبوسی حامل جمعی از اعضای کانون نویسندگان ایران را در جریان سفر به جمهوری ارمنستان به قهر دره هدایت کند. در جریان آن واقعه راننده اتوبوس در یک برنامه از پیش طراحی شده در یکی از جاده های شمالی کشور به ناگهان از اتوبوس خارج شد تا اتوبوس به همراه نویسندگان سرشناس به دره سقوط کند اما این اقدام به دلالتی نافرمان ماند".

فقط با گذشت سه روز از ماجرای اعلان خبر "خودکشی" سعید امامی و با توجه به شرایط محدود و فشار حاکم بر مطبوعات همین گوشه از نوشته های مطبوعات نشان می‌دهد که چه سازمان جنایتکار و مخوفی به نام وزارت اطلاعات مسئول امنیت مردم کشور ماست.

اگر جنایات و آدم کشی های سال های اول انقلاب را بتوان به حساب قشری گری مذهبی، جو انقلابی خشونت ناشی از اعتقاد ایدئولوژیک مذهبی در آن سال های اول انقلاب و جنگ دانست، دیگر در دوران پس از جنگ و شرکت این وزارت خانه و اعضا آن در فعالیت های اقتصادی، این وزارت خانه به یک تشکیلات مافیائی و سودپرست و فاسد و سرکوبگر تبدیل شده است. استفاده از فاطمه قائم مقام زن مزدوج صاحب سه فرزند، برای به تور انداختن مخالفین از طریق همخوابگی با آنان و قیلمبرداری مخفی، جهت تحت فشار قرار دادن بعدی آنان، نمونه روشنی از بی اعتقادی و عمق فساد این سازمان جنایت کار مدعی دفاع از ارزش ها و اخلاق اسلامی است.

با توجه به فساد سراسری این سازمان و عدم امکان بررسی و پیگیری جنایات آن از درون، چنانکه در این شش ماه گذشته و با قتل سعید امامی تجربه شده است، باید کلیه پرونده ها علنی گشته و تمام بازجویی ها در اختیار مطبوعات قرار گیرد. هیچ مرجعی بالاتر از افکارعمومی، صالح تر برای دانستن و بررسی و پیگیری این جنایات و آمرین و عاملین آن نیست.

از لابلای مطبوعات ایران

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

حقوق بشر و ضرورت عفو عمومی مهاجرین سیاسی

نشریه "هویت خویش" که به جای "پيام دانشجو" و به عنوان سخنگوی جنبش اسلامی دانشجویی آغاز به انتشار کرده است، در نخستین شماره خود به تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۸، در مقاله ای به قلم فتح الله مرادی از دولت در خواست نموده است که با اعلام عفو عمومی، زمینه بازگشت دگراندیشان خارج از کشور را فراهم نماید. در این مقاله آمده است: "تا قبل از روی کار آمدن دولت آقای خاتمی دولتهای وقت تلاش چشمگیری برای بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران ننموده اند که این سیاست موجب عدم احساس امنیت، مهاجرت اجباری و پناه بردن به بیگانگان و نیز عدم امنیت سرمایه گذاری و مآلا شدت گرفتن تفریق اجتماعی و بی ثباتی جامعه گردید. ولی بعد از دوم خرداد دولت قول داد که مانع نقض حقوق بشر گردد و به ارزشهای مشترک انسانی بها دهد که نتیجه آن کاهش تعداد اعدامها و کاهش نقض حقوق بشر و افزایش ضریب اعتماد عمومی بوده است."

نویسنده مقاله سپس می افزاید: "با این حال سیاست دولت آقای خاتمی در این مورد چندان شفاف نیست و باید کاری را که انقلابیون در سالهای بعد از انقلاب مردمی ۵۷ انجام ندادند به انجام برسانند و آن اعلان عفو عمومی از طرف حاکمیت و اعلان اینست که هیچ کس به خاطر مسایل ۲۰ سال اخیر و یا گرایش و عضویت و سیمپاتی حزبی و مرامی و دینی و قومی از حقوق خود محروم نمی باشد و همگان دارای فرصت برابر برای دستیابی به قدرت سیاسی، ثروت، شغل و امکانات رفاهی می باشند". نویسنده در پایان مقاله تصریح می کند: "شاید اعلان این موضوع طی بیانیه رسمی که به تصویب مجلس هم رسیده باشد کمک فراوانی به زیرساختهای توسعه در ایران بنماید. این کار را انقلابیون آفریقای جنوبی نه بعد از ۲۰ سال بلکه از ابتدای اخذ قدرت سیاسی انجام دادند و مردم و حزب کنگره و نلسون ماندلا، محبوب مردم جهان گشتند."

فصل مشترک تام گرایان و ملانصرالدین!

مجله هفتگی "توانا" از نشریات هوادار جبهه دوم خرداد، در سرمقاله شماره ۳۵ خود به قلم ایرج رستگار مدیر مسئول این نشریه، به موضوع شکست تام گرایان در جریان استیضاح وزیر ارشاد پرداخته و مینویسد: "می گویند ملانصرالدین دنبال چیزی می گشت، کسی به او رسید و پرسید: دنبال چی می گردی؟ گفت دنبال کلیدم. رهگذر پرسید: اینجا گمش کرده ای؟ ملا گفت نه! در خانه گم شده. رهگذر با تعجب پرسید: چرا اینجا دنبالش می گردی؟ ملا گفت: چون اینجا هوا روشن تر است!!"

نویسنده این مقاله سپس می افزاید: "حکایت ملا، حکایت جریان منتقد به اصلاحات سیاسی کشور است. با تفاوت این که، ملا کلید منزلش را گم کرده بود ولی جریان فوق، کلید تاثیرگذاری بر مردم - خصوصاً نسل جوان - را. اما هر دوی آنان در یک نقطه فصل مشترک دارند: «نا به جا گشتن».

مقاله نویس در توضیح این نا به جا گشتن اضافه می کند: "جریان منتقد به اصلاحات سیاسی، نمی تواند اکثریت افکار عمومی را به خود معطوف کند، و عامل آن را رقیبان سیاسی، مطبوعات، فضای باز و... می داند. در حالیکه علت، مغایرت داشتن محتوای پیامهای ارائه شده، از سوی این جریان، باخواست مردم است. جناح فوق به بازنگری در پیامهای انتقالی به مردم، نیازمند است. برخوردهای پلیسی، ارعاب، تهدید و استیضاح، چاره های نادرستی است، که انتخاب می شود. منتقدان اصلاحات سیاسی، آینه شکنی می کنند در حالیکه به خودشکنی احتیاج دارند.... جاده ای که منتقدان به اصلاحات سیاسی کشور در آن راه می پیمایند، بن بست است."

قوی ترین و ضعیف ترین موضعگیرهای خاتمی

روزنامه نشاط ۱۱ خرداد ۷۸، گزارش داده است که در دومین سالگرد دوم خرداد، انجمن اسلامی دانشجویان اقدام به برگزاری یک نظرسنجی در میان ۴۰۰ دانشجو کرده است که برخی نتایج آن به قرار زیر است: در مقابل این پرسش که بزرگترین موفقیت دولت خاتمی را در دو سال گذشته در چه می دانید، ۲۶ در صد دانشجویان پاسخ داده اند در روابط با اروپا و جهان عرب و ۲۵ در صد گفته اند ایجاد فضای باز سیاسی. در مقابل این پرسش که کارآمدترین وزارتخانه دولت خاتمی کدام است، ۴۶ در صد وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ۲۶ در صد وزارت کشور را نام برده اند. همچنین به عقیده ۴۵ در صد دانشجویان ضعیف ترین وزارتخانه وزارت اطلاعات و پس از آن وزارت دادگستری بوده است. در مقابل این پرسش که ضعیف ترین موضعگیری خاتمی را در چه مواردی می دانید، ۵۸ در صد دانشجویان پیگیری قتلهای سیاسی را قویترین و ۴۰ در صد آنان بازداشت کدیور و واکنش خاتمی در قبال آن را ضعیف ترین موضعگیری او ارزیابی کرده اند. در این مورد که کدام مرکز و نهاد در جلوگیری از تحقق برنامه های خاتمی بیشترین کوشش را نموده است، ۲۸ در صد دانشجویان نام توه قضائیه، ۱۶ در صد صدا و سیما و ۱۴ در صد سپاه پاسداران را نام برده اند.

چه کسی آشوب طلب است؟

نیروهای راست و تمامیت گرا که با نزدیک شدن انتخابات مجلس ششم، همه نیرو و ابزار ممکن را به جریان انداخته اند تا از پیروزی اصلاح طلبان در این انتخابات جلوگیری کنند، بطور همزمان با هوچیگری کامل، در نشریات نزدیک به خود، نسبت به آشوب طلبی اصلاح طلبان هشدار می دهند! نمونه این امر را می توان در هفته نامه "جبهه" سخنگوی نیروهای متعصب بسیجی ملاحظه کرد که خود همواره یکی از ارکان اصلی ایجاد خشونت و تشنج در جامعه بوده است. این نشریه در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۸ خود ضمن هشدار در مورد آشوب طلبی در جامعه می نویسد: "در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم رفته رفته صف آرای جدیدی میان گروههای سیاسی به چشم می خورد. در کنار این صف آرای اتخاذ شیوه ها و روشهایی که در رقابت سیاسی پس از انقلاب به هیچ وجه رایج نبوده، می رود تا جامعه آینده را به هرج و مرج و تشنج بی سابقه ای سوق دهد."

"جبهه" در توضیح ماهیت آشوب طلبان متذکر می شود: "شواهد امر نشان می دهد که حضراتی که شعار آنها جامعه عاری از خشونت و تشنج زدایی است برای کسب قدرت در انتخابات مجلس ششم به همه ابزاری دست خواهند یازید. قدم اول در فتح سنگر مجلس توسط این جریان قدرت طلب حذف نظارت استصوابی است که طرح آن از سوی دولت به مجلس فرستاده شده است. آتش تهیه آن نیز توسط برخی مطبوعات در حال ریخته شدن است و فشارهای جانبی هدایت نیز توسط تنوریسین های این جریان در حال برنامه ریزی است." روزنامه "جبهه" که جامعه ایران را همواره به مثابه میدان رزم و پیکار می پندارد و هنوز در حال و هوای جنگ ایران و عراق است و حتی برای شبه تحلیلهای سیاسی خود به واژه های نظامی و اصطلاحات رایج در امور ارتش متوسل می شود و از لابلای واژگانش بوی باروت به مشام می رسد و در واقع از همین راه، وجدان اجتماعی را خشن و فرهنگ جنگ و کشتار را ترویج می کند، می افزاید: "به نظر می رسد پس از تعطیلات تابستانی مجلس شورای اسلامی و آغاز دانشگاهها، فعالیت های پیاده نظام جریان قدرت طلب شدت خواهد گرفت و سئوالی که باقی می ماند نام و عنوان یگان زرهی احتمالی و در راه است تا پیاده نظام را در حمایت تانک به سر منزل آشوب برساند!؟"

نشریه "یالثارات الحسین"، سخنگوی گروه فشار انصار حزب الله، در شماره ۵۸ خود به تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۷۸، در سرمقاله خود تحت عنوان "شهادت دوباره حسین (ع) به دست مدعیان جامعه مدنی" از جمله آورده است: "اگر به فرمایش معصوم (ع) هر روزی عاشورا و هر سرزمینی کربلاست، لاجرم در هر زمان و مکانی می بایستی به دنبال ظلم جدیدی بر حسین (ع) گشت و شهادت نوینی را برای آن حضرت سراغ گرفت". این مقاله می افزاید: "آیا نماد و تجسم لشکر کوفه در روزگار ما ورق پاره های مزدوران بیگانه که در آن به جای شمشیر با قلمهای خود به جان عزیزان خدا رفته اند و به تکه تکه کردن ابدان مقدس حسین (ع) و یارانش پرداخته و فاتحانه بر اجساد بی جان آنها می تازند چیز دیگری هست؟ ... آیا اکبر گنجی با نوشتن مقاله داغی کمتر از تبری که حرمه با زدن آن به گلولی علی اصغر (ع)، به دل حسین (ع) نهاد، گذاشت؟ ... آیا در منطقی که خشونت را به دروغ در هر مقام و موقعیتی حتی برای اقامه حق و زوال باطل محکوم می کند جایی برای منطق جهاد و شهادت حسین (ع) و اصولا برای حسین و یارانش می توان یافت؟".

مقاله نویسنده در پایان تهدید کرده است که: "در این مجال کوتاه از افاضات حضرات مدعی نفسی خشونت و طرفداری سینه چاک جامعه مدنی عاری از خشونت می گذریم، باشد تا در آینده با جمع بندی نظرات مخاطبان نشریه «یالثارات الحسین (ع)» که به خونخواهی حسین همواره آماده هرگونه جانفشانی اند، تکلیف عاشورایی خود را در میانه میدان ابتلا، سهمگین مقابله یزیدیان و حسینیان در کربلای امروز دریابیم".

خزعبلات آستانه سال ۲۰۰۰

روزنامه "نشاط" در تاریخ ۱۶ خرداد ۷۸ نطق آیت الله ابوالقاسم خزعلی، عضو فقهای شورای نگهبان و از سخنگویان جناح افراطی محافظه کار را که به مناسبت سالگرد درگذشت آیت الله خمینی در اصفهان ایراد کرده بود، به چاپ رسانده است. خزعلی در این نطق در دفاع از ولایت فقیه گفته است: "ولی فقیه کسی است که در ۸۰ کتاب فقهی، طهارت، نماز، روزه، زکات، حج، خمس، جهاد، امریه معروف و نهی از منکر، تجارت، اجاره، جعالمه، مضاربه، نکاح، طلاق، معاهده، از دیات تا حدود، قصاص، لشکرکشی تا معاهدات با دشمن باید صاحب نظر باشد و هر جا از او استیصال شود، باید جراب دهد. ولی فقیه در کارهای مردم نظر می دهد و سیه قوه مجریه، قضائیه و مقننه طبق قانون اساسی باید زیر نظر او باشند".

خزعلی می افزاید: "اطاعت از شاه یا زور سر نیزه باطل است، اما اطاعت از ولی فقیه واجب است. این قانونی که فقیه می گوید از خودش نیست، بلکه از خداست. آیا مسلمانی هست که بگوید من قانون خدا را نمی پذیرم؟ الان صدای عده ای روزنامه نویس بلند شده که این دیکتاتوری است. من به آنان می گویم ما همه باید به قانون الهی عمل کنیم. شما وقتی ولایت فقیه را قبول نداشته باشید، ۲۰ میلیون که هیچ ۳۰ میلیون هم رای بیاورید، تا این رای به تایید ولایت نرسد معتبر نیست". خزعلی در مورد آزادی مطبوعات با خشم هر چه تمام تر می گوید: "روزنامه ها را آنقدر آزاد گذاشتند تا جایی که نوشتند «می گویند دیکتاتوری در آخرالزمان خواهد آمد و دنیا را پر از عدل خواهد کرد». دهانت خرد باد، دهانت پر آتش باد که به «ولی عصر» توهین می کنی".

خزعلی در مورد نظارت استصوابی معتقد است: "شورای نگهبان وقتی در مورد مسئله ای اظهار نظر می کند و می گوید درست است، دیگر تمام شد و اگر گفت باطل است، تمام شد. اگر قانونی را که ۲۷۰ نفر از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی تصویب کنند، رد کند، آن قانون ارزش ندارد. اگر داوطلبی با خانی خوش و بش داشته یا پولی از جایی به دست آورده یا ولایت فقیه را قبول نداشته باشد، ملی گرا، سلطنت طلب یا طرفدار مصدق باشد، قبول نمی شود". آیت الله خزعلی در پایان با کرامت زیاد می افزاید: "ما در شورای نگهبان مواظب آن هستیم تا جوانانمان طعمه جهنم نشوند!!" این سخنان آیت الله خزعلی، به روشنی تصویر کننده جامعه ای است که اقتدارگرایان در آستانه هزاره سوم میلادی برای ایران خواب آن را می بینند!

هفته نامه "شما" سخنگوی جمعیت مؤتلفه اسلامی که در واقع انتزاعی از محافظه کاران حوزه و حجره است، در شماره اول خرداد ۷۸ خود به ارزیابی انتقادی نتایج دو ساله دولت خاتمی در چند بعد پرداخته و از جمله در مورد مشکلات اقتصادی می نویسد: "هم اکنون دو میلیون جوان جویای کار در بازار کار روی دست دولت مانده است و دولت در این دو سال چه پاسخی برای آنها داشته است؟ و آیا برای ضروری ترین نیاز آنها، از قبیل تشکیل خانواده، در آمد بخور و نمیر و ... به جز حرف، گامی برداشته است؟". البته باید در پاسخ محافظه کاران پرسید: شما در طول نزدیک به یک دهه تسلط بی چون و چرا بر حاکمیت، برای جوانان چه کردید؟ و آیا مشکلات کنونی اقتصاد از دوره شما به دولت کنونی به ارث نرسیده است؟

نشریه "شما"، همچنین با دلخوری در مورد سیاست توسعه سیاسی دولت خاتمی می نویسد: "در زمینه آزادی بیان و قلم چه دست آوردی داشته ایم؟ رها کردن عناصر معاند با نظام و امام و فحاشی آنها را به نهادهای قانونی و ارزشهای اسلامی، نصادی از آزادی گرفته ایم که در این خصوص اعتراض مراجع عظام، علما و روحانیون حوزه های علمیه، خانواده شهدا و دلسوزان جامعه را شاهد بودیم. شعار ما در باب توسعه سیاسی، منجر به عادی شدن فعالیت نهضت آزادی غیرقانونی و دیگر احزاب مخالف نظام شد. گروههایی که امام آنان را بدتر از منافقین می دانست، اکنون از همه و از جمله دولت طلبکار شده اند".

این نشریه سپس اندر مضرات آزادی می نویسد: "محصول عملی آزادی و توسعه سیاسی حضرات، چند قلم ترور بود که به شهادت سردار رشید اسلام شهید صیاد شیرازی و شیر مرد مبارز با کفر و الحاد و نفاق شهید سید اسدالله لاجوردی و نیز ترور نافرجام رازی و رفیق دوست منجر گردید".

نشریه "شما" سپس انتقاداتی را در رابطه با سیاست خارجی دولت خاتمی و از جمله تلاش برای عادی سازی رابطه با آمریکا نیز مطرح می کند و در پایان نتیجه می گیرد که عملکرد دو ساله دولت خاتمی شایسته جمهوری اسلامی نیست. این نشریه علیرغم همه صغرا و کبرا چین های خود در این زمینه که دولت خاتمی دستاوردهای یک دهه تسلط جناح راست بر حاکمیت را تدریجا بر باد می دهد، روشن نکرده است که اگر این دستاوردها اینقدر درخشان بوده اند، چرا بیش از بیست میلیون نفر به آن پاسخ منفی دادند؟!

نظر آیت الله کروی در مورد نظارت استصوابی

آیت الله کروی دبیر مجمع روحانیون مبارز، در گفتگویی که در تاریخ ۳۰ خرداد ۷۸ با خبرنگاران رسانه های گروهی داشت، از جمله در باره نظارت استصوابی شورای نگهبان گفت: "از نظر قانونی و حقوقی، شورای نگهبان مرجع رسیدگی به شکایت کسانی است که در هیئت های اجرایی یا نظارت، رد صلاحیت شده اند نه اینکه خودش افراد را رد صلاحیت کند و آنها ملجایی برای شکایت نداشته باشند". کروی اضافه کرد: "هدف توین کنندگان قانون اساسی از گنجاندن «نظارت» در قانون این بود که حکومتها مجلس فرمایشی درست نکنند. برخی اعضای شورای نگهبان می گویند نظارت استصوابی را در زمان امام هم اجرا می کرده اند اما اینگونه نیست، اگر شورا موردی را سراغ دارد که در آن سالها هیئت اجرایی کسی را تایید کرده و شورای نگهبان صلاحیت وی را رد کرده است، معرفی کند".

کروی می افزاید: "نظارت استصوابی پس از امام درست شد و به صورت اهرم فشاری در اختیار شورای نگهبان که دارای گرایش خاصی است قرار گرفت تا جریان سیاسی خاصی (تیروهای پیرو خط امام) را از صحنه سیاسی کشور حذف کنند". کروی تصریح می کند: "در سال ۶۰ کمونیستها، چریکهای فدایی و توده ایها مانند کیانوری و عمویس برای انتخابات مجلس ثبت نام کردند... در فهرست اعلام شده فرمانداری که در کیهان آن روز چاپ شده است اسامی محمد علی عمویس، نورالدین کیانوری، احسان طبری، رقیه دانشگری، و... وجود داشت. بالاخره تهرانی نامه ای به شورای نگهبان می دهد، شورای نگهبان نیز که در آن زمان آیت الله صافی و آیت الله صانعی دو تن از اعضای آن بودند تشکیل جلسه می دهد و در این مورد اظهار نظر می کند که کمونیستها بر اساس اصول ۶۴ و ۶۷ قانون اساسی حق شرکت در انتخابات را ندارند. شورای نگهبان برای رد این افراد به سراغ اصل ۹۹ قانون ←

در این شماره می خوانید:

- ۳ * کابوس اقتدارگرایان آشفته تر می شود (یادداشت سردبیر)
- ۴ * تداوم رو در رویی ها و بحران ها (ف. آزاد)
- ۶ * وزارت اطلاعات، غده چرکینی که به جراحی احتیاج دارد (بیژن برهمندی)
- ۸ * مصاحبه با علیرضا نوری زاده پیرامون رویدادهای اخیر کشور
- ۱۱ * درنگی بر اندیشه و عملکرد اجتماعی چپ سنتی اسلامی (ساسان رجالی فر)
- ۱۳ * سایه یک شب - بخش چهارم (بابک امیرخسروی)
- ۱۶ * درباره خشونت سیاسی (علی شاکری)
- ۲۱ * شکست طرح ضد کارگری (و. معصوم زاده)
- ۲۲ * یادواره خلیل ملکی پس از سی سال (محسن حیدریان)
- ۲۵ * خردگرایی انتقادی (ب. شباهنگ)
- ۲۹ * از لابلای مطبوعات ایران (مانی پژمان)

توضیح ضروری!

از دوستان عزیز می خواهم که برای ما مقاله می فرستند، خواهشمندیم به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- مقالات را در حد امکان کوتاه و فشرده، خوش خط و خوانا، با فاصله کافی میان سطرها و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
- ۲- راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالات را با امضا درج می کند. اگر مایل نیستید که مقاله به نام اصلی شما چاپ شود، حتماً تذکر دهید و برای خود یک نام مستعار اختیار کنید.
- ۳- چاپ مطالب، ضرورتاً به معنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.
- ۴- راه آزادی در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
- ۵- ما به دوستان عزیز می که از مطالبشان در نشریه استفاده نمی کنیم، در ستون ویژه ای پاسخ خواهیم داد.

آدرس تماس مستقیم با شورای مرکزی
حزب دموکراتیک مردم ایران:
Rivero, B.P. 47
92215 Saint Cloud Cedex
France

بهای تکفروشی:
آلمان ۴ مارک
اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک
سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار
ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان

آدرس پستی راه آزادی:
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany

راه آزادی را یاری دهید!

آدرس راه آزادی در اینترنت:

<http://members.aol.com/rahezadi>

Price:

Germany 4 DM

France : 15 FF

USA : 3 \$

Austria : 30 ÖS

Sweden : 18 SEK

Italy: 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

Rahe Azadi

No. 65. July 1999

راه آزادی مشترک می پذیرد:

برای اشتراک نشریه ما کفایت فرم در خواست را پر کرده و به همراه یک کپی از رسید پرداخت هزینه اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.

توضیح :

- ۱ - راه آزادی در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود. بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکا است.
- ۲ - برای بهبود در رسیدگی به وضع مشترکین، آغاز و پایان یکسال اشتراک، اول ژانویه هر سال منظور می شود.
- ۳ - لطفاً ما را به موقع از تغییر آدرس خود مطلع کنید، تا در رسیدن نشریه به شما وقفه ای ایجاد نگردد.
- ۴ - در صورت تاخیر در دریافت نشریه، فوراً ما را در جریان بگذارید.
- ۵ - هزینه اشتراک را می توانید از طریق نقدی، چک، حواله پستی و یا واریز کردن حق اشتراک به یکی از شماره حسابهای بانکی زیر بردارید.

آدرس بانکی در آلمان :	
KUTSCHBACH	نام دارنده حساب :
350685103	شماره حساب :
Postgiroamt Berlin	نام بانک :
100 100 10	کد بانکی :

آدرس بانکی در فرانسه :	
BPROP SAINT-CLOUD	نام بانک :
	شماره حساب بانکی :
CPTÉ NO 01719207159	
GUICHET 00017	باجه :
BANQUE 18707	شماره بانک :
CLERIB 76	

آدرس بانکی در سوئد :	
	نام دارنده حساب :
ATABAK F.	
	شماره حساب :
POSTGIROT	
	شماره بانک :
1473472 - 7	

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را از طریق پرداخت نموده و گواهی رسید را به آدرس راه آزادی ارسال کرده ام.

آدرس پستی راه آزادی :
Postfach 130101
13601 Berlin
Germany